

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

جامعہ علوی

درج البلاغہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامعه علوی در نهج البلاغه

نویسنده:

عبدالحسین خسروپناه

ناشر چاپی:

حوزه علمیه قم مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	جامعه علوی در نهج البلاغه
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	عبدالحسین خسروپناه
۱۰	پیش از گفتار
۱۰	مقدمه
۱۱	پی نوشتها
۱۱	درآمد گلشن ها
۱۱	ویژگی های برجسته ی علی (ع)
۱۳	پی نوشتها
۱۳	گلشن اول : کلام علوی
۱۳	سیری در نهج البلاغه
۱۶	الهیات و ماوراء الطبیعه
۱۷	سلوک و عبادت
۱۷	حکومت و سیاست
۱۸	اهل بیت و خلافت
۱۹	موعظه و حکمت
۲۲	پی نوشتها
۲۳	گلشن دوم : قلمرو دین در سنت علوی
۲۳	درآمد سخن
۲۳	تعریف واژگان
۲۴	روش شناسی قلمرو دین در سنت علوی
۲۶	پیش فرض های قلمرو دین

۲۸	قلمروشناسی دین از راه فلسفه‌ی بعثت پیامبران
۳۰	قلمروشناسی دین از طریق کارکردهای دین
۳۱	تعیین قلمرو دین از طریق شناخت ویژگی‌های قرآن و سنت
۳۲	قلمرو دین در عرصه‌ی اقتصاد
۳۳	قلمرو دین در عرصه‌ی اقتصاد
۳۳	۱. سیاست‌ها و اهداف ایجابی اقتصادی در سنت علوی
۳۴	۲. سیاست‌ها و اهداف سلبی اقتصادی در سنت علوی
۳۴	۳. ارزش‌های اقتصادی
۳۴	۴. وظایف متولیان امور اقتصادی
۳۴	قلمرو دین در عرصه‌ی سیاست
۳۵	قلمرو دین در عرصه‌ی سیاست
۳۵	۱. نگرش امام به سیاست‌مداری و حکومتداری
۳۵	۲. ویژگی سیاست اسلامی
۳۶	۳. ویژگی‌های حاکم اسلامی
۳۷	۴. آزادی سیاسی مردم
۳۷	قلمرو دین در عرصه‌ی مدیریت
۳۹	قلمرو دین در عرصه‌ی نظام تربیتی
۴۰	قلمرو دین در عرصه‌ی علوم طبی و بهداشتی
۴۰	قلمرو دین در عرصه‌ی فقه و حقوق
۴۱	قلمرو دین در عرصه‌ی عقاید
۴۲	پی‌نوشتها
۴۴	گلشن سؤم : رفتار علوی
۴۴	جاذبه و دافعه‌ی علی
۴۶	سیمای برادری از منظر امام علی(ع)

۴۹	علی (ع) و اوصاف پارسایان
۵۲	تربیت در مکتب علوی
۵۲	تربیت در مکتب علوی
۵۲	الف : عوامل و موانع تربیت
۵۳	ب . اهداف تربیت
۵۳	ج . اصول تربیت
۵۴	د . روش‌های تربیت
۵۵	علی(ع) و کانون جوانی
۵۶	پی نوشتها
۵۷	گلشن چهارم : سیاست علوی
۵۷	اصلاحات از دیدگاه امام علی(ع)
۵۷	پیش‌زمینه ی اصلاحات
۵۸	چیستی اصلاح طلبی
۵۹	وظایف اصلاح‌گران از دیدگاه امام علی (ع)
۶۲	راه‌ها و روش‌های اصلاحات اجتماعی
۶۲	اصلاحات عملی و نظری امام علی (ع)
۶۴	مدیریت زمامداران از منظر علی (ع)
۶۴	مدیریت زمامداران از منظر علی (ع)
۶۵	اهداف اساسی حکومت
۶۵	تعهدات درونی حاکمان
۶۶	معیار قرار دادن مردم در داوری
۶۶	ویژگی‌های مشاوران حاکم
۶۶	مشخصه‌های وزیران حاکم
۶۷	سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دولت

۶۷	عناصر اجتماعی حکومت
۶۸	ویژگی‌های سپاه اسلام و وظیفه‌ی دولت اسلامی
۶۸	وظیفه‌ی دولت و شرایط قضات
۶۸	وظیفه‌ی دولت و گزینش و بازرسی کارمندان
۶۹	وظیفه‌ی دولت در امور دارایی و مالیاتی
۶۹	وظیفه‌ی دولت در امور اداری
۶۹	دولت و تجارت و صنعت
۷۰	دولت و طبقات ناتوان
۷۰	وظایف مستقیم حاکم اسلامی
۷۱	سیره‌ی اداری امام علی(ع)
۷۱	سیره‌ی اداری امام علی(ع)
۷۲	اصول اداری از نگاه حضرت امیرالمؤمنین
۷۳	مواضع سیاسی امام علی(ع)
۷۶	علی(ع)؛ قاطعیت یا تساهل؟
۸۰	علی(ع) و مبارزه با بدعت‌ها
۸۱	فتنه‌ها و فتنه‌زدایی‌ها
۸۱	فتنه‌ها و فتنه‌زدایی‌ها
۸۱	لغت شناسی فتنه
۸۲	اوصاف و پی‌آمدهای فتنه
۸۲	آثار منفی فتنه
۸۲	شیوه‌های فتنه‌انگیزی
۸۳	عوامل فتنه‌گری
۸۳	روش‌های فتنه‌زدایی
۸۳	پی‌نوشتها

۸۶	گلشن پنجم : پرسمان اندیشه‌ی علوی
۸۶	پرسمان اندیشه‌ی علوی
۸۶	منشأ مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی(ع) توضیح دهید
۸۶	علی(ع) چه تصویری از حکومت سیاسی داشت ؟
۸۷	نگرش علی(ع) در باره‌ی سیاست چیست ؟
۸۸	اهداف حکومت از دیدگاه امام علی(ع) چیست ؟
۸۸	روش حکومت‌داری امام علی(ع) را به اختصار توضیح دهید
۸۹	آیا واقعاً خواص ، در انحطاط یا تکامل جامعه مؤثرند و نقش اصلی را بازی می‌کنند ؟
۹۰	درباره‌ی جریان‌های سیاسی مخالف حضرت علی(ع) توضیح دهید [۴۲]
۹۱	روش‌های کاربردی مخالفان امام علی(ع) چه بود ؟
۹۳	مصحف امام علی(ع) چه اختلافی با قرآن موجود دارد ؟
۹۴	آیا پیامبر(ص) بر امامت علی(ع) تصریح کرده است ؟
۹۵	زن در نهج‌البلاغه چگونه توصیف شده است ؟
۹۶	شبهه‌ای درباره‌ی زنان
۹۸	پی‌نوشتها
۹۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

قیام کرد و بر همگان سبقت گرفت. [۲] با سوز جان به پیامبر خطاب کرد: «هر شب خواب به چشمم نرود تا آن گاه که خداوند برای من سرایی را که در آن جای گرفته‌ای، اختیار کند. به زودی دخترت، تو را خبر دهد که چگونه امتات گرد آمدند و بر او ستم کردند. همه‌ی سرگذشت را از او پرس و خبر حال ما را از او بخواه. این‌ها در زمانی بود که از مرگ تو دیری نگذشته بود و تو از یادها نرفته بودی». [۳] امام در مقام فرمان‌روایی و زمام‌داری امور، سیاست‌های حقوقی، مالی، اداری، اقتصادی، سیاسی خود را شفاف بیان کرد و دولت خود را دولت پاسخ‌گو معرفی نمود. زندگی علی (ع) سرشار از تعاون و هم‌کاری و هم‌یاری بود. توجه به مستمندان و پرداخت زکات و صدقات، سیره‌ی مستمر او بود. علی رغم غصب خلافت، همیشه خلفا را در قضاوت‌ها یاری می‌کرد و صراط مستقیم را به آن‌ها نشان می‌داد. از حیث نسبت و علم و فضیلت و کمال نفسانی، جامع بود. عرفان و اختلاف علوی، از نوع رهبانیت و گوشه‌نشینی نبود. جلوت و خلوت علی (ع) هم‌راه هم بوده و در حالی دنیا پرستی را طرد می‌کرد که در دنیا زیست می‌نمود. علی (ع) محبت روحانی نسبت به خدا را اساس عرفان قرار داد. کلام علی جاودانه است. خاموشی در آن راه ندارد و هم‌چون خورشید می‌درخشید. یاران علی هم‌چون حجر بن عدی، عدی بن حاتم طایی، هانی بن عروه‌ی مرادی، عامر بن واثله‌ی کنانی، صعصعه بن صوحان، کمیل بن زیاد و... از امتیازات علوی برخوردارند. سیره‌ی عملی و مکارم اخلاق حضرت علی (ع) نیز به تمام ابعاد آدمی نظر داشت. اصلاحات علوی جامع بود. اصلاحات روحی، فردی و جسمی، اجتماعی را در بر گرفت. «جامعه‌ی علوی در نهج‌البلاغه، قطره‌ای از اقیانوس معرفت علوی است که خوانندگان را در عرصه‌های کلام علوی، قلمرو دین در سنت علوی، رفتار علوی و سیاست علوی و پرسمان اندیشه‌ی علوی آشنا می‌کند که امیدوارم برای رفتار و جامعه‌ی انسانی پر فایده باشد. شایان ذکر است که مطالب و محتوای این کتاب، بسیار کوتاه و موجز نگاشته شده است و راه‌روان علی (ع) و شیفتگان مکتب علوی برای درک معارف آن عزیز، باید با دقت، سطور این اثر را بخوانند و از تندخوانی آن پرهیز نمایند. در پایان، لازم است سپاس‌گزار یاری‌گران قلم و اندیشه‌ام باشم: همسر گران‌قدرم که وجود این اثر مرهون تلاش، بازخوانی و اصلاحات اوست که در تمام مراحل زندگی سپاس‌گزار اویم؛ ویراستار محترم آقای رضا مصطفی‌لو، و آقایان ناصری و یوسفی حروف‌نگاران این مجموعه.

پی‌نوشتها

[۱]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۴. [۲]. همان، خطبه‌ی ۳۷. [۳]. همان، خطبه‌ی ۱۹۳.

درآمد گلشن‌ها

ویژگی‌های برجسته‌ی علی (ع)

علی (ع) فرزند ابوطالب و نوه‌ی عبدالمطلب است. هاشم جد او به شمار می‌رود. سیزده سال قبل از بعثت، در عرصه‌ی عالم خاکی ظهور کرد. کنیه‌ی او ابوالحسن و حیدر لقب اوست. علی (ع) از دوران کودکی پرورش یافته‌ی پیامبر بود و معرفت و حکمت و اخلاق را از او آموخت. برای شناخت بیش‌تر امام علی (ع) به بیان برخی ویژگی‌های برجسته‌ی آن حضرت می‌پردازیم: ۱. ایمان امیرالمؤمنین اولین کسی است که رسول خدا را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و به نماز او اقتدا کرد. [۱] حضرت جای‌گاه خود و یاران پیامبر را چنین توصیف می‌کند: «ما پیوسته و پی‌گیر در کنار رسول خدا (ص) با پدران و فرزندان و برادران و عموهای‌مان می‌جنگیدیم. و این امر جز افزودن بر ایمان‌مان و پذیرش و فرمان برداری بیش‌تر حق، پی‌امدی نداشت». [۲] ۲. موقعیت سنجی با این که، امت پیامبر، پس از وفات آن حضرت، در امر خلافت، گرفتار اختلاف شدند و امانتی که پیامبر به دست علی (ع) سپرد،

توسط افراد کینه‌توز غصب شد، ولی علی(ع) با موقعیت‌شناسی، صبر را بر تقابل ترجیح داد. و با سکوت، در مقابل فتنه و آشوب ایستاد تا این که، دین رسول الله بماند. حضرت در نامه‌ای به مردم مصر، جریان سقیفه را توضیح می‌دهد: «مردم را دیدم پیرامون دیگری گرد آمده‌اند و با او بیعت می‌کنند. دست از هرکاری برداشتم و بیعت نکردم تا آن گاه که دیدم بازگشتگان از اسلام باز گردیده، به نابودی دین محمد(ص) فرا می‌خوانند؛ لذا ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان برنخیزم، در ساختمان آن شکستگی و رخنه‌ای بینم، یا آن را سراسر ویران بیابم که مصیبت چنین پیش‌آمدی بر من، بسی گران‌تر است تا از دست رفتن سرپرستی شما که بی‌گمان بهره‌ی روزهای اندک است.» [۳] ۳. آگاه ساختن مردم و آشنا کردن آن‌ها به حقوق اجتماعی «آن‌گونه سخنانی که با گردن‌کشان خودکامه می‌گویند، با من نگویند و چنان که در نزد خودخواهان تندخو محافظه‌کاری می‌کنند، با من محافظه‌کاری نکنید. و با ظاهر سازی معاشرت نداشته باشید و درباره‌ی من گمان نبرید که اگر سخن حقی به من گفته شد، آن را سنگین احساس کنم، و نه این که بپندارید که من خواستار بزرگ‌داشت خود از سوی شما هستم» [۴] ۴. خلوت‌گری عشق علی(ع) امیرالمؤمنین(ع) با همه‌ی عظمت و بزرگی، به درگاه خدا رو می‌آورد و با او خلوت و زمزمه می‌کرد. و چنین با خدا می‌گفت: «خدایا، گناهی را از من بیامرز که تو از من بدان داناتری. پس اگر بازگشتم، تو هم با آمرزش بر من بازگرد. خدایا، گناهی را از من بیامرز که از درونم وعده کردم و بدان وفا کردنی در نزد من برایش نیافته‌ای. خدایا، گناهی را از من بیامرز که به زبانم خواسته‌ام به سوی تو تقرب بجویم، سپس قلبم با آن مخالفت کرده است. خدایا به گوشه‌ی چشم اشاره کردن‌ها و سخنان بیهوده گفتن‌ها و خواسته‌های ناروای دل و لغزش‌های زبان را از من بیامرز.» [۵] ۵. هدایت ساختن مخالفان خوارج و اهل نهروان از معاندان و مخالفان جدی حضرت علی(ع) بودند که با روش‌های گوناگون با آن حضرت مخالفت می‌نمودند؛ ولی امام علی(ع) در تعلیم و هدایت و آگاه سازی آن‌ها کوتاهی نکرد و در نامه‌ها و خطبه‌هایش، آن‌ها را به انحرافاتشان گوشزد نمود. [۶] ۶. تدریس و آموزش اخلاق اسلامی علی(ع) مانند سایر زمام‌داران نبود که تنها به حکومت‌داری خویش بیندیشد و از هدایت‌گری که مهم‌ترین وظیفه‌ی امامان است، غفلت نماید. به همین دلیل، نهج‌البلاغه، سرشار از رهنمودهای اخلاق نظری و عملی است. بیانات اخلاقی امام به جهان‌بینی و فرجام‌شناسی آن حضرت وابستگی معناداری دارد. غیبت نمودن مردم، مراء، لجاجت، خصومت، خشم، حسد، خودپسندی، حرص، کبر، آزمندی، دنیاپرستی، تنگ‌چشمی نمونه‌هایی از اخلاق ناپسند است که امام بدان پرداخته است. [۷] خوش‌خویی، در اختیار بودن زبان، اقدام کردن به کارهای پسندیده، صبر و پایداری، راستی در گفتار، فروتنی، دانش و بردباری نمونه‌هایی از درس‌های اخلاق پسندیده‌ی امام علی(ع) است. [۸] / [۹] ۷. تبیین فلسفی و عقلی حقایق امام علی(ع) در بیان حقایق الهی تنها به ذکر چند توصیه‌ی اخلاقی اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه با روش عقلی و استدلالی به توصیف آن‌ها می‌پرداخت. [۱۰] برای نمونه، در جهت اثبات وحدت ذاتی و تجزیه ناپذیری حق تعالی می‌فرماید: «هر آن که خدا را توصیف کند و صفاتش را زاید بر ذات بداند او را دو چیز انگاشته، و هر کس او را دو چیز می‌انگارد برای او جزء قائل شده و قائل به جزء، خدا را درست نشناخته است. و کسی که خدا را درست نشناسد به سوی او اشاره می‌کند، و کسی که به او اشاره کند او را در مکانی محدود دانسته است، و هر که او را محدود بداند او را شمرده و خدا منزّه از این نسبت‌ها است. [۱۱]» خوانندگان گرامی توجه دارند که اسلوبی که امام علی(ع) در مسائل توحیدی بیان می‌کند، کاملاً عقلی و استدلالی است. شکی نیست که این بیانات از آن علی(ع) است و با سند معتبر تاریخی و نیز یک‌نواختی سیاق این مطلب مستدل می‌گردد. امام در خطبه‌ی دیگری می‌فرماید: «خداوند با برتری و چیرگی و قدرت خود بر اشیا و پدیده‌ها، جدا از آن‌هاست و موجودات و پدیده‌ها نیز به این که تحت قبضه‌ی قدرت اویند و بازگشتشان به سوی او است جدا از او هستند، هر کس خدا را توصیف کند محدودش دانسته، و هر که او را محدود بداند تحت شمارش در آورده و آن موجب بطلان ازلیت الهی است.» [۱۲] و نیز می‌فرماید: «خداوند واحد و یگانه است اما نه واحدی عددی؛ همیشگی است لیکن نه در محدوده‌ی زمان، و پایدار است ولی

نه به پشتوانه‌ای». [۱۳] حضرت امیرالمؤمنین (ع) در مقام اثبات وجود خداوند سبحان و صفات الهی می‌فرماید: «آیات و نشانه‌های قدرت خدا، برهان قاطعی بر اثبات هستی او است، بلکه خود وجود او که در همه چیز تجلی دارد و گواه هستی خویش می‌باشد. و شناخت او همان توحید و یگانه دانستن او است، و توحید واقعی، جدا دانستن او از مخلوقات است به این معنی که صفاتش را مغایر صفات آن‌ها بدانیم، نه این که کناره‌گیری و جدایی جسمانی مقصود باشد. او پروردگار و آفریدگار مطلق است و خود، آفریده و پرورده شده نیست. هرچه در ذهن تصور شود او بر خلاف آن است؛ چون آنچه به تمام ذات و حقیقت شناخته گردد، خدا نیست. او است که دلیل وجود خویش است و وسایل شناسایی را هم خود او فراهم آورده است.» [۱۴] امام (ع) درباره‌ی شناخت خداوند، تصریح می‌کند که «حق تعالی با حواس درک نمی‌گردد و به مردم، قیاس و تشبیه نمی‌شود. کیفیت او شناخته نمی‌شود. خردها توان اندازه‌گیری او را ندارند و افکار و تخیلات از حریم کبریایی او دورند. [۱۵] «چشم‌ها و حواس او را نمی‌بیند، ولی دل‌ها در پرتو ایمان واقعی و اخلاص، هستی او را درک می‌کنند، خداوند با اوصاف لطافت، غلظت و حجم توصیف نمی‌شود. خواست او بدون اندیشه و قصد صورت می‌گیرد. ظاهر است اما مستقیماً دیده نمی‌شود، ولی وجودش متجلی است» [۱۶].

پی‌نوشتها

[۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۷ و ۱۳۱. [۲]. همان، خطبه‌ی ۵۶. [۳]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲. [۴]. همان، خطبه‌ی ۲۱۶. [۵]. نهج البلاغه، دعای ۷۸. [۶]. همان، خطبه‌ی ۲۹، ۳۴. [۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۰، حکمت ۲۹۸، ۲۲۵ و خطبه‌ی ۸۶ و ۱۶ و حکمت ۲۲۸. [۸]. همان، خطبه‌ی ۱۷۶ و ۲۳، حکمت ۱۲۶، ۱۱۳، ۱۳۸، ۲۴۸، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۱۱۳، ۲۲۳. [۹]. سید محمد مهدی جعفری، آموزش نهج البلاغه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۳۲۳ - ۳۹۲. [۱۰]. ر. ر. ک: علامه سید محمد حسین طباطبایی، علی (ع) و فلسفه‌ی الهی، ترجمه‌ی سید ابراهیم سید علوی، نشر مطهر، زمستان ۱۳۷۹. [۱۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی اول. [۱۲]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۲. [۱۳]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۵. [۱۴]. احتجاج طبرسی، طبع دارالنعمان، نجف اشرف، ج ۱، ص ۲۹۹، به نقل از علی و فلسفه‌ی الهی، ص ۶۹. [۱۵]. توحید صدوق، ص ۷۹. [۱۶]. توحید صدوق، ص ۳۰۸.

کلشن اول: کلام علوی

سیری در نهج البلاغه

کلمات و سخنان امام علی (ع) از صدر اسلام مورد توجه شیفتگان معرفت قرار گرفته است. بر این اساس، نسبت به جمع‌آوری فرمایشات آن حضرت اهتمام فراوان ورزیده شد. کسانی که در گردآوری بیانات امام تلاش نمودند به ترتیب تاریخی عبارتند از: ۱. حارث بن عبدالله همدانی (متوفای ۶۵ ق). [۱] ۲. ابوسلیمان، زید بن وهب جهنی کوفی (متوفای ۹۶ ق). ۳. اصبع بن نباته. [۲] ۴. ابواسحاق، نزاری ابراهیم بن حکم (از علمای قرن دوم). [۳] ۵. ابومنذر، هشام بن محمد سائب کلبی کوفی (متوفای ۲۰۴ ق). [۴] ۶. مسعده بن صدقه (از علمای قرن دوم). [۵] ۷. ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقدی بغدادی (متوفای ۲۰۷). ۸. لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی غامدی کوفی معروف به ابومخنف (متوفای ۱۵۷ ق). ۹. ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالله بن ابی‌سیف بغدادی (متوفای ۲۲۵ ق). ۱۰. صالح بن ابی حمید (متوفای قرن سوم). ۱۱. ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله خراز کوفی نهمی (متوفای قرن سوم). ۱۲. اسماعیل بن مهران از اصحاب امام رضا (ع) (متوفای قرن سوم). ۱۳. ابوالحسن، علی بن عبدالله بن بخیع

سعدی مشهور به ابن المدینی (متوفای ۲۳۴ ق). ۱۴. عبدالعظیم بن عبدالله علوی حسنی (متوفای قرن سوم). ۱۵. ابوعثمان، عمرو بن بحر البصری (متوفای ۲۵۵ ق). ۱۶. ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی (متوفای ۲۸۳ ق). ۱۷. ابوبکر، محمد بن حسین بن درید ازدی بصری (متوفای ۳۲۱ ق). ۱۸. عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی ازدی بصری (متوفای ۳۳۲ ق). ۱۹. ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن حیون مغربی تمیمی مصری (متوفای ۳۶۳ ق). ۲۰. ابوالحسن، محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر (ع) مشهور به سید رضی و شریف رضی سامان دهنده‌ی نهج البلاغه [۶] که در سال ۳۵۹ هجری در بغداد چشم به جهان گشود و در سال ۴۰۶ از این عالم فانی رخت بربست. نهج البلاغه به جهت اهمیت محتوایی و زبانی مورد استقبال فراوان عالمان شیعه و سنی قرار گرفت و بدان شرح‌ها، حاشیه‌ها و تعلیق‌ها زده شد. محققان از بیست و شش تا دویست و ده شرح نهج البلاغه را نام برده‌اند. [۷] سید رضی و برادرش سید مرتضی، پاره‌ای از جمله‌ها یا خطبه‌های حضرت را تبیین و شرح نموده‌اند، ولی اولین شارح تمام نهج البلاغه، علی بن ناصر از علمای قرن هفتم هجری است. برخی از محققان، ضیاءالدین تاج الاسلام علم الهدی کاشانی رواندی از علما و مفسران قرن ششم هجری را به عنوان اولین مفسر و محقق نهج البلاغه دانسته‌اند. [۸] و عده‌ای قطب الدین راوندی را اولین مفسر نهج البلاغه معرفی می‌کنند و ابن ابی الحدید نیز به منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، نوشته‌ی قطب الدین راوندی متوفای ۵۷۳ استناد می‌کند. حدائق الحقائق، قطب الدین کیدری نیز شرحی ادبی، لغوی بر نهج البلاغه است. کیدری از عالمان خراسان در قرن ششم هجری است. شرح ابن ابی الحدید نیز گسترده‌ترین و استوارترین شرح‌های نهج البلاغه است که توسط یک عالم سنی معتزلی نگاشته شده است. از امتیازات این شرح، بهره‌گیری از تاریخ در بیان جریان‌های سیاسی و اجتماعی صدر اسلام و خلافت علوی است. شرح نهج البلاغه، نگاشته‌ی کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی از فضلا و فقهای بزرگ قرن هفتم هجری و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، اثر میرزا حبیب الله هاشمی خویی و بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، علامه محمد تقی شوشتری از علمای معاصر و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، علامه محمد تقی جعفری و پرتوی از نهج البلاغه، آیت الله سید محمود طالقانی و دکتر سید محمد مهدی جعفری و پیام امام، آیت الله ناصر مکارم شیرازی نیز نمونه‌هایی از این تفاسیر نهج البلاغه می‌باشند. ترجمه‌های فراوانی بر نهج البلاغه به زبان فارسی نگاشته شده که می‌توان ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام؛ ترجمه اسدالله مبشری؛ ترجمه‌ی محمد جعفر امامی و محمدرضا آشتیانی؛ ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی؛ ترجمه‌ی عبدالمجید معادی‌خواه؛ ترجمه‌ی محمدجواد شریعت؛ ترجمه‌ی محمد تقی جعفری؛ ترجمه‌ی حسین استادولی؛ ترجمه‌ی سید جمال الدین دین‌پرور؛ ترجمه‌ی محمودرضا افتخارزاده؛ ترجمه‌ی محمد دشتی؛ ترجمه‌ی مصطفی زمانی؛ ترجمه‌ی حسین عمادزاده اصفهانی و ده‌ها ترجمه‌ی دیگر اشاره کرد. نهج البلاغه به زبان‌های مختلف انگلیسی، اردو، اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، استانبولی و غیره نیز ترجمه شده است. نهج البلاغه از نظر طبقه‌بندی، به سه بخش خطبه‌ها و کلمات، نامه‌ها و حکمت‌ها تقسیم می‌شود. بخش اول مشتمل بر یکصد و بیست و پنج خطبه، صد و یازده کلمه و چهار قول و بخش دوم شامل شصت و سه نامه، دوازده وصیت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، یک دعا و یک پیمان‌نامه و بخش سوم دارای چهارصد و هشتاد جمله‌ی کوتاه حکمت‌آمیز است. نهج البلاغه از نظر محتوایی به مسائل گوناگون اعتقادی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی پرداخته است و در قالب خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها به پرسش‌ها و مسائل عرصه‌های مذکور پاسخ داده است. نهج البلاغه در مسائل اعتقادی به آفرینش جهان و انسان و جانوران، هدفدار بودن خلقت انسان، [۹] معرفت حق تعالی [۱۰] وحدت حق تعالی [۱۱]، هدف فرستادن پیامبران [۱۲]، هدف بعثت پیامبر اکرم (ص) [۱۳]، استمرار رسالت با قرآن و عترت [۱۴] و فرجام و رستاخیز، [۱۵] پرداخته است. امام علی (ع) در نهج البلاغه، به مسائل اقتصادی نیز پرداخته است و مسئولیت انسان را نسبت به سرزمین‌ها و چهارپایان [۱۶] و ارج نهادن به کار و تلاش انسان و بهره‌مندی از حاصل دسترنج خویش [۱۷] و ضرورت آبادانی سرزمین‌ها [۱۸] و ذخیره‌سازی ثروت [۱۹] و توصیه‌هایی مربوط به بیت‌المال و عدالت اجتماعی و

فقر زدایی و رهنمودهای اخلاقی به ثروت‌مندان و برنامه‌های اقتصادی و وظایف فردی نیازمندان و وظایف دولت و جامعه را بیان کرده است. [۲۰] بخش دیگری از فرمایشات امام علی (ع) به مسائل سیاسی و حکومتی اختصاص دارد. امام (ع) در این ساحت، به وظایف کارگزاران و استانداران، نویسندگان، ارتش و نیروها و سران نظامی، روش‌های دریافت مالیات و اصول کشورداری پرداخته است. [۲۱] ساحت دیگر نهج البلاغه، مسائل اخلاقی و تربیتی است. که امام (ع) بر مبنای جهان‌بینی توحیدی، آن‌را استوار ساخته است. اخلاق فردی در نهج البلاغه، دانش اندوزی توأم با عمل، بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی، آزادگی و ظلم ستیزی، نظم و حساب‌رسی در امور را تبیین نموده است و اخلاق اجتماعی نیز به خوش خلقی و انسان دوستی، انصاف‌ورزی با مردم و مانند این‌ها اشاره کرده است. [۲۲] مسائل عبادی و معنوی مانند سیمای عابدان شب‌زنده‌دار، انگیزه‌های گوناگون در عبادت، حالات و مقامات عابدان و تأثیر عبادت در زوال گناه نیز در نهج البلاغه مورد توجه جدی قرار گرفته است [۲۳]. رویکرد علی (ع) در سراسر سخنانش بر مبنای عدالت است؛ همان‌گونه که فرمود: «عدالت، زندگی است.» [۲۴] علی (ع) از آن بسیار افرادی نبود که در سخن، از حق دم می‌زنند، ولی در عمل از آن سرمی‌پیچند؛ [۲۵] زیرا حق، در مقام سخن گسترده‌ترین پهنای را داراست ولی در مقام اجرا و عمل بدان، در تنگنایی بی‌مانند است؛ [۲۶] یعنی در مقام سخن، به آسانی می‌توان حق و عدل را ستود و از آن دم زد، ولی عمل کردن بدان، بسیار دشوار و مشکل است. «اما علی (ع) در برابر ستم‌کاران چونان تندی می‌غزد و برای مظلومان پناهی استوار و امیدبخش است. علی (ع) حریم مقدس عدالت است و با انسانیتی والا و شمشیر و قلم، حریم آن را پاس می‌دارد. سرزمین‌هایی را که ستم بر آن‌ها غلبه یافته و مکان‌هایی که کابوس فقر بر آن‌ها چیره شده است، چه کسی می‌تواند نجات دهد جز نهج البلاغه که برنامه‌ی حاکمیتی عادل است که بنیاد ستم را در هر مکان و زمان، از ریشه برمی‌آورد.» [۲۷] علی (ع) به پاسدارانش توصیه می‌کرد: «بر توباد که عدالت را دربارهی دوست و دشمن اجرا کنی.» [۲۸] علی (ع) این رویکرد را از قرآن آموخت که: «مبادا دشمنی با گروهی سبب شود، عدالت را ترک کنید.» [۲۹] «هماره می‌باید عدالت را به پا دارید، گرچه به زیان خودتان یا پدر و مادرتان و یا نزدیکانتان باشد؛» [۳۰] «چون سخن می‌گویید، عدالت را به پا دارید، هرچند دربارهی نزدیکانتان باشد.» [۳۱] جلوه‌های عدالت علوی عبارت است از برابری در بهره‌برداری از بیت‌المال و امتیازهای عمومی، مراقبت و بازرسی مداوم از اجرای عدالت توسط کارگزارانش، تساوی همگان در برابر قانون. [۳۲] سلوکی در نهج البلاغه نهج البلاغه اثری است که باید با آن زیست و تنفس کرد. روح را با آن هم‌دم ساخت و با آن نبض و قلب را به تپش در آورد، تا معانی آن در عمق جان بنشینند و بتوان دنیا‌های آن را وارد شد و سرزمین‌هایش را فتح کرد. هرچند رسیدن به قله‌ی رفیع معرفت علی (ع) حتی در حوزه‌ی نهج البلاغه بر کسی میسر نیست و ضعف ما حکم می‌کند که نمی‌توان تمام دنیا‌های زهد و تقوا و عبادت و عرفان و حکمت و فلسفه و پند و موعظه و ملاحم و مغیبات و سیاست و مسؤولیت‌های اجتماعی، حماسه، شجاعت و دیگر زوایای نهج البلاغه را وارد شد و این اقیانوس بی‌پایان را شناخت. نگارنده نیز در فصول این کتاب مدعی شناساندن تمام ابعاد و محتوای نهج البلاغه نیست بلکه تنها در صدد است تا از خوانندگان، بیگانگی نسبت به کلام علی (ع) را بزدايد. و مخاطبان را از این معارف عظیم و ارزش‌مند، ذره‌ای بهره‌مند سازد. نهج البلاغه، پرتوی درخشان از هدایت قرآن است که به ابعاد گوناگون سعادت آدمی پرداخته است و مباحث و موضوعات ذیل را تبیین کرده است. خداشناسی: شامل توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی و بیان صفات ذاتی و فعلی الهی از جمله علم و قدرت و حیات و عدالت و خالقیت و غیره. راه‌ما شناسی: شامل ضرورت بعثت پیامبران، فلسفه‌ی بعثت، هدف بعثت، روش تبلیغ و هدایت‌گری پیامبران، مسئله‌ی امامت و ولایت، معرفی ابعاد گوناگون قرآن و سنت. کائنات و مسئله‌ی آفرینش: مانند هدف‌داری در خلقت، حرکت مخلوقات، آفرینش جهان و طبیعت و انسان و ویژگی‌های آن‌ها. رهبری و مسائل اجتماعی: مانند وظایف و شرایط رهبری، حقوق متقابل دولت و مردم، امور اقتصادی، سیاست بین‌المللی، تعلیم و تربیت و روابط اجتماعی، جنگ و صلح و سایر حقوق بین‌المللی. موعظه و حکمت: شامل زهد، تقوی، ایثار، دنیا، رذایل

اخلاقی و فضایل اخلاقی. تاریخ: حوادث تاریخی، مردم شناسی، فتنه‌ها و بلاهای جوامع گذشته جهت شناساندن حقایق این جهان. احکام و عبادات: بیان باید و نبایدهای شرعی و فلسفه و آثار عملی آن‌ها. فرجام شناسی: شامل مرگ، برزخ، حشر، حساب، بهشت، دوزخ و زندگی اخروی. دعا و مناجات: شامل تضرع، استغفار و غیره. به طور کلی محتوای نهج البلاغه، مشتمل بر تفسیر قرآن و احادیث نبوی و بیان معارف اسلامی است، در یکصد و بیست و دو مورد به آیات قرآن و در سی و هشت مورد به احادیث نبوی استناد شده و در یازده مورد آیات، تفسیر و در نود و شش مورد کتاب خدا وصف شده است. نهج البلاغه که در سال ۴۰۰ هجری، حدود هزار سال پیش، توسط سید رضی گردآوری شده، در سه بخش عمده ترتیب یافته است: بخش نخست: خطبه‌ها و کلمات امیرالمؤمنین که شامل یکصد و بیست و پنج خطبه و یکصد و یازده کلمه و چهار قول که دوازده قطعه از خطبه‌ها یا کلمات دعا هستند. این خطبه‌ها و کلمات از نظر حجم کمی متفاوتند از یک سطر تا هفده صفحه را شامل می‌شوند. بخش دوم: نامه‌ها که شامل شصت و سه نامه، دوازده وصیت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، یک دعا و یک پیمان نامه است که بلندترین آن‌ها فرمان شریف حضرت به مالک اشتر و کوتاه‌ترین آن‌ها نامه‌ی هفتادونه با دو سطر است. بخش سوم: حکمت‌ها که شامل چهارصد و هشتاد جمله‌ی کوتاه حکمت آمیز است. گفتنی است نهج البلاغه، گزیده‌ای از فرمایشات گهربار علی (ع) است که سید رضی با توجه به تخصص خود یعنی ادبیات و شعر و سخن‌وری، این مجموعه را گرد آورده است، سخنانی که از حیث زیبایی و تأثیر و نفوذ از ویژگی خاصی برخوردار است؛ نثر است، ولی از مزایای نظم برخوردار است و بر عمق احساسات انسانی تأثیر می‌گذارد. علی (ع) در این باره می‌فرماید: «همانا زبان، پاره‌ای از انسان است و در اختیار ذهن او. اگر ذهن نجوشت و واپس رود، از زبان کاری ساخته نیست؛ اما آن‌گاه که ذهن باز شود، مهلت به زبان نمی‌دهد. همانا فرماندهان سپاه سخیم، ریشه‌ی درخت سخن در میان ما دویده و جا گرفته و شاخه‌هایش بر سرما آویخته است». [۳۳] / [۳۴] شاهکار نهج البلاغه و سخنان علی (ع) این است که تنها در یک میدان اسب نتاخته است. در میدان‌های گوناگون، جولان نموده است و سرّ این جامعیت، به جامعیت سخن گوست؛ زیرا سخن نماینده‌ی روح و دنیای گوینده است. روح علی محدود به دنیای خاصی نیست؛ به اصطلاح عرفا، انسان کاملی است که تمام مراتب هستی را در بر دارد. این ویژگی روحانی، در کلام علی (ع) نیز تجلّی نموده است. و مباحث و مسائلی چون الهیات و ماوراء الطبیعه، سلوک و عبادت، حکومت و عدالت، اهل بیت و خلافت، موعظه و حکمت، دنیا و دنیا پرستی، حماسه و شجاعت، ملاحم و مغبیات، دعا و مناجات، شکایت، اصول اجتماعی، اسلام و قرآن، اخلاق و تهذیب نفس، شخصیت‌ها و را در بر گرفته است. و اینک به اختصار، به این مسائل از منظر علی (ع) خواهیم پرداخت.

الهیات و ماوراء الطبیعه

نهج البلاغه به صورت اعجاب‌انگیزی به بحث‌های توحیدی با شیوه‌های مختلف پرداخته است. برخی از بخش‌های آن از طریق مطالعه در مخلوقات و آثار صنع و بیان نظام کلی آسمان و زمین یا مطالعه‌ی موجود معینی چون خفاش، طاووس، مورچه، به این بحث پرداخته و گاهی نیز از طریق استدلال، مسائل توحیدی را ذکر کرده است. در خطبه‌ی ۲۲۷ از استحکام خلقت و استواری ترکیب مورچه و دستگاه شنوایی و بینایی و استخوان و پوست آن و چگونگی حرکت و گردآوری دانه سخن می‌گوید و خوانندگان را به تفکر در مجرای ورودی و خروجی غذا و ساختمان شکم، گوش و چشم او دعوت می‌کند. حضرت با این نوع استدلال آیه‌ای، در صدد تحقق آگاهی مخاطبان نسبت به کمال پدیدآورنده و هستی بخش است. ولی حضرت در بخشی از بحث‌های الهی نهج البلاغه به تفکرات عقلی محض و محاسبات فلسفی خالص پرداخته است. هرچند برخی در این شیوه‌ی تفکر تردید دارند و به همین جهت در اصالت انتساب این گونه مباحث نهج البلاغه به امام علی (ع) تشکیک می‌نمایند. در حالی که این شیوه از تفکر نیز در قرآن وجود دارد. آیات «لو کان البحر مداداً لَکَلَمَاتِ رَبّی» [۳۵] و «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب

اقفالها» [۳۶] از این سنخ‌اند. و در نهج البلاغه نیز مباحث توحیدی با شیوه‌ی تعقلی مطرح شده است. «مع کل شی لا بمقارنه و غیر کل شی لا بمزایله» [۳۷]؛ او با همه چیز هست ولی نه به نحو مقارنت و مغایر با همه چیز است ولی نه به این وجه که از اشیا جدا باشد. «لیس فی الاشیاء بوالج و لاعنها بخارج» [۳۸] او در اشیا حلول نکرده است، و در عین حال از هیچ چیز هم بیرون نیست. «الاحد لا بتأویل عدد» [۳۹] او یک است ولی نه یک عددی. «لا یُشَمَلُ بِحَدٍّ و لا یُحَسَبُ بِعَدٍّ» [۴۰] هیچ حدود و اندازه‌ای، او را در بر نمی‌گیرد و با شمارش به حساب نمی‌آید. سپاس خدای را که آفرینش، دلیل بر هستی او، و حدوث مخلوقاتش دلیل بر ازلیت او، و مانند داشتن مخلوقاتش، دلیل بر بی‌مانندی اوست. از حواس پنهان است و دست حواس به دامن کبریایی‌اش نمی‌رسد، و در عین حال هویداست و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع و حاجب و پرده‌ی وجودش شود. [۴۱] زمان‌ها، او را هم‌راهی نمی‌کنند و اسباب و ابزارها او را کمک نمی‌کنند، هستی او بر زمان‌ها، وجود او بر نیستی، و ازلیت او بر هر آغازی تقدم دارد. [۴۲]

سلوک و عبادت

پرستش خداوند و ترک هرگونه بت‌پرستی، یکی از اصول تعلیمات پیامبران الهی است. عبادات اسلامی به صورت دسته‌جمعی و فردی شکل گرفته است. از نظر اسلام هر کار خیر و مفیدی اگر با انگیزه‌ی پاک خدایی توأم باشد، عبادت است؛ بنابراین درس خواندن، کار و کسب کردن و فعالیت اجتماعی کردن اگر لله و فی الله باشد، عبادت است. تلقی افراد از عبادت یکسان نیست؛ از نظر برخی، عبادت، نوعی معامله و معاوضه و مبادله‌ی کار و مزد است. تلقی دیگر از عبادت، تلقی عارفانه است. بر حسب این تلقی، عبادت نردبان قرب است؛ معراج انسان و تعالی روان او است. تلقی نهج‌البلاغه از عبادت، تلقی عارفانه است. حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «همانا گروهی، خداوند را به انگیزه‌ی پاداش می‌پرستند، این عبادت تجارت پیشگان است؛ و گروهی او را از ترس می‌پرستند، این عبادت، عبادت برده صفتان است؛ و گروهی او را برای آنکه او را سپاس‌گزاری کرده باشند، می‌پرستند، این عبادت آزادگان است». [۴۳] «من تو را به خاطر بیم از کيفرت و یا به خاطر طمع در بهشت پرستش نکرده‌ام، من تو را بدان جهت پرستش کردم که شایسته‌ی پرستش یافتم». [۴۴] ریشه‌ی همه‌ی آثار معنوی، اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است یاد حق و یاد بردن غیر او است. بر این اساس می‌فرماید: «خداوند، یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده است. دل‌ها بدین وسیله از پس‌کری، شنوا و از پس‌نابینایی، بینا و از پس‌سرکشی و عناد، رام می‌گردد». [۴۵] «اهل معنی در پرتو عبادت به مقالات و حالات و کرامت‌هایی دست می‌یابند و فرشتگان، آنان را در میان گرفته و آرامش برایشان فرود آورده و درهای ملکوت بر روی آنان می‌گشایند». [۴۶] امام علی (ع) در ترسیم چهره‌ی عابدان چنین می‌فرماید: «شب‌ها پاهای خود را برای عبادت جفت می‌کنند؛ آیات قرآن را با آرامی و شمرده شمرده تلاوت می‌نمایند؛ با زمزمه‌ی آن آیات و دقت در معنی آن‌ها غمی عارفانه در دل خود ایجاد می‌کنند و دوی دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می‌سازند؛ هرچه از زبان قرآن می‌شنوند مثل این است که به چشم می‌بینند؛ هرگاه به آیه‌ای از آیات رحمت می‌رسند بدان طمع می‌بندند و قلبشان از شوق لبریز می‌گردد؛ چنین می‌نماید که نصب العین آن‌هاست؛ و چون به آیه‌ای از آیات قهر و غضب می‌رسند بدان گوش فرا می‌دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله‌های جهنم به گوششان می‌رسد؛ کمرها را به عبادت خم کرده پیشانی‌ها و کف دست‌ها و زانو‌ها و سر انگشت‌پاها به خاک می‌سایند و از خداوند، آزادی خویش را می‌طلبند. همین‌ها که چنین شب زنده‌داری می‌کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است، روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا». [۴۷]

حکومت و سیاست

از جمله مسائلی که در نهج‌البلاغه فراوان از آن بحث شده، مسائل مربوط به حکومت و سیاست و عدالت است. [۴۸] حضرت، در

مقابله با خوارج و سایر گروه‌های معاند، از ضرورت حکومت مقتدر، حقوق متقابل حکومت و مردم، ارزش عدالت، امانت‌داری حکومت (نه مالکیت آن) سخن گفته است در خطبه‌ی ۴۰ از ضرورت فرمان‌روای نیک یا بد، و در خطبه‌ی ۲۰۷ از حقوق متقابل حکومت و مردم، در حکمت ۴۲۹ از اشرافیت و افضلیت عدالت، و در خطبه‌ی ۱۲۶ از تقدم عدالت بر مصلحت و در نامه‌ی ۵ از امانت‌داری حکومت تأکید شده است.

اهل بیت و خلافت

نهج‌البلاغه در باب خلافت اهل بیت متضمن مسائل ذیل است: ۱. مقام ممتاز و فوق عادی اهل بیت و این‌که علوم و معارف آن‌ها از یک منبع فوق بشری سرچشمه می‌گیرد و آن‌ها با دیگران قابل مقایسه نیستند؛ ۲. احقیّت و اولویت اهل بیت از جمله شخص امیرالمؤمنین(ع) به امر خلافت به حکم وصیت، لیاقت، فضیلت و قرابت؛ ۳. انتقاد از خلفا؛ ۴. فلسفه‌ی اغماض و چشم‌پوشی علی(ع) از حق مسلم خود و حدود آن. علی(ع) در بیان مقام ممتاز اهل بیت(ع) می‌فرماید: «اهل بیت(ع) جایگاه راز خدا، پناه‌گاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه‌های کتاب‌های او و کوه‌های دین او می‌باشند. به وسیله‌ی آن‌ها پشت دین را راست کرد و تزلزلش را مرتفع ساخت. احدی از امت با آل محمد(ص) قابل قیاس نیست. کسانی را که از نعمت آن‌ها متنعم‌اند، با خود آن‌ها نتوان هم‌تراز کرد. آنان رکن دین و پایه‌ی یقین‌اند. تندروان باید به آنان برگردند و کندروان باید سعی کنند به آنان برسند. شرایط ولایت امور مسلمین در آن‌ها جمع است و پیغمبر درباره‌ی آن‌ها تصریح کرده است و آنان کمالات نبوی را به ارث برده‌اند. این هنگام است زمانی که حق به اهلش بازگشته و به جای اصلی خود منتقل گشته است.» [۴۹] «ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن‌های علوم و سرچشمه‌های حکمت‌هاییم» [۵۰]. «جامه‌ی زیرین و یاران واقعی و گنجوران دین و درهای ورودی اسلام ماییم؛ به خانه‌ها جز از درهایی که برای آن‌ها مقرر شده است نتوان داخل شد و فقط دزد است که از دیوار وارد می‌شود» [۵۱]. «آنان مایه‌ی حیات علم و مرگ جهل می‌باشند؛ حلم و بردباریشان از میزان علمشان حکایت می‌کند و سکوت‌های به موقعشان از توأم بودن حکمت با منطق آن‌ها خبر می‌دهد، نه با حق مخالفت می‌ورزند و نه در حق اختلاف می‌کنند. آنان پایه‌های اسلام و وسایل احتفاظ مردم‌اند؛ به وسیله‌ی آن‌ها حق به جای خود برمی‌گردد و باطل از جایی که قرار گرفته، دور می‌شود و زبانش از بیخ بریده می‌شود. آنان دین را از روی فهم و بصیرت و برای عمل فرا گرفته‌اند، نه آن‌که طوطی‌وار شنیده و ضبط کرده باشند و تکرار کنند؛ همانا ناقلان علوم فراوان‌اند، اما جانب‌داران آن کم‌اند.» [۵۲] امام علی(ع) در باب احقیّت و اولویت و حق اختصاص اهل بیت نسبت به مسئله‌ی حاکمیت نیز سخن گفته است و مسئله‌ی نص و وصیت پیامبر را به صراحت بازگو کرده است. در خطبه‌ی ۲ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «و فیهم الوصیة و الوراثة»؛ وصیت رسول خدا(ص) و وراثت او در میان اهل بیت است. «به خدا سوگند از روزی که خدا جان پیامبر خویش را تحویل گرفت تا امروز، همواره حق مسلم من از من سلب شده است.» [۵۳] امام(ع) در موارد دیگر از امر حکومت به عنوان حق خویش یاد می‌کند و از ظلم قریش و هم‌دستان آن‌ها به خدا شکایت می‌نماید. [۵۴] در خطبه‌ی شششقیه، مسئله‌ی لیاقت و فضیلت را مطرح می‌سازد و می‌فرماید: «به خدا سوگند! پسر ابوقحافه، خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد، در حالی که می‌دانست آن محوری که این دستگاه باید برگرد آن بچرخد من هستم. سرچشمه‌های علم و فضیلت از کوهسار شخصیت من سرازیر می‌شود و شاهباز وهم اندیشه‌ی بشر از رسیدن به قله‌ی عظمت من باز می‌ماند.» در مقابل استدلال مهاجران نسبت به انتساب آن‌ها به پیامبر و قریشی بودن آن حضرت، قرابت و نسبت خود را گوشزد می‌کند [۵۵] و به شدت از عمل کرد خلفای سه‌گانه، ابوبکر و عمر و عثمان، انتقاد می‌کند. انتقاد حضرت نسبت به ابوبکر این است که او به خوبی می‌دانست که علی شایسته‌تر به امر خلافت است؛ پس چرا پسر ابوقحافه، پیراهن خلافت را بر تن کرد؛ و این‌که چرا پس از خود، خلیفه تعیین کرد. انتقاد امام(ع) به عمر در قلمرو روحيات و اخلاقیات از جمله خشونت و غلظت و شتاب‌زدگی و

اشتباهات مکرر او برمی گردد؛ علاوه بر آن که حکومت وی را غاصبانه معرفی می کند. دولت عثمان نیز گرفتار فساد اداری و مالی گردید تا حدی که سبب قتل او را فراهم کرد؛ هر چند نزدیکان وی از جمله معاویه برای رسیدن به قدرت در این ماجرا نقش داشتند. [۵۶] علی (ع) با این همه انتقادات و استدلالها، نسبت به اوضاع زمان سکوت و مدارا کرد و ترک قیام و دست نبردن به شمشیر را پیشه خود ساخت و فرمود: «خار در چشم بود و چشمها را بر هم نهادم؛ استخوان در گلویم گیر کرده بود و نوشیدم؛ گلویم فشرده می شد و تلخ تر از حنظل در کامم ریخته بود و صبر کردم.» [۵۷] در پاسخ ابوسفیان، آن گاه که آمد و خواست تحت عنوان حمایت از علی (ع) فتنه به پا کند، فرمود: «امواج دریای فتنه را با کشتی های نجات بشکافید، از راه خلاف و تفرقه دوری گزینید و نشانه های تفاخر بر یک دیگر را از سر بر زمین نهید.» [۵۸] وقتی زهرا (س) با جمله های کوه شکن، شوهر غیور خود را مورد عتاب قرار می دهد که: «ای پسر ابوطالب، چرا به گوشه ی خانه خزیده ای؟ تو همانی که شجاعان از بیم تو خواب نداشتند. اکنون در برابر مردمی ضعیف، سستی نشان می دهی؟ ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم.» و علی (ع) پس از شنیدن سخن زهرا (س) با نرمی او را آرام می کند که نه، من فرقی نکرده ام من همانم که بودم؛ مصلحت چیز دیگری است.

موعظه و حکمت

بخش مهمی از نهج البلاغه به موعظه ها، پندها، اندرزها و حکمت های عملی اختصاص دارد. عناصر موعظه ای نهج البلاغه متنوع است؛ تقوا، توکل، صبر، زهد، پرهیز از دنیا پرستی، از تنعم و تجمل، پرهیز از هوای نفس، پرهیز از طول امل، پرهیز از عصبیت، پرهیز از ظلم و تبعیض، ترغیب به احسان و محبت و دست گیری از مظلومان و حمایت ضعفا، ترغیب به استقامت و قوت و شجاعت، ترغیب به وحدت و اتفاق و ترک اختلاف، دعوت به عبرت از تاریخ، دعوت به تفکر و تذکر و محاسبه و مراقبه، یادآوری گذشت سریع عمر، یادآوری مرگ و شدايد سكرات و عوالم بعد از مرگ، یادآوری احوال قیامت. و اینک به تبیین پاره ای از این مفاهیم می پردازیم: تقوا: تقوا یعنی پرهیزکاری و اجتناب کاری و کناره گیری. تقوا، نیرویی روحانی است که بر اثر تمرین های زیاد پدید می آید. این حالت، روح را نیرومند و شاداب و مصون می کند. لازمه ی بی تقوایی، اطاعت از هوای نفس است. شایان ذکر است که تقوا، مصونیت است نه محدودیت. حضرت در این باره می فرماید: «بندگان خدا، بدانید که تقوا، حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است و بی تقوایی و هرزگی، حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد، حفظ نمی کند. همانا با نیروی تقوا نیش گزنده ی خطاکاری ها بریده می شود.» [۵۹] «همانا تقوا، کلید درستی و توشه ی قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.» [۶۰] نهج البلاغه تعهد متقابل بین انسان و تقوا را بیان می کند. «انسان، نگهبان تقوا و تقوا، نگهبان انسان است.» [۶۱] زهد: عنصر زهد بعد از عنصر تقوا، بیش از همه تکرار شده است. زهد، مترادف با ترک دنیا است و علی (ع) فراوان در این باب سخن گفته است. زهد و رغبت با یک دیگر تقابل دارند. زهد، یعنی اعراض و بی میلی، در مقابل، رغبت به معنای کشش و میل است. بی میلی دو گونه است: طبیعی و روحی. بی میلی طبیعی آن است که طبع انسان نسبت به شیئی معین تمایل نداشته باشد، آن چنان که طبع بیمار، میل و رغبتی به غذا و میوه ندارد. بی میلی روحی یا عقلی یا قلبی آن است که اشیا یی که مورد تمایل و رغبت طبع است از نظر اندیشه و آرزوی انسان که در جست و جوی سعادت و کمال مطلوب است، هدف و مقصود نباشد. حضرت می فرماید: «ای مردم، زهد عبارت است از کوتاهی آرزو و سپاس گذاری هنگام نعمت و پارسایی نسبت به نایستنی ها.» [۶۲] «زهد در دو جمله ی قرآن خلاصه شده است: بر این که متأسف نشوید از آنچه (از مادیات دنیا) از شما فوت می شود و شاد نگردید بر آنچه خدا به شما می دهد. هر کس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است.» [۶۳] پس زهد، حالتی روحی است و زاهد به جهت دل بستگی های معنوی و اخروی، نسبت به مظاهر مادی زندگی بی اعتناست. این بی اعتنایی تنها در فکر و اندیشه و احساس و تعلق

قلبی نیست؛ بلکه در زندگی عملی خویش نیز سادگی و قناعت را پیشه می سازد و از تجمل گرایی پرهیز می کند. ولی باید توجه داشت که اسلام با رهبانیت و اعراض از دنیا مخالف است و آن را با جهان بینی خود ناسازگار می داند. رهبانیت، بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت فردی است؛ بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جداست یا باید به ریاضت پرداخت و یا باید معیشت را گزینش کرد. اما زهد اسلامی در عین این که مستلزم انتخاب زندگی ساده و پرهیز از تجمل و لذت گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد. زهد اسلامی بر سه پایه و اصل استوار است: الف. بهره گیری های مادی از جهان و تمتعات جسمانی و طبیعی، تنها عامل تأمین کننده ی خوشی و بهجت سعادت انسان نیست؛ ب. سرنوشت و سعادت فرد از سرنوشت و سعادت جامعه جدا نیست؛ ج. روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن در مقابل بدن اصالت دارد و بیش از بدن نیازمند به تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است. پس روشن شد که اسلام، به زهد دعوت و رهبانیت را محکوم کرده است. زاهد و راهب، هر دو از تنعم و لذت گرایی دوری می جویند، اما راهب از جامعه و تعهدات و مسئولیت های اجتماعی می گریزد و آن ها را جزء امور پست و مادی دنیایی می شمارد و به صومعه و دیر و دامن کوه پناه می برد، و زاهد به جامعه و ملاک های آن و ایده ها و مسئولیت ها و تعهد های آن رو می آورد. تفاوت روش زاهد و راهب از دو جهان بینی مختلف، ناشی شده است. فلسفه ی زهد عبارت است از: ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویش)، همدردی و شرکت عملی در غم مستمندان و محرومان، آزادی و آزادگی، برخورداری از مواهب روحی و معنوی است. [۶۴] دنیا و دنیا پرستی: از جمله مباحث نهج البلاغه، منع و تحذیر شدید از دنیا پرستی است. امیر المؤمنین (ع) مردم را به مستی های نعمت هشدار می دهد. [۶۵] از نظر حضرت علی (ع) دنیا، خوب جایی است اما برای کسی که بداند این جا قرارگاه دائمی نیست، گذرگاه و منزل گاه اوست. «دنیا، خوب خانه ای است، اما برای کسی که آن را خانه ی خود (قرارگاه خود) نداند». [۶۶] «دنیا خانه ی بین راه است، نه خانه ی اصلی و قرارگاه دائمی». [۶۷] «نفس خویش را از آلودگی به پستی ها گرامی بدار که در برابر آنچه از خویشتن خویش می پردازی، بهایی نخواهی یافت». [۶۸] پس تعلق و وابستگی روحی به غیر خدا نوعی بیماری و موجب محو ارزش های انسانی و عامل رکود و توقف و انجماد است. امام در بیان رابطه ی دنیا و آخرت و تابع گرایی و متبوع گرایی مردم چنین می فرماید: «مردم در دنیا از نظر عمل و هدف دو گونه اند: یکی تنها برای دنیا کار می کند و هدفی ماورای امور مادی ندارد. سرگرمی به امور مادی و دنیوی او را از توجه به آخرت باز داشته است. چون غیر از دنیا چیزی نمی فهمد و نمی شناسد، همواره نگران آینده ی بازماندگان است که چگونه وضع آنان را بعد از خودش تأمین کند، اما هرگز نگران روزهای سختی که خود در پیش دارد نیست؛ بنابراین عمرش در منفعت بازماندگان فانی می گردد. یک نفر دیگر، آخرت را هدف قرار می دهد و تمام کارهایش برای آن هدف است؛ اما دنیا، خود به خود و بدون آن که کاری برای آن و به خاطر آن صورت گرفته باشد، به او رو می آورد. نتیجه این است که بهره ی دنیا و آخرت را توأمأ احراز می کند و مالک هر دو خانه می گردد. چنین کسی، صبح می کند در حالی که آبرومند نزد پروردگار است و هرچه از خدا بخواهد به او اعطا می کند». [۶۹] زیباشناسی کلام علی (ع) درباره ی چیستی زیبایی، سخن ها بسیار رانده شده است. برخی زیبایی را تناسب و هم آهنگی اجزا با کل و هم آهنگی اجزا با یکدیگر و عده ای آن را به سودمندی یا توانایی یا لذت و یا عشق تعریف کرده اند. افلاطون در مجموعه ی آثار خود، گفت و گوی سقراط با هیپاس را بیان می کند و در این رساله به بررسی تعاریف گوناگون زیبایی می پردازد. آن گاه سقراط از هیپاس، سوفیست و حقوق دان معروف آن روزگار، درباره ی چیستی زیبایی پرسش می کند و او تعاریف گوناگون مذکور در سطور بالا را بیان نموده و سقراط تک تک آن ها را نقد می کند. به هر حال، تعریف این حقیقت بسیار دشوار است؛ امّا بی شک، زیبایی یک کیفیت نگارین نمادی است که از سه ویژگی برخوردار است و موجب انبساط روح و روان آدمی می گردد. اولاً ملازم با لذت است و اصولاً انبساط روانی، همان لذت است؛ ثانیاً ملازم با مطلوبیت است، یعنی چیز زیبا برای شخص مُدِرِک، مطلوبیت و ارزش می نماید؛ ثالثاً شگفت انگیزی و تعجب آور بودن را به ارمغان می آورد. امیر کلام و

هنر دربارهی زیبایی نیز سخن فرموده است و در مقایسه‌ی انواع زیبایی‌ها، زینت باطن را بر زینت ظاهر ترجیح می‌دهند. «زینت باطن‌ها، زیباتر از زینت ظاهر است». [۷۰] «زینت به زیبایی و نیکویی صواب و حقیقت است، نه به نیکویی لباس». [۷۱] امام علی(ع) بر این مبنا، زیبایی مرد را حلم، وقار، حسن درونی، زینت اخلاق و رفتار، عبادت و خشوع، صدق و راستی معرفی کرده است. زینت عبادت، خشوع؛ زینت ریاست، بخشش و بزرگواری؛ زینت علم، حلم و بردباری و زینت حکومت، عدالت است. [۷۲] پس زیبایی در مکتب علوی به زینت‌های صوری و حسی محدود نمی‌گردد و زیبایی‌های معقول و فرا حسی را نیز در بر می‌گیرد. گفتار و نوشتار و ادبیات زیبا، جذاب و همراه با ضوابط فصاحت و بلاغت، یکی دیگر از مصادیق زیبایی است که امیر بیان و پیشوای بلاغت، سرچشمه‌ی آن است. سرآمد فصاحت در این باره می‌فرماید: «زیباترین و بهترین سخن آن است که نظام نیکو آن را آراسته باشد و خواص و عوام مردم آن را بفهمند». [۷۳] گزیده‌گویی، بهره‌مندی و عبرت‌آموزی از گذشتگان، یادآوری مرگ و قیامت، توجه به کارکردهای مثبت و منفی و جاذبه‌های لفظی و تعبیری، از هنرهای کلامی است که مخاطبان را شیفته‌ی خود می‌سازد. امیرمؤمنان در نهج‌البلاغه، این تابلوی هنر و زیبایی، از هنرهای کلامی فوق بهره‌جسته است. بخش پایانی نهج‌البلاغه به کلمات قصار اختصاص دارد که در بردارنده‌ی سخنان کوتاه، جذاب، پرمعنا و قابل فهم است. ابن ابی‌الحدید، شارح نهج‌البلاغه در وصف یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه [۷۴] می‌نویسد: «سوگند به کسی که همه‌ی امت‌ها به او سوگند می‌خورند، من این خطبه را در مدت پنجاه سال تاکنون بیش از هزاربار خوانده‌ام. هیچ بار در آن تأمل نکردم، مگر آن که در من خشیت و خوف و پندی ایجاد کرد و در دلم تأثیر نهاد و مرا به لرزه آورد. هیچ بار در آن تأمل نکردم، مگر آن که به یاد مردگان از خویشاوندان و نزدیکان و دوستانم افتادم و چنین تصور کردم که آن را که حضرت به توصیف حالش پرداخته، خود من هستم. در این زمینه بسیاری از خطبا و فصحا داد سخن داده‌اند و من آن‌ها را مکرر خوانده‌ام، ولی هیچ کدام تأثیر کلام امیرالمؤمنین را بر من نداشته است». [۷۵] همام صحابی عابد امیرالمؤمنین، آن‌گاه که از امام خواست که پارسایان را برای او توصیف کند که گویی آنان را با چشم می‌بیند، امام(ع) فرمود: «ای همام، پروای از خدا داشته باش و نیکوکاری کن که همانا خداوند با کسانی است که تقوا بورزند و اهل نیکوکاری باشند. همام به این مقدار از سخن قانع نشد و امام را سوگند داد که توصیف بیش‌تری بنماید. و امام اوصاف پارسایان را شرح داد تا وقتی که سخن امام(ع) بدین‌جا رسید که دوری اهل تقوا از سر کبر و خودبزرگ‌بینی و نزدیکی‌اش از روی مکر و خدیعت نیست، در آن هنگام، همام فریادی کشید که جانش در آن بود. امام فرمود: «به خدا سوگند که بر او از همین می‌ترسیدم. موعظه‌های بلیغ با اهلش چنین می‌کند». [۷۶] ابن ابی‌الحدید در مقایسه خطبه‌ی ابن‌نباته - که از ادبای قرن چهارم بود و مردم را به جهاد برانگیخت - با خطبه‌ی ۲۷ نهج‌البلاغه، که متضمن دعوت مردم به جهاد است، می‌گوید: «اگر بخواهیم از دایره‌ی انصاف دور نشویم، باید نسبت آن دو را، نسبت شمشیر چوبین با تیغ فولادین بدانیم؛ گرچه خطبه‌ی ابن‌نباته از صناعات بدیعی بهره‌مند است، ولی کلام امیر مؤمنان(ع) در اوج آسمان است». [۷۷] کلام علی(ع) علاوه بر بهره‌مندی از واژگان متناسب و بلیغ از آهنگ و موسیقی خاصی برخوردار است که در روح مخاطبان نفوذ می‌کند. جرج جرداق در این زمینه می‌نگارد: «علی بن ابی‌طالب، از ذوق سرشار هنر و بیان زیبای سخن، آن‌چنان بهره‌ای دارد که او را در روزگاران از دیگران ممتاز ساخته است. شکل سخن با مفهوم آن به هم آمیخته است؛ بمانند گرمی با آتش و نور با خورشید و هوا با جو؛ و تو در برابر این سخن، چنانی که گویی در برابر سیل خروشان که می‌جوشد و دریایی که می‌توفد و تندبادی که می‌وزد و چون از روشنی هستی و زیبایی آفرینش سخن می‌گویی، چنان است که گویی بر صفحه‌ی جانت با قلم‌هایی از اختران آسمان می‌نگارد. گفتارش چون شراره‌ی برق و خنده‌ی آسمان در شب‌های تاریک زمستان است». [۷۸] امام علی(ع) در کلام خود از صناعات ادبی، زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت بهره می‌گرفت. [۷۹] با استفاده از تمثیل، موضوعات و مباحث عقلی را تفهیم می‌کرد و با تشبیه معقول به محسوس، مردم عوام را نیز به حقیقت نزدیک می‌ساخت. [۸۰] شعر، ابزار دیگری است که امام(ع) در توصیف حقایق از آن

استفاده می‌کرد. امام در پاسخ به این پرسش که سرآمد همه‌ی شاعران کیست، فرمود: «هر چند شاعران، همه در یک وادی راه نپیموده‌اند که بتوان پیش‌تاز راه را شناخت، لیکن اگر از تعیین شاعرترین شاعران چاره‌ای نباشد، سرآمد آنان آن پادشاه گم‌راه (یعنی امرالقیس) است.» [۸۱] شعر مطلوب علی (ع)، سروده‌ای است که از نظر محتوا و نظر و فکر ارزشمند و صحیح و حق باشد و عقیده‌ی مردم را به انحراف نکشاند.

پی‌نوشتها

[۱]. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۸ و بهج الصباغه، ج ۱، ص ۲۳. [۲]. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۳۲. [۳]. رجال النجاشی، ص ۱۵. [۴]. همان، ص ۴۳۴. [۵]. همان، ص ۴۱۵. [۶]. جمعی از نویسندگان، آشنایی با نهج البلاغه، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی آیه‌ی حیات، ص ۲۸-۱۶. [۷]. ر. ک: حسین نوری، مستدرک الوسائل (الخاتمه) ج ۳، ص ۵۱۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۱. [۸]. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۱. [۹]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱ و ۱۶۵ و ۱۸۵. [۱۰]. همان، خطبه‌ی ۱۸۶. [۱۱]. همان، خطبه‌ی ۱۵۲، ۴۵. [۱۲]. همان، خطبه‌ی ۱۴۴ و ۱. [۱۳]. همان، خطبه‌ی ۱. [۱۴]. همان، خطبه‌ی ۱۹۸ و ۱۵۲ و ۹۷. [۱۵]. همان، خطبه‌ی ۱۳۲، حکمت ۴۵۶ و ۴۴ و خطبه‌ی ۲۲۲. [۱۶]. همان، خطبه‌ی ۱۶۷. [۱۷]. همان، خطبه‌ی ۱۶۰. [۱۸]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۹]. همان، حکمت ۱۲۳ و خطبه‌ی ۱۸۳. [۲۰]. همان، نامه‌ی ۵۳ و ۴۰ و ۶۷ و حکمت ۲۲۹ و ۶۸ و ۳۹۰ و ۳۶۶ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۳۲۸ و ۲۳۰ و ۹۳، خطبه‌ی ۱۵ و ۱۲۷ و ۲۰۵ و ۲۲۴. [۲۱]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳ و ۴۵ و ۵ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۷ و ۴۰ و ۴۳ و ۷۱ و ۸ و ۱۴ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۶ و ۵۰ و ۶۰ و ۲۵ و ۲۶ و ۵۱ و ۷۷. [۲۲]. همان، خطبه‌ی ۱۹۲ و ۱۱۰ و ۲۳۰ و ۵۳ و ۴۷ و نامه‌ی ۳۱ و ۴۷ و ۵۳؛ حکمت ۱۴۷ و ۴۳۹. [۲۳]. همان، خطبه‌ی ۲۲۲ و ۱۹۳ و ۲۲۰ و ۲۳۰ و ۱۹۹ و ۱۹۲، حکمت ۲۹۰ و ۲۳۷، نامه‌ی ۴۵. [۲۴]. غررالحکم و دررالکلم. [۲۵]. شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۶۲. [۲۶]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. [۲۷]. فؤاد جرداق لبنانی، صوت العدالة الانسانیة، ج ۵، ص ۱۲۱۰، به نقل از الحیاء، ج ۵، ص ۲۵۲. [۲۸]. غررالحکم، ترجمه‌ی محدث ارموی، ج ۴، ص ۲۹۴. [۲۹]. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸. [۳۰]. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۵. [۳۱]. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۲. [۳۲]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۶ و ۲۷ و ۲۱۵. [۳۳]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۴. [۳۴]. در این قسمت، از کتاب سیری در نهج البلاغه استاد مطهری، مجموعه‌ی آثار، ج ۱۶، ص ۳۴۵ و ۵۸۶ اقتباس شده است. [۳۵]. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۹. [۳۶]. سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴. [۳۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱. [۳۸]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۸. [۳۹]. همان، خطبه‌ی ۱۵۲. [۴۰]. همان، خطبه‌ی ۲۲۸. [۴۱]. همان، خطبه‌ی ۱۵۲. [۴۲]. همان، خطبه‌ی ۲۲۸. [۴۳]. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹. [۴۴]. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴. [۴۵]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۳. [۴۶]. پیشین. [۴۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴. [۴۸]. برای مباحث مربوط به حکومت و سیاست، تفصیل بیش‌تری در فصول دیگر این کتاب خواهد آمد. [۴۹]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲. [۵۰]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۶. [۵۱]. همان، خطبه‌ی ۱۵۳. [۵۲]. همان، خطبه‌ی ۲۳۹. [۵۳]. همان، خطبه‌ی ۶. [۵۴]. همان، خطبه‌ی ۱۷۱. [۵۵]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۵. [۵۶]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳ و نامه‌ی ۲۸ و ۳۷. [۵۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۶. [۵۸]. همان، خطبه‌ی ۵. [۵۹]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۷. [۶۰]. همان، خطبه‌ی ۲۲۱. [۶۱]. همان، خطبه‌ی ۲۳۳. [۶۲]. همان، خطبه‌ی ۸۰. [۶۳]. همان، حکمت ۴۳۹. [۶۴]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴، ۲۰۰، نامه‌ی ۴۵، خطبه‌ی ۱۵۹، حکمت ۱۷۱ و ۱۲۸، خطبه‌ی ۲۱۵. [۶۵]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۱ و ۱۸۵. [۶۶]. همان، خطبه‌ی ۲۱۴. [۶۷]. همان، خطبه‌ی ۱۹۴. [۶۸]. همان، نامه‌ی ۳۱. [۶۹]. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۹. [۷۰]. غررالحکم و نیز نهج البلاغه، حکمت ۶۵. [۷۱]. همان. [۷۲]. همان. [۷۳]. غررالحکم. [۷۴]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه‌ی ۲۲۱ و شرح ابن ابی‌الحدید، خطبه‌ی ۲۱۶. [۷۵]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳. [۷۶]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳. [۷۷]. شرح ابن

ابی‌الحدید ، ص ۸۴ - ۸۲ . [۷۸] . جرج جرداق ، روائع نهج البلاغه ، (شگفتی‌های نهج البلاغه) ، ترجمه‌ی فخرالدین حجازی ، صص ۱۷۰ به بعد . [۷۹] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۹۰ ، ۲۳۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۵۵ . [۸۰] . همان ، خطبه‌ی ۱۱۹ ، ۱۰۰ ، ۱۸۷ . [۸۱] . نهج البلاغه ، تحقیق صبحی صالح ، حکمت ۴۵۵ .

گلشن دوم: قلمرو دین در سنت علوی

درآمد سخن

قلمرو دین و گستره‌ی شریعت ، یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و کلام جدید است که دغدغه‌های اجتماعی در نظام‌های اجتماعی و دینی را پاسخ می‌دهد و با استمداد از روش‌شناسی صحیح دین‌پژوهی ، دامنه‌ی دین در عرصه‌های گوناگون علوم طبیعی ، انسانی ، فلسفی و عرفانی را مشخص می‌سازد . منابع دین اسلام به ویژه سنت علوی ، به پرسش‌های این مسئله پاسخ می‌دهد و قلمرو حداقلی یا حداکثری دین در حوزه‌های مذکور را تبیین می‌نماید . فرضیه‌ی نگارنده این است که سنت علوی علاوه بر مسائل اخروی ، فردی و روحی به مسائل دنیوی ، اجتماعی و مادی نیز پرداخته و در دامنه‌ی برخی از این پرسش‌ها به صورت حداقلی و در پاره‌ای دیگر به شکل حداکثری پاسخ داده است . بنابراین ، نمی‌توان قلمرو دین در سنت علوی را به امور اخروی محدود ساخت و یا این که با اعراض از عقل و تجربه ، تمام نیازهای خُرد و کلان آدمیان را بدان مستند کرد . طرح مسئله‌ی قلمرو دین در سنت علوی از زوایای گوناگون تئوریک و کاربردی برای جامعه‌ی علوی ضروری می‌نماید؛ توضیح مطلب این که تعیین گستره‌ی شریعت ، ساختار توزیع قدرت در جامعه و نظام سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی را مشخص می‌سازد و محدوده‌ی دخالت عقل جمعی و آرا مردم را در کنار اوامر و نواهی الهی تعیین می‌کند؛ به عبارت دیگر ، تشخیص دامنه دین در عرصه‌های مختلف ، منطقه‌ی الفراغی را برای فعالیت مردم بازگو می‌نماید . این مطلب ، ضرورت کاربردی بحث از قلمرو دین را روشن می‌سازد . تعیین تکلیف مسئله‌ی رابطه‌ی علم و دین و تعارض ظاهری گزاره‌های علمی با گزاره‌های دینی ، وابستگی زیادی به تعیین قلمرو دین دارد؛ زیرا چه بسا ، گزاره‌ای جزء متون دینی بوده و تعارض با علم داشته باشد ولیکن در دامنه و قلمرو دین ننگجد و تعارض این دو حوزه ، منتفی گردد . و هم‌چنین چند روشی بودن علوم به ویژه علوم انسانی و پذیرش مقوله‌ای به نام علم دینی نیز ضرورت بحث قلمرو دین را مضاعف می‌نماید . توضیح این ضرورت ، نیاز به مباحث گسترده در فلسفه‌ی علم و فلسفه‌ی دین دارد . امروزه ، بسیاری از فیلسوفان بر این باورند که می‌توان از علم دینی و علم سکولار سخن گفت و از نقش باورهای دینی در فرآیند تحقیقات علمی دم زد . در این صورت ، تعیین قلمرو دین در حوزه‌ی قلمرو علوم دینی و تمایز آن‌ها از علوم سکولار ، نقش به سزایی دارد . [۱]

تعریف واژگان

دو واژه‌ی اساسی در این مسئله عبارتند از: واژه‌ی «قلمرو» و واژه‌ی «دین» . دین در لغت ، به معنای اطاعت ، جزا ، خضوع ، تسلیم و مانند این‌ها است . [۲] و در اصطلاح متکلمان و عارفان و حکیمان مشرق و مغرب زمین از تعاریف گوناگون ماهوی ، غایت انگارانه ، دین دارانه ، کارکردگرایانه ، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و ترکیبی برخوردار است . واژه‌ی دین در قرآن بیش از نود بار در معانی جزا و پاداش و اطاعت و بندگی و سلطنت و شریعت و قانون و ملت و تسلیم و اعتقادات به کار رفته است . [۳] و در روایات نیز به معنای ایمان ، یقین ، حُب و بغض قلبی ، عزت ، نور ، حیات ، اخلاق حَسَن و مانند این‌ها استعمال شده است . [۴] منظور امام علی(ع) از دین حق ، اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر حق تعالی ، و مصداق حقیقی تسلیم ، همانا دین اسلام است . به

گفته‌ی امیر کلام، «اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید و با دیده‌ی عنایت پروراند. پس اسلام را بزرگ بشمارید. از آن پیروی کنید. حق آن را ادا نمایید و در جایگاه شایسته‌ی خویش قرار دهید». [۵] «اسلام، همان تسلیم در برابر خدا است و تسلیم، همان یقین داشتن؛ و یقین، اعتقاد راستین؛ و باور راستین، همان اقرار درست؛ و اقرار درست، انجام مسئولیت‌ها؛ و انجام مسئولیت‌ها، همان عمل کردن به احکام دین است». [۶] «پس هر کس جز اسلام، دینی را انتخاب کند، به یقین، شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع شده و سقوطش سهم‌گین خواهد بود، [۷] بنابراین، دین حق در این نوشتار به معنای اسلام در نظر گرفته شده و منابع شناخت آن نیز عقل و کتاب و سنت است که البته نگارنده در تعیین قلمرو دین اسلام، قصد دارد تا از دیدگاه سنت علوی بدان بنگرد و آن را مورد کاوش قرار دهد». بحث قلمرو دین به دو دلیل به دین اسلام منحصر شده است: نخست آن که در این نوشتار، تعیین قلمرو دین در سنت علوی بررسی می‌شود و در سنت علوی، دین حق به معنای دین اسلام گرفته شده است. دوم این که گرچه می‌توان از قلمرو دین به عنوان قلمرو مطلق دین با روش برون‌دینی سخن گفت، ولی اولاً- این ره‌یافت، راه به جایی نمی‌برد؛ زیرا ارایه‌ی تصویر جامع و مانع از مطلق ادیان موجود میسر نیست و تصویر صحیح از دین حق نیز همان دین اسلام است؛ ثانیاً عنوان تحقیق، قلمرو دین در سنت علوی است پس باید حتماً با روش درون‌دینی این بحث دنبال گردد. واژه‌ی قلمرو در این نوشتار، به همان مفهوم متعارف یعنی گستره، دامنه، حدود و ثغور به کار رفته و قلمرو دین نیز به معنای گستره و محدوده دین اسلام در حوزه‌های گوناگون علوم استعمال شده است.

روش‌شناسی قلمرو دین در سنت علوی

تبیین روش پژوهش در مسئله‌ی قلمرو دین، محققان را از خطا و انحراف باز می‌دارد؛ بنابراین، در به کارگیری روش درون‌دینی یا برون‌دینی و یا جمع آن دو لازم است شیوه‌ی معینی گرفته شود. مراد ما از روش پژوهش، به کارگیری طریقه‌ی منظم تحقیق و فرآیند معینی جهت دستیابی به دست‌آوردهای پژوهشی است. و مقصود از پژوهش، تلاش برای شناخت این واقعیت است که دامنه‌ی دین در عرصه‌های مختلف چه مقدار است؟ پاره‌ای از محققان در جریان فرایند کشف گستره‌ی شریعت، تنها از روش‌های برون‌دینی بهره جسته‌اند و با مراجعه به روش عقلی یا تجربی و یا کارکردگرایی، به پرسش‌های این حوزه پاسخ داده‌اند و گروه دیگری، تنها به روش درون‌دینی و کتاب و سنت بسنده نموده‌اند. متفکران و دین‌پژوهان نسبت به عقل نیز از سه رویکرد گوناگون برخوردارند. گروهی خردباوران افراطی‌اند که به زعم خود، دین را اسطوره و خیال‌اندیشی معرفی کرده‌اند و هرگونه انتظار از دین را منتفی ساخته‌اند و بر این باورند که عقل، در رفع تمام حاجت‌های انسانی توانا است. نهضت روشن‌گری در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی بر این ادعا بانگ زده و بر حاشیه نشاندن دین فتوا دادند. [۸] پاره‌ای از مورخان، چنین اندیشه‌ای را به زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ق) نیز نسبت داده‌اند. [۹] در غرب نیز کسانی چون جان لاک، دیوید هیوم، کانت، ولتر و روسو این طریقت را طی نمودند. رویکرد دیگر عقل‌گرایان افراطی در پیروان مکتب اعتزال ظاهر است که علی‌رغم جولان دادن به عقل در حوزه‌ی اعتقادات، از آموزه‌های دینی در حوزه‌ی فروع غفلت نکردند؛ ولی در تأویل آموزه‌های اعتقادی نیز گرفتار افراط شدند. گروه دیگر، خردستیزان افراطی‌اند که با نفی هرگونه رابطه میان دین‌ورزی و خردورزی، شرط‌پذیرش دین را کنار نهادن عقل دانسته‌اند. این دسته شعارشان این است که «در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری». [۱۰] ایمان‌گرایان در میان مسیحیان مانند پاسکال، ویتگنشتاین و کی‌یرکگارد و نیز نص‌گرایان و اهل حدیث در میان مسلمانان مانند احمد بن حنبل، ابن تیمیه و تا حدودی اخباریون از این طایفه‌اند. [۱۱] سومین گروه، خردباوران معتدل‌اند که به حریم عقل به عنوان نیروی ادراکی احترام می‌گذارند و آن را منبع استنباط احکام و معارف می‌دانند و با حجیت عقل به حجیت شرع و محدودیت عقل پی می‌برند و به نقش دین در هدایت عقل اعتراف می‌کنند و علی‌رغم پذیرش لغزش‌های عقل و ناتوانی آن در کشف فروع و جزئیات، عقل را مفتاح و

مصباح دین می‌دانند. این طایفه، ناسازگاری واقعی میان دلیل شرعی قطعی و دلیل عقلی قطعی را نمی‌پذیرند و در صورت تعارض، قطع را بر ظن مقدم می‌دارند. در سنت علوی نیز عقل‌گرایی اعتدالی مشهود است. و در کنار این مدل عقل‌گرایی نسبت به روش تجربی و شهودی و وحیانی تأکید می‌ورزد. و اینک از مدرسه‌ی امیرمؤمنان (ع) در تبیین روش‌شناسی قلمرو دین بهره می‌گیریم. حضرت علی (ع) درباره‌ی قلمرو تجربه، از محدودیت تجربه‌ی حسی سخن می‌گوید و علی‌رغم حضور حق تعالی در عمق رازهای پنهان، دیدگان را از دیده‌وری او ناتوان می‌داند. و تأکید می‌کند که بر ویژگی‌های الهی پرده‌ی پنداری فرو نیفتد و جستار هیچ قلبی در فهم چگونگی‌اش به پایان نرسد. بر ساحتش تجزیه و تبعیض را راهی نباشد و چشم و دل‌ها را توان احاطه یافتن بر او نیست. امیرمؤمنان در ساحت‌های دیگری از کلامش به تجربه‌ی حقایق برتر توسط حواس باطنی اشاره می‌کند و درک روشنائی وحی را نیز از این طریق جویا می‌شود. قدرت عقلانی را از درک حسی قوی‌تر می‌داند، و می‌فرماید: هرگز اندیشه‌ی خردمندانه را نمی‌توان با دیدن چشم و شناخت جسمی برابر دانست؛ چه بسا که چشم‌ها به صاحب خود دروغ بگویند. اما آن که از عقل راه بجوید، عقل به او خیانت نخواهد کرد. علی (ع) با وجود این، تجربه را ارزش‌مند دانسته و آن را شرط رهبری و مدیریت و از عوامل رشد فرهنگی و راز موفقیت می‌داند. تجارب تاریخی را پشتوانه‌ی سنت‌های صحیح و ثروتی ناشناخته معرفی می‌کند و نسبت به بهره‌گیری از تجارب دیگران توصیه می‌نماید. و غفلت و وابستگی‌های مادی را از موانع بهره‌گیری از تجربه می‌داند. [۱۲]

امام علی (ع) در نامه به مالک اشتر چنین سفارش می‌کند: «کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا و از خاندان‌های پاکیزه و باتقوی که در مسلمانی سابقه‌ی درخشانی دارند، انتخاب کن». [۱۳] و نیز در اهمیت تجربه می‌فرماید: «آن کس که از آزمایش‌ها و تجربه‌های خدادادی سودی نبرد، از هیچ پند و اندرز سود نخواهد برد و کوتاه‌فکری دامن گیر او خواهد شد». [۱۴]

«حفظ و به کارگیری تجربه، رمز پیروزی است». [۱۵] «همانا بدبخت کسی است که از عقل و تجربه‌ای که نصیب او شده، محروم ماند». [۱۶] تا این جا روشن شد که تجربه با معانی مختلفش یعنی ادراک حسی، تجربه‌ی عرفی و اجتماعی و تجربه‌ی مهارتی علی‌رغم محدودیتش نسبت به درک همه‌ی حقایق، به ویژه ذات اقدس اله، از اعتبار خوبی برخوردار است و امام علی (ع) ناسازگاری میان دین و تجربه را نمی‌پذیرد. همین ارزش و اعتبار نیز به خرد آدمی داده شده است. عقل، ابزار دوران‌گذار از جاهلیت به بعثت است و فلسفه‌ی بعثت، راز شکوفایی خرد. [۱۷] شارع مقدس، برای حفظ خرد، ترک می‌گساری را رقم زد [۱۸]. خرد، ثروتی مقایسه‌ناپذیر است و میان عقل و ایمان، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. امیر کلام از ارزشمندی عقل در ساحت‌های گوناگون فلسفی، عرفانی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی سخن گفته و مایه نگرفتن از آن را باعث شکست انسان در عرصه‌های مذکور می‌داند. با وجود این، لغزش عقل را نیز گوشزد می‌کند و از خواب‌آلودگی خرد، به خدا پناه می‌برد و محدودیت دامنه‌ی شناخت عقلانی را مکرر هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «پس در مسائلی که نگاه به ژرفایش راه نیابد و اندیشه‌ها در آن نفوذ نکنند، رأی خویش را به کار مگیر». و نیز می‌فرماید: «تو نیز، به همان که حوزه‌ی فهم تو است، بسنده کن و با میزان‌های عقلی خود، خدای را مسنج؛ و گرنه از تباه شدگانی». حضرت علی (ع) آرزو، هوس‌زدگی، وابستگی‌های مادی، وابستگی‌های گروهی، خودمحوری، بحران و تشنج، رفاه‌زدگی، آز، فقر، معاشرت با نابخردان را از آفات عقل می‌شمارد و مردم را از این امور پرهیز می‌دارد. [۱۹] امیرمؤمنان در باب اهمیت عقل می‌فرماید: سرمایه‌ای از عقل سودمندتر نیست و عقلی چون دوراندیشی نیست [۲۰] و بزرگ‌ترین فقر، بی‌خردی است [۲۱]. عقل تو را کفایت کند که راه گم‌راهی را از رستگاری نشانت دهد. [۲۲] مطلب حایز اهمیت این است که عقل جهت نجات از آفت‌ها و آسیب‌ها، به قلب حاجت‌مند است حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «عقل با چشم دل سرانجام کار را می‌نگرد». [۲۳] «خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد و خدای هدایت‌گر را اطاعت می‌کند». [۲۴] ولیکن شرط سلامتی دل نیز تقوا و ترس از خداست. و «همانا تقوی و ترس از خدا داروی بیماری دل‌ها، روشنائی قلب‌های شما است». [۲۵] «کسی که پرهیزکاری او اندک است، دلش مرده و آن که دلش مرده باشد،

در آتش جهنم سقوط خواهد کرد. » [۲۶] تا این جا ، روش شناسی دین پژوهی و قلمروشناسی دین و اعتبار حس و تجربه و عقل در کنار دین و وحی از منظر امیر کلام روشن گردید؛ ولی نکته‌ی مهم دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد ، این است که حضرت غیر از بهره گرفتن از این روش‌ها در تعیین قلمرو دین ، از چه راه‌هایی بهره گرفته است . به عبارت دیگر ، محققان در شناخت قلمرو دین در سنت علوی از چه راه‌هایی باید استفاده نمایند ؟ به نظر نگارنده ، در تشخیص گستره‌ی شریعت از منظر سنت علوی می‌توان از راه‌هایی مانند تعیین فلسفه‌ی بعثت پیامبران ، بیان کارکردهای دین ، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت ، گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی ، سیاسی ، کلامی ، فقهی و حقوقی ، اخلاقی و تربیتی و غیره بهره گرفت .

پیش فرض‌های قلمرو دین

مسئله‌ی قلمرو دین ، همانند هر مسئله‌ی کلامی و غیرکلامی دیگر ، مبتنی بر پیش دانسته‌هایی است که خوانندگان باید بدان توجه داشته و اثبات آن‌ها را در موضع دیگری جویا باشند . و اینک به مهم‌ترین پیش دانسته‌ها اشاره می‌کنیم : ۱ . متون دینی علوی بر اساس فرایند وضع و اقتران لفظ و معنا ، بر معانی عصر نزول دلالت دارند و این دلالت‌ها در عصر حاضر دست یافتنی‌اند؛ بنابراین ، سنت علوی ، ناطق است نه صامت و بر مقصود الهی نیز دلالت دارد . ۲ . فهم متون علوی ، مبتنی بر پیش دانسته‌های استخراجی و استفهامی است . پیش دانسته‌های استخراجی همانند طناب و چرخ چاه که در استخراج آب چاه به انسان تشنه مدد می‌رسانند ، فهمنده را یاری می‌کنند . قواعدی مانند ادبیات عرب و قوانین زبان‌شناختی به مفسر کمک می‌کنند تا معنا و محتوا را از متون ناطق استخراج نمایند . پیش دانسته‌های استفهامی و پرسشی عبارتند از پرسش‌های جدیدی که فرا روی مفسر ظاهر می‌شوند و مفسر تلاش می‌کند تا پاسخ این پرسش‌ها را از متون دینی استخراج نماید؛ یعنی پرسش‌ها را از بیرون متن به دست می‌آورد ولی پاسخ‌ها را از درون متن جویا می‌شود . [۲۷] مفسران کلام علوی اگر به جای پیش فرض‌های استخراجی و استفهامی از پیش فرض‌های تحمیلی استفاده کنند ، در قلمرو دین ، اسیر تأویل و تفسیر به رأی می‌شوند . ۳ . مفسر متون علوی باید تلاش کند تا از پیش دانسته‌های تحمیلی و تطبیقی ، پرهیز نماید تا معنای متن را اصطیاد کند ، و این امر نیز امکان‌پذیر است . ۴ . فهم متون علوی ذومراتب است؛ یعنی از مدلول مطابقی و مدلول‌های التزامی در طول مدلول مطابقی برخوردار است . ۵ . اصل عقلایی و اولی در فهم الفاظ و کلمات و جملات متون علوی ، شناختاری بودن آن‌ها است؛ یعنی اولاً متون دینی علوی معنا دارند؛ ثانیاً بر معنای شناختاری دلالت می‌کنند ، یعنی از واقع و نفس الامر حکایت می‌کنند؛ ثالثاً اگر معنای سمبلیک و نمادین یا اسطوره‌ای و در یک کلام ، غیرشناختاری داشته باشند ، باید با قرینه‌ی قطعی ثابت گردد . حکمت الهی که در صدد هدایت انسان‌ها است نیز اقتضا می‌کند که طبق زبان ، روش و اصول محاوره‌ی این عقلا ، با مخاطبان سخن بگوید . ۶ . الفاظ دینی و علوی با مدلول سمانتیکی و معنای لفظی ارتباط دارند . مدلول سمانتیکی یک لفظ ، همان چیزی است که با عنوان «مسمّا» معرفی می‌گردد . بنابراین ، معنا ، چیزی جز مدلول و محکی لفظ نیست و آن مدلول غیر از مصداق و کارکرد معنا است؛ بلکه یک تصور ذهنی است که برای عالمان به وضع لفظ و معنا آشنا است . این تصور و ماهیت ذهنی ، مقید به قید ذهنی یا خارجی نیست پس مدلول الفاظ امام علی(ع) ، مصداق یا تصور ذهنی مقید به قید ذهنی یا خارجی نیست؛ بلکه معنای ذهنی بدون قید ذهنی و خارجی است . اگر مصداق یا معنای ذهنی به قید خارجی ، مدلول الفاظ باشد ، قلمرو دینی از کلام علی(ع) به دست می‌آید که برای دنیای امروز ما مفید نخواهد بود . ۷ . منطق صحیح فهم سنت علوی اقتضا می‌کند که به مبانی تفسیر ، قواعد تفسیر ، شرایط مفسر ، علوم مورد نیاز تفسیر ، شیوه و مراحل تفسیر توجه شود؛ زیرا بدون داشتن معیارهایی روشن در باب شیوه تفسیر متون علوی ، نمی‌توان قلمرو دین را تعیین کرد . ۸ . وقتی گفته می‌شود روش فهم سنت علوی ، روش محاوره‌ی عقلایی است . این بدان معنا نیست که ظرافت‌ها و دقایق از آموزه‌های سنت علوی به دست نیاید . زیرا این ظرافت‌ها ، از مدلول‌های التزامی آموزه‌های علوی اصطیاد می‌شوند و مدلول‌های التزامی نیز در طول مدلول

مطابقی کلام قرار دارند و مدلول مطابقی نیز با روش عرفی قابل اصطیاد است. ۹. هم‌چنان که فهم‌ها و مدلول‌های سنت علوی به مطابقی و التزامی تقسیم پذیرند، تفسیرهای سنت علوی به ظنی و یقینی نیز انشعاب می‌یابند؛ بنابراین، در تعیین قلمرو دین در سنت علوی باید به این طبقه بندی نیز توجه داشت. ۱۰. دین، مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که به ابعاد و زوایای گوناگون زندگی بشر نظر دارند. از این رو، برخی از گزاره‌های دینی، جنبه اخباری و پاره‌ای، جنبه انشایی دارند و گزاره‌های اخباری که معنای شناختاری دارند، به گزاره‌های اعتقادی و تاریخی و معرفتی و گزاره‌های انشایی به اخلاقی و فقهی و حقوقی انشعاب می‌یابند. برخی از این گزاره‌ها به اعمال فردی و یا اجتماعی و دسته‌ی دیگر به اعمال جوارحی و ظاهری یا جوارحی و باطنی مربوط می‌شوند. ۱۱. برخی برای تعیین قلمرو دین، از عنصر گوهر و صدف دین بهره می‌گیرند و دین را به دو ساحت ذاتی و عرضی یا گوهر و صدف منشعب می‌سازند و امور عرضی دین را به امور موقتی، محلی و تغییرپذیری تعریف نموده و بسیاری از تصورات و تصدیقات و آموزه‌های شارع، حوادث تاریخی در کتاب و سنت، پرسش‌های مؤمنان و مخالفان و پاسخ‌های وارده بر آنها، احکام فقهی و شرایع را عرضی دین و منحصر به زمان پیامبر و امام دانستند و گوهر دین را در بندگی خدا و سعادت اخروی و حفظ مقاصد شریعت منحصر ساختند. [۲۸] نگارنده در تعیین قلمرو دین در سنت علوی، با این پیش‌فرض سخن نمی‌گوید و اصولاً گوهر و صدف، بدین معنا را نمی‌پذیرد؛ گرچه پاره‌ای از آموزه‌های دینی، مقدمه‌ی آموزه‌های دیگرند و لیکن آنها، مقدمه در حدوث و بقايند و بنابراین تغییرات آنها همانند جا به جایی احکام ثانوی و حکومتی و اولی است و هیچ‌گاه تغییر دایمی در شریعت اسلام جاری نیست؛ مگر آن که دلیل دینی بر نسخ آموزه‌ی دینی دلالت نماید. حال، اگر پیش‌فرض برخی از روشن‌فکران معاصر پذیرفته شود و بخش اعظمی از دین، به عنوان عرضیات دین شمرده شود، به ناچار در قلمرو دین، به دین حداقلی سوق می‌یابیم، ولی اگر این پیش‌فرض را نپذیریم، می‌توانیم فرضیه‌ی نگارنده را که در آغاز بحث بیان گردید، اثبات کنیم. ۱۲. مسئله‌ی انتظار بشر از دین، مقدم بر قلمرو شریعت است؛ زیرا انتظار بشر از دین، تنها به بیان نیازهای انسان به دین می‌پردازد؛ ولی قلمرو دین، تعیین حدود و دامنه‌ی نیازها را تبیین می‌کند؛ بنابراین، پیش‌فرض کلامی این نوشتار در حوزه‌ی خواش‌های بشر از دین، عبارت است از این که دین به معنای آموزه‌های الهی، برگرفته از کتاب و سنت، تنها به پاره‌ای از نیازهای آدمیان در دنیا و آخرت پاسخ می‌دهد و جهت رفع تمام نیازهای بشری به عقل و تجربه نیز حاجت‌مند است. بنابراین، اگر در رفع پاره‌ای از مشکلات اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، بهداشت و غیره به عقل و تجربه نیاز داریم، نباید نتیجه گرفت که آموزه‌های کتاب و سنت به این گونه مسائل نمی‌پردازد. یا تنها در دایره خدا و آخرت سخن می‌گوید. هم‌چنان که نباید از دین، چنین انتظار داشت که بدون مراجعه به عقل و تجربه، تمام نیازهای بشری را مرتفع سازد. خلاصه‌ی سخن آن که دین، ذاتاً جهت تأمین سعادت اخروی انسان‌ها ارایه‌ی طریق می‌کند و به تبع به پاره‌ای از نیازهای دنیوی می‌پردازد. احکام این نیازها در طول اعصار گوناگون با شیوه‌ی اجتهادی، قابل اصطیاد است. از مطالب گذشته نکات ذیل استفاده می‌شود: الف. روش درون‌دینی و برون‌دینی در کشف حقایق و شناخت دین لازم و ضروری است. ب. روش عقلی و تجربی در فهم آیات و روایات مؤثرند ولی عقل و تجربه نیز برای مصونیت از خطا و انحراف به تقوا و دین و دین‌داری حاجت‌مند است. ج. بی‌شک برای بهره گرفتن از روش درون‌دینی و کتاب و سنت، ناچاریم از دلیل عقلی برای حجّیت کتاب و سنت مدد بگیریم. د. کتاب و سنت از آن رو که با زبان عربی و زبان عرفی با مخاطبان سخن گفته و الفاظ آنها در فرایند وضع بر معانی خاصی دلالت دارد، بدین جهت صامت و ساکت نیستند و کلمات و الفاظ آنها بازگوی معانی است. متأسفانه پاره‌ای از عالمان و مفسران و عارفان و فیلسوفان، از معانی ظاهری عدول نموده و با پیش‌دانسته‌های خود به تأویل آموزه‌ها و گزاره‌های دینی اقدام نمودند. هـ. متون علوی، ذومراتب و از مدلول مطابقی و مدلول‌های التزامی برخوردارند. و. آموزه‌های علوی گرچه نسبت مقدمه و ذی‌المقدمه دارند ولی به ذاتی و عرضی بودن، (به معنای هگلی) تقسیم‌پذیر نیستند. ز. دین اسلام از ابعاد و زوایای مختلف بشری سخن گفته است. ح. در تعیین قلمرو دین از منظر سنت علوی می‌توان از راه‌های تعیین

فلسفه‌ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت و نیز گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و... بهره گرفت.

قلمروشناسی دین از راه فلسفه‌ی بعثت پیامبران

یکی از راه‌هایی که در تعیین گستره‌ی شریعت کارساز است، شناخت فلسفه‌ی بعثت است. امیر کلام در موارد گوناگونی از فلسفه‌ی بعثت رسول اکرم(ص) سخن گفته است و از این طریق دامنه‌ی دین را مشخص ساخته است. در این بخش به پاره‌ای از اهداف بعثت در کلام علوی اشاره می‌کنیم: ۱. احیای فطرت توحیدی: انسان‌ها در اثر پاره‌ای از حجاب‌ها و موانع فردی و اجتماعی، گرفتار آسیب‌های سرشت و فطرت الهی می‌شوند و از حقیقت الهی فاصله می‌گیرند. بر این اساس، حق تعالی، پیامبرانی را بر می‌انگیزاند تا سرشت الهی انسان شکوفا شود. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید: «این شیطان‌ها را فرصتی دل‌خواه بود تا آدمیان را از شناخت حق بازدارند و رشته‌ی پیوند بندگی‌شان را با خدا بگسلند. چنین بود که خداوند، فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران خود را پی در پی به سوی‌شان گسیل داشت تا میثاق فطرت توحیدی را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های از یاد رفته‌ی خداوندی را فریادشان آرند و با تبلیغ توحیدی، احتجاج کنند و عقل‌های مدفون را رستاخیزی فراهم آرند و آیه‌های دقیق و سنجیده‌ای را در خداشناسی برایشان نمایش گذارند.» [۲۹] ۲. درمان دردهای بیماران: پیامبران، در متون دینی اسلام به عنوان پزشکان روح و درمان‌کننده‌ی دردهای قلب‌ها معرفی شدند. به همین دلیل، بخشی از دین به بیان آسیب‌شناسی روح و درمان‌شناسی آن اختصاص دارد. امیر سخن در این باره می‌فرماید: «او پزشکی است که با ابزار و وسایل درمان در پی بیماران می‌گردد. مرهم‌هایش را با ضوابطی خدشه‌ناپذیر آماده ساخته، داغ و درفش‌هایش را به کمال گذاشته است، تا آن‌ها را بر حسب نیاز برای درمان قلب‌های کور، گوش‌های کر و زبان‌های لال به کار گیرد. با داروهای کارآمدش، جایگاه‌های از خودبیگانی و پایگاه‌های سردرگمی را جست‌وجوگر است که مردمش از پرتو هر حکمت محروم‌اند و از درخشش چرخش نجات بی‌نصیب. پس چهارپایان چراگاهان و سنگ‌های سخت کوهساران را مانده‌اند.» [۳۰] ۳. نجات دهنده‌ی تاریکی‌ها و اطاعت‌پذیری شیطان: دشمن آدمیان در عرصه‌ی دنیا، شیطان است که منشأ ورود انسان‌ها به تاریکی‌ها و انحراف‌ها می‌شود. بخش مهمی از دین بستگی به وظیفه و هدف اساسی یعنی نجات انسان‌ها از انحراف‌ها دارد. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید: «پس خداوند، محمد را - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - به حق برانگیخت تا بندگانش را از ظلمات بندگی بت‌ها به روشنایی بندگی خویش و از اطاعت شیطان به اطاعت خود درآورد؛ با قرآنی که روشن‌گر و استوارش قرار داد تا بندگانش، از پس دورانی جهالت، پروردگار خویش را باز شناسد و در پی موضع‌گیری‌های جهل‌آلود، به وجودش معترف شوند.» [۳۱] ۴. آشکار ساختن عیب‌های دنیا: دنیا در قاموس اسلام از معانی گوناگونی برخوردار است: گاهی دنیا به معنای غفلت از خدا به کار می‌رود مولوی سروده است: نی قماش و نقره و میزان و زن چیست دنیا از خدا غافل بُدن امیر کلام نیز در حکمت‌های گهربار خود، مکرر از مذمت‌های چنین دنیایی سخن گفته است و مردم را به لهو و لعب و غرور و فریب و ضرررسانی و رها کردن او هشدار داده است. معنای دیگر دنیا، نعمت‌ها و نعمت‌های دنیوی و پدیده‌های عالم دنیا است که چنین حقیقتی برای راستان، سرای راستی، برای دنیاشناسان، سرای عافیت، برای توشه‌گیران، سرای بی‌نیازی و برای پندپذیران، سرای پند و اندرز است. سجده‌گاه دوستان خدا، جایگاه ورود فرشتگان حق و فرود وحی الهی و سوداسرای اولیای خدا است. آنان در دنیا رحمت به دست آوردند و در آن بهشت را سود بردند. اینک چه کسی می‌تواند دنیا را نکوهش کند؟! [۳۲] این معنای از دنیا با دین‌داری تعارضی ندارد و به تعبیر حضرت علی(ع)، این نشدنی است که مردم به سبب سامان بخشیدن به دنیاشان، چیزی از امور دینی را واهند و خدا دری زیان‌بارتر از آن چه در مقام رفع آن بوده‌اند، بر آنان بگشاید. هر آن که برای دینش بکوشد، خداوند امر

دنیايش را بسنده باشد. [۳۳] آخرين معنای دنيا عبارت است از نیازها و پرسش های دنیوی. دین به پاره ای از نیازهای دنیوی پرداخته و تنها به آخرت و مسائل اعتقادی اختصاص ندارد. آنچه در این جا به عنوان فلسفه ی بعثت پیامبران بیان می گردد، عبارت است از غفلت ها و عیب ها و کاستی هایی که در دنیا وجود دارد و پیامبران، چهره از آن بر می افکنند و آن ضعف ها را بر انسان ها آشکار می سازند؛ ضعف هایی که از طریق عقل بشری تحصیل پذیر نیستند و اگر کشف پذیر باشند، جبران پذیر نیستند. حضرت علی (ع) در این باره می فرماید: «همو است که خلق خویش را در دنیا جای داد و رسولان خویش را به سوی آدمیان و پریان برانگیخت تا پرده از چهره ی دنیا برفکنند و از آسیب هایش هشدارشان دهند؛ بر ایشان مثل ها آرند، چشم هاشان را بر عیب های دنیا بکشایند و سرانجام با هر چه مایه ی عبرت تواند بود، از دگرگونی تندرستی و بیماری، حلال و حرام، بهشت و دوزخ و کرامت و پستی، که خداوند برای فرمان بران و عاصیان آماده کرده است، بر آنان هجوم آورند.» [۳۴] ۵. ارایه ی بیم و امید از کیفر امت های گذشته: حضرت علی (ع) در این باره می فرماید: «خداوند او حضرت محمد (ص) را با آیینی پرآوازه، درفشی شناخته، کتابی نگاشته، فروغی درخشان، شعاعی تابان و فرمانی قاطع و بران، رسالت داد تا با حقایق روشن گر، برهان آورد و با آیاتی اعجاز آمیز هشدار دهد و شبهه ها را بزدايد و با تکیه بر کیفر امت های گذشته، مردم را بیم دهد و امید ببخشد.» [۳۵] ۶. نجات مردم از حیرت و جاهلیت: انسان ها در هر دوران، گرفتار حیرت ها و جهالت هایند. در عصر گذشته با حیرت و جهالت سنتی و در عصر حاضر، با حیرت و جهالت مدرن روبه رو است. به تعبیر امیر کلام، به هنگامی که مردم در وادی حیرت و سرگردانی، راه به جایی نمی بردند و در امواج فتنه ها و بحران ها دست و پا می زدند، و هوس ها و احساسات بر خردشان چیرگی یافته بود و کبریا و خود بزرگ بینی، لغزش های پیاپی را تحمیلشان می کرد و جاهلیت جهل آکنده، خالی و پوک و بی وزنشان کرده بود و حیرت زدگانی بی ثبات در سیاست و گرفتار جهل مطلق بودند، او، که درود خدا بر او بر خاندانش باد، از سوی خداوند برانگیخته شد و با دل سوزی تمام رهنمودشان داد و بر خطی روشن به پیششان برد و به پند و حکمت فرا خواندشان. [۳۶] ۷. ایجاد هم پستگی و رفع اختلاف ها: خداوند به وسیله ی آن حضرت، شکاف های ناشی از اختلاف را پر کرد و میان خویشاوندان همبستگی و الفت به وجود آورد؛ آن هم در پی شعله های عداوتی که در سینه ها افروخته شده بود و کینه های نهفته ای که هر یک از آن ها در دل ها جرقه ای می زد. [۳۷] ۸. حضرت علی (ع) در خطبه های دیگر نهج البلاغه، به موارد دیگری از فلسفه ی بعثت اشاره کرده است. از جمله می فرماید: گشاینده ی گره های پیچیده، آشکار کننده ی حق بر اساس حق، دفع کننده ی جوش و خروش باطل، درهم کوبنده ی شوکت گم راهان، منتشر کننده ی انوار الهی، روشن کننده ی راه حق، هدایت کننده ی دل ها، ابلاغ کننده ی احکام نورانی اسلام، امین خداوند بر حقایق و اسرار [۳۸]، اجرای فرمان خداوند، اتمام حجت بر مردم، بیم دادن مردم از زشتی ها [۳۹] پیشوای پرهیزکاران، روشنی بخش چشم هدایت شدگان، [۴۰] نجات مردم از پرستش بت ها، عبادت و پرستش خدای یگانه، بازداشتن مردم از اطاعت شیطان و اطاعت و پیروی از خداوند، دعوت مردم به وسیله ی قرآن، معرفی و شناساندن خداوند به مردم، اقرار کردن به وجود خدا بعد از انکار، اثبات کردن وجود خداوند، [۴۱] به سرمزل نهایی رساندن احکام و انذار و بشارت الهی، [۴۲] برداشتن جهل و نادانی، برحذر داشتن مردم از زیان کاری، پند دهنده ی مردم، آگاه کردن مردم به عیوب دنیا، طرح راه های عبرت آموزی، تندرستی ها و بیماری ها، تبیین حلال و حرام، شناساندن راه های بهشت و جهنم و راه های بزرگواری و خواری، [۴۳] از بین بردن بهانه ها با ارایه ی دلایل روشن و آشکار. [۴۴] نتیجه این که، از طریق فلسفه ی بعثت پیامبران در کلام علوی، قلمرو دین از یک زاویه مشخص شد و آن این که دین تنها به آخرت نظر ندارد و عیب ها و نقص های دنیا را نیز بازگو می کند. آسیب شناسی و درمان شناسی روح آدمی در دنیا و حیات اجتماعی را نشان می دهد و حیرت و جاهلیت و بیم و اختلاف را از مردم می زداید و همبستگی، نجات، احیا و معرفت را به ارمغان می آورد. گفتنی است که هدف اصلی دین، سعادت اخروی است. فلسفه ی اصلی بعثت پیامبران نیز نجات و رستگاری اخروی انسان ها است ولی از طریق سعادت دنیوی این امر تحقق می یابد بر این

اساس، فلسفه‌ی بعثت پیامبران به این حوزه مهم یعنی نیازهای دنیوی نیز نظر داشته است.

قلمروشناسی دین از طریق کارکردهای دین

حضرت علی(ع) در فرمایش‌ها و توصیه‌های گهربارش به خدمات و ثمرات دین نیز اشاره می‌کند و از این طریق، کارکردهای دین را معرفی می‌نماید. شایان ذکر است که روش کارکردی با روش کارکرد گرایانه یا پراگماتیستی تفاوت دارد. در پیش‌فرض کارکرد گرایانه، صدق به معنای منفعت‌گرایی و فایده‌گرایی، نه به معنای مطابقت با واقع، به کار رفته است. به همین دلیل، فیلسوفانی که به غیر شناختاری بودن زبان دینی گرایش داشته‌اند، به کارکردهای دین، با نگرش کارکرد گرایانه، نگریسته‌اند. امیرمؤمنان در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های ارزشمند و پرمغز و وزین خود به کارکردهای دین اشاره نموده است؛ لیکن روش کارکرد گرایانه را نپذیرفته است؛ یعنی شناختاری بودن گزاره‌های دینی و مطابقت آن‌ها با واقع و نفس‌الامر را پذیرفته آن‌گاه به آثار و پی‌آمدهای مثبت آن‌ها نیز پرداخته است. این نگرش، از نظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بسیار راه‌گشا و کارآمد است. در آغاز بیان کارکردهای دین در سنت علوی به این نکته اشاره شد که کارکردهای دین از یک جهت به کارکردهای دنیایی و اخروی و از جهت دیگر، به کارکردهای فردی و اجتماعی منشعب می‌شوند. وقتی سخن از کارکردهای دنیا به میان می‌آید، مراد از دنیا، معنای غفلت از خدا نیست؛ بلکه نیازهای دنیوی است که دین و آموزه‌های دینی بدان پرداخته و آن را مقدمه‌ی آخرت شمرده است. امیر کلام در این باره می‌فرماید: با این خانه‌ی وسیع در دنیا چه می‌کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری. آری اگر بخواهی، می‌توانی با همین خانه به آخرت برسی. در این خانه‌ی وسیع، مهمانان را پذیرایی کنی به خویشاوندان با نیکوکاری ببیونی و حقوقی که برگردن تو است، به صاحبان حق برسانی. پس آن‌گاه تو با همین خانه‌ی وسیع، به آخرت نیز می‌توانی پرداخت... تو می‌پنداری که خداوند نعمت‌های پاکیزه‌اش را حلال کرده اما دوست ندارد تو از آن‌ها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچک‌تر از آنی که این گونه با تو رفتار کند. [۴۵] اینک به پاره‌ای از کارکردهای دین در سنت و سیره و کلام علوی اشاره می‌کنیم: ۱. معرفت خدا: یکی از خدمات دین به بشریت این است که خداوند متعال را به او معرفی می‌کند و شناخت صحیح و دقیقی به او عطا می‌کند و از انحراف‌ها و اعوجاج‌ها می‌رهاند. همان‌گونه که حضرت علی(ع) می‌فرماید: آغاز و بنیاد دین، شناخت خدا است و کمال این شناخت، باورداشت هستی او و اوج این باور، توحید، و اوج توحید، اخلاص و اوج اخلاص، زدودن صفت‌ها از او است. [۴۶] ۲. ایجاد هم‌بستگی و رفع اختلاف‌ها: شکاف‌ها و اختلاف‌هایی که میان خویشان پدید می‌آید، به کمک دین به هم‌بستگی و الفت بدل می‌شود و شعله‌های عداوت خاموش می‌گردد. [۴۷] البته این کارکرد به عنوان فلسفه‌ی بعثت پیامبران نیز بیان گردید. ۳. حیرت زدایی: آدمیان در طول حیات فکری، گرفتار شک و تردید و نسبی‌گرایی و حیرت می‌شوند. یکی از کارکردهای دین آن است که انسان‌ها در حوزه‌ی خردگریزی، حیرت‌زدایی می‌شوند و معرفت کامل را عطا می‌کنند. حیرت‌زدایی به دنبالش زوال فتنه‌ها، هوا و هوس‌ها، تکبرها و سایر لغزش‌ها و جهالت‌ها را به هم‌راه دارد. [۴۸] ۴. پشتیبانی عقل در حوزه‌ی ناتوانی: عقل آدمی از ارزش معرفت‌شناختی والایی برخوردار است؛ به همین دلیل، شریعت به بهره‌گرفتن از آن توصیه فرموده است؛ لیکن در درک پاره‌ای از حقایق ناتوان است. برای نمونه، شناخت چهره‌ی حقیقی دنیا، شیطان‌شناسی، بیان احکام الهی و مانند این‌ها از حوزه‌ی درک آدمی به دور است. امیر کلام در سرتاسر نهج‌البلاغه از این ابهام‌ها پرده برداشته، آدمیان را از آن حقایق آشکار ساخته است. ۵. کارکردهای دین از طریق کارکرد احکام شرعی: تمام اوامر و نواهی الهی از حکمت معینی برخوردارند؛ زیرا احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعی‌اند. حضرت علی(ع) پاره‌ای از کارکردها و حکمت‌های احکام شرعی، که در واقع، کارکردهای دین هم به شمار می‌روند، را بیان فرموده است؛ برای نمونه، می‌فرماید: خداوند برای پاک‌سازی از شرک، ایمان را رقم زد و برای وارستن از کبر، نماز را؛ برای رویش روزی، زکات را و برای آزمایش

اخلاص مردمان، روزه را، برای تقویت دین، حج را و برای عزت اسلام، جهاد را واجب شمرد. [۴۹] حضرت در جای دیگری جهاد با دشمن را مایه‌ی برپا داشتن ستون دین معرفی می‌کند [۵۰] و نیز فرموده است که خداوند امر به معروف را برای اصلاح توده‌هایی ناآگاه و نهی از منکر را برای بازداشتن بی‌خردان از زشتی‌ها، صله‌ی رحم را برای فراوانی خویشاوندان و قصاص را برای پاسداری از خون‌ها و اجرای حدود را برای بزرگداشت محرمات الهی و ترک می‌گساری را برای سلامت عقل و دوری از دزدی را برای تحقق عفت و ترک زنا را برای سلامت نسل آدمی و ترک لواط را برای فزونی فرزندان و گواهی دادن را برای به دست آوردن حقوق انکار شده و ترک دروغ را برای حرمت نگه‌داشتن راستی و سلام کردن را برای امنیت از ترس‌ها و امامت را برای سازمان یافتن امور امت و فرمان‌برداری از امام را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد. [۵۱] ۶. کارکرد دین در حوزه‌ی اخلاق: یاد خدا و آخرت، در کنترل رفتار انسان‌ها بسیار مؤثر است. امیر کلام در نامه‌ی ۵۳ خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم و باید اطاعت شود؛ که این گونه خود بزرگ‌بینی دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمت‌ها است. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ‌بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد و تندروی تو را فرو می‌نشاند و عقل و اندیشه‌ات را به جایگاه اصلی باز می‌گرداند.» ۷. کارکرد دین از طریق کارکرد ایمان: ایمان به خدا، در زندگی آدمی، آثار و نتایج مثبت فراوان دارد؛ از جمله می‌توان به مبارزه‌ی با حزن و اندوه، یافتن امید، آرامش درونی اشاره کرد. امام علی (ع) می‌فرماید: «بی‌گمان تو، نه می‌توانی بر اجل خویش پیش‌گیری و نه پیش از آن چه سهم مقدر توست، از روزی بهره‌مند می‌شوی. این حقیقت را بشناس که روزگار را دو روز متفاوت است: روزی بر تو و روزی با تو. و نیز بدان که دنیا سرائی است که دست به دست می‌گردد. آن چه به سود باشد، به رغم ضعف، به سراغت خواهد آمد و در مورد آن چه به زیانت باشد نیز، نیروی دفاع و بازداریت نتواند بود» [۵۲]. و نیز می‌فرماید: «دین قوی‌ترین تکیه‌گاه است؛ [۵۳] دین شادمانی است؛ [۵۴] دین انسان را حافظ و نگهبان است» [۵۵].

تعیین قلمرو دین از طریق شناخت ویژگی‌های قرآن و سنت

یکی دیگر از راه‌هایی که حضرت علی (ع) در تعیین قلمرو دین از آن بهره می‌برد، طریق بیان و معرفی ویژگی‌های قرآن و سنت است که در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های خویش بدان پرداخته است. وی ضمن بیان صداقت و پنددهندگی قرآن، هدف آن را هدایت‌گری انسان‌ها معرفی می‌کند و انسان‌ها را در این عرصه، نیازمند به قرآن توصیف می‌کند. سپس در ویژگی‌های آن می‌فرماید: «درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید که در قرآن، درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گم‌راهی است. پس به وسیله‌ی قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله‌ی قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید؛ زیرا وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. آگاه باشید که شفاعت قرآن پذیرفته شده و سخنش تصدیق می‌گردد، آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند، بخشوده می‌شود و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است.» [۵۶] «همانا خداوند سبحان، کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است. که قرآن ریسمان استوار خدا، و وسیله‌ی ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه‌های دانش است. برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت؛ به‌خصوص در جامعه‌ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.» [۵۷] بنابراین، عرصه‌های حضور قرآن عبارتند از: بیدار کردن و جلای قلب؛ هدایت‌گری نسبت به انسان‌ها؛ درمان دردها به ویژه بیماری‌های قلبی؛ تقرب به خدا. حضرت علی (ع) در خطبه‌ی دیگری، از کمال دین خبر می‌دهد و آن را به کمال قرآن مستند می‌سازد و می‌فرماید: «آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاده و در تکمیل آن از آن‌ها استمداد کرده است؟ آیا آن‌ها شرکای خدایند که هر چه می‌خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد و پس پیامبر (ص) در ابلاغ آن

کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم» و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است» و یادآور شویم که: بعض قرآن گواه بعضی دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.» همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیدا است، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد، و تاریکی‌ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد. [۵۸] امیر کلام در خطبه‌ی دیگری، مردم را به آموختن قرآن و نیک فهمیدن آن توصیه می‌کند و آن را شفا دهنده‌ی سینه‌های بیمار معرفی می‌کند. [۵۹] در خطبه‌ای دیگر، از معارف قرآن خبر می‌دهد و علم آینده و حدیث روزگاران گذشته و شفا دهندگی دردها و سامان‌دهی و نظم انسان‌ها را به قرآن نسبت می‌دهد. [۶۰] حضرت، کمال دینی را به کمال قرآن معرفی می‌کند که پیامبر نیز آن را به طور کامل تبلیغ فرمود. [۶۱] فرمایشات حضرت علی در باب کمال دین و کمال قرآن ظهور در این دارد که دین و قرآن در امر هدایت‌گری انسان‌ها کمال دارد و دامنه‌ی آن در این عرصه نیز حداکثری است و با وجود این، در حکمت‌های خویش به مردم توصیه می‌کند که حکمت را از هر کس می‌خواهید، بگیرید. [۶۲] یا در خطبه‌ها و کلماتش به بهره‌گیری از عقل و تجربه توصیه می‌کند. تا این جا در باب گستره‌ی دین از طریق تبیین دامنه‌ی قرآن بهره گرفتیم. از راه تبیین حوزه‌ی سنت نیز می‌توان در باره‌ی قلمرو دین سخن گفت. از مجموعه‌ی فرمایشات امیرالمؤمنین، قلمرو حداکثری در سنت علوی استفاده می‌شود؛ زیرا پیشوایان دین در اثر ارتباط با حق تعالی از علم لدنی بهره‌مندند. حضرت در سخن‌رانی‌های عمومی ندا سر می‌داد که «سلونی قبل ان تفقدونی» [۶۳]؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید. مجموع این گونه احادیث و نیز رهنمودهای علمی، فلسفی و عرفانی پیشوایان اسلام و علم لدنی آن‌ها بر این حقیقت دلالت دارد که تمام علوم و معارف گذشته و حال و آینده در اختیار پیامبر و ائمه‌ی اطهار(ع) بوده است و بدین معنا قلمرو دین اسلام و قلمرو معارف و علوم در منابع دین اسلام نامحدود و نامتناهی است. هر چند همه‌ی این حقایق به دست ما نرسیده باشد و یا این که به دلایلی بیان نشده باشد. امام علی(ع) از هم‌راهی خود با پیامبر خبر می‌دهد و می‌فرماید: «من هنگامی که وحی بر پیامبر(ص) فرود می‌آمد، ناله‌ی شیطان را شنیدم. گفتم ای رسول خدا، این ناله‌ی کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی، تو آن چه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی؛ جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده، به راه خیر می‌روی.» [۶۴] و نیز فرمود: ای مردم پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. از راه‌های آسمان‌ها سؤال کنید که من نسبت به آن‌ها از راه‌های زمین آگاه‌ترم [۶۵] و هم‌چنین اخبار غیبی فراوانی از ائمه گزارش شده است که بر مدعای ما تأکید دارد. از جمله، امام علی(ع) در سر راه خود به سوی صفین به سرزمین کربلا- رسید و ندا سر داد که آه ای زمین کربلا-، هر آینه مردانی از تو در روز قیامت محشور می‌گردند که بدون حساب‌رسی وارد بهشت می‌شوند. [۶۶] به کمال فرمود: ای کمال، این جا علم فراوانی است (به سینه‌اش اشاره کرد) اگر حاملان و آموزندگان می‌یافتم، به آن‌ها عطا می‌کردم. [۶۷] امام از انتقام گرفتن مختار، خیانت عمرسعد، شهادت خویش، شهادت امام رضا، سرانجام بنی امیه و خوارج، خبر داده است. مطالب دقیقی در باب حدیث‌شناسی، [۶۸] انسان‌شناسی، [۶۹] شگفتی‌های آفرینش، [۷۰] مردم‌شناسی، [۷۱] علم ریاضی، [۷۲] صرف و نحو، [۷۳] مسایل تربیتی، [۷۴] فقه و حقوق و قضا و رفتارشناسی [۷۵] نیز از امام گزارش شده است. خلاصه‌ی سخن آن که گرچه دایره علم پیشوایان دین از دایره‌ی سنت وسیع‌تر است ولی با توجه به علم لدنی آن‌ها می‌توان از دخالت دین در عرصه‌های اجتماعی دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی سخن گفت. هر چند بسیاری از معلومات پیشوایان دین، به دلایلی بیان نشده و یا در اختیار ما قرار نگرفته است. به امید آن که تمام حقایق را از زبان مبارک امام عصر(عج) بشنویم.

قلمرو دین در عرصه اقتصاد

اقتصاد در لغت به معنای میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در هر فعالیتی است و در اصطلاح از تعاریف گوناگونی برخوردار است. ارسطو، علم اقتصاد را علم تدبیر منزل و یکی از انواع حکمت عملی معرفی کرده و آدام اسمیت، علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل را پذیرفته است. و برخی، اقتصاد را علم بررسی روش‌های تخصیص منابع و عوامل محدود (زمین، کار، سرمایه) جهت تولید منابع و محصولات به منظور ارضای نیازمندی‌ها و ترتیب توزیع و مصرف آن‌ها دانسته‌اند. حق مطلب آن است که مباحث اقتصاد به دو بخش علم اقتصاد یا اقتصاد توصیفی و مکتب اقتصاد یا اقتصاد توصیه‌ای تقسیم می‌شوند. [۷۶] گستره‌ی دین در عرصه‌ی اقتصاد از منظر سنت علوی، به‌طور عمده به مکتب اقتصاد و باید و نبایدهای اقتصادی و مسائل حقوقی و ارزشی اقتصاد، مانند تقسیم ثروت‌های عمومی، محدودیت‌های مالکیت خصوصی، حدود اقتدار دولت در زندگی اقتصادی، سیاست‌ها و اهداف اقتصادی اختصاص دارد و در موارد اندکی به بیان روابط اقتصادی بین پدیده‌ها اشاره شده است؛ زیرا روابط دائماً در حال سیلان و تغییر است و باید در هر جامعه و عصری به کشف اختصاص آن اقدام نمود. و اینک به پاره‌ای از بخش‌های اقتصاد توصیه‌ای در سنت علوی اشاره می‌کنیم.

۱. سیاست‌ها و اهداف ایجابی اقتصادی در سنت علوی

الف. توجه به آبادانی و عمران و بالندگی کسب و تجارت: حضرت علی(ع) در این باره به مالک می‌فرماید: «باید تلاش تو در آبادانی زمین بیش‌تر از جمع‌آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد و آن کس که بخواهد، خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیابد». [۷۷] ب. عدالت ورزی: عدالت یکی از اصول و ارکان مهم نظام‌های حکومتی است که بدون شک بقای آن‌ها بدان بستگی دارد. امام علی(ع) نیز از اهمیت این عنصر هشدار می‌دهد و عدالت و مهربانی با رعیت و مردم را مایه‌ی خشنودی و اطمینان آن‌ها نسبت به حکومت معرفی می‌کند. [۷۸] ج. حق‌گرایی: «حق را مال هر کس که باشد، نزدیک یا دور، بپرداز و در این کار شکیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار؛ گرچه اجرای حق، مشکلاتی برای نزدیکان فراهم آورد؛ تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز». [۷۹] د. امنیت اقتصادی: عامل مهم رونق و شکوفایی اقتصادی، شیوه‌ی برخورد دولت با تجار و تولیدکنندگان و کارگران و برنامه‌ریزی در جهت امنیت اقتصادی است. امیرمؤمنان برای ایجاد امنیت اقتصادی، توصیه‌های ذیل را ارایه می‌کند: «هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید و از خواسته‌های مشروعش محروم نسازید و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس‌های تابستانی یا زمستانی و مرکب‌سواری و برده‌ی کاری او را نفروشید و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید و دست اندازی به مال کسی (نمازگزار باشد یا غیر مسلمانی که در پناه اسلام است) نکنید؛ جز اسب یا اسلحه‌ای که برای تجاوز به مسلمان‌ها به کار گرفته می‌شود». [۸۰] «با ترس از خدایی که یکتاست و هم‌تایی ندارد حرکت کن. در سر راه، هیچ مسلمانی را ترسان یا با زور از زمین او نگذر و افزون‌تر از حقوق الهی از او مگیر. هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی و وارد خانه‌ی کسی مشو. سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میانشان قرارگیری. به آن‌ها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن». [۸۱] هـ. ضرورت برنامه‌ریزی: «مؤمن باید شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم کند. زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار و زمانی برای تأمین هزینه‌ی زندگی و زمانی برای واداشتن نفس به لذت‌هایی که حلال و زیباست. خردمند را شاید جز آن که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تأمین زندگی یا گام نهادن در راه آخرت یا به دست آوردن لذت‌های حلالی». [۸۲]

۲. سیاست‌ها و اهداف سلبی اقتصادی در سنت علوی

الف. گرفتن مالیات سنگین از مردم: امام در این باره می‌فرماید: «اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات یا آفت‌زدگی یا خشک شدن آب چشمه‌ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلاب‌ها یا خشک‌سالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج، تو را نگران نسازد.» [۸۳] ب. رانت‌خواری: «همانا زمام‌داران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاول‌گرند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه‌ی ستم‌کاری‌شان را با بریدن اسباب آن بخشگان و به هیچ‌کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به گونه‌ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رسانند؛ مانند آبیاری مزارع یا زراعت مشترک که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند؛ در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است.» [۸۴]

۳. ارزش‌های اقتصادی

الف. رعایت حقوق محرومان: «سپس خدا را، خدا را، در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارد. از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران، درمندان، همانا در این طبقه‌ی محروم گروهی خویشند داری نموده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند؛ پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده.» [۸۵] ب. تقویت بازرگانی و تجارت: شکوفایی اقتصادی یک جامعه و پیش‌رفت و توسعه‌ی آن، به رشد تجارت و تقویت بازرگانان صالح آن جامعه بستگی دارد. بر این اساس، امیر کلام (ع)، مالک اشتر را به بازرگانان و صاحبان صنایع سفارش می‌کند و آن‌ها را منابع اصلی منفعت و پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش معرفی می‌کند و البته بر کنترل بازرگانان تنگ‌نظر، بدمعامله، بخیل و محترک سفارش می‌نماید. [۸۶] در دعائم الاسلام، از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که آن حضرت در حالی که تازیانه‌ای به دست می‌گرفت در بازارها به راه می‌افتاد و کم‌فروشان و متقلبان را تنبیه می‌کرد. و به اصبع بن نباته که به امام عرض کرد اجازه بدهید من به جای شما چنین کاری را انجام دهم فرمود: پیامبر بر مرکب سوار می‌شد و به بازار گوشت‌فروشان و خرمافروشان و تاجران می‌رفت و آن‌ها را نصیحت می‌کرد. [۸۷] سیره‌ی حضرت علی (ع) نیز بر این روش پیامبر مبتنی بود. [۸۸] ج. پرهیز از مخلوط کردن جنس خوب و بد [۸۹] د. پرهیز از قسم خوردن در معاملات [۹۰] هـ. تشویق به کشاورزی [۹۱] و. توجه به نیازمندی‌های یتیمان [۹۲] ز. توصیه به تلاش در تولید و کار و سازندگی [۹۳] ح. توصیه‌های مالیاتی به مأموران دارایی [۹۴]

۴. وظایف متولیان امور اقتصادی

آنچه از سنت علوی و روایات و سیره‌ی امیر مؤمنان به دست می‌آید، این است که حاکمان و زمام‌داران امور اقتصادی، وظایفی بر عهده دارند که باید با همت خویش، آن‌ها را به انجام برسانند. آن وظایف عبارتند از: مقابله با تجاوز به حریم بازار و حفظ امنیت آن؛ جلوگیری از احتکار، مراقبت و نظارت بر قیمت‌ها و دقیق بودن ترازوها، حل مشکلات بازار، نظارت بر ذبح حیوانات، ایجاد امنیت در راه‌های تجاری، جلوگیری از معامله‌ی اشیای ممنوع و حرام، منع داد و ستد در مکان‌های غیر مجاز و سدّ معبر و نظارت بر رفتار متولیان بازار [۹۵]، نظارت بر امور مالی کارگزاران، تقسیم مساوی بیت‌المال، برخورد با سوء استفاده‌ها، ضرورت ساده‌زیستی حاکمان [۹۶] برخورد با سوء استفاده‌ها [۹۷].

قلمرو دین در عرصه سیاست

نظریه پردازان، در مورد سیاست، تعاریف گوناگونی از سنخ توصیفی یا تجویزی و یا مختلط ارایه نموده‌اند و برای آن، شاخه‌ها و زیربخش‌هایی را بیان کرده‌اند. از جمله می‌توان به علم سیاست، فلسفه‌ی سیاسی، کلام سیاسی، فقه و حقوق سیاسی، نظام سیاسی، نظریه‌ی سیاسی، اندیشه‌ی سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی اشاره کرد. علم سیاست، دانشی است که پدیده‌ها و روندهای سیاسی موجود و سازمان‌ها و گروه‌های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه‌های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را مطالعه می‌کند. [۹۸] فلسفه‌ی سیاسی، تفکر منظم درباره‌ی غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط و تحلیل مفاهیم سیاسی است که به صورت انتزاعی ارایه می‌گردد. [۹۹] حال اگر پرسش‌های مربوط به فلسفه‌ی سیاسی که با روش انتزاعی و عقلی پاسخ داده شود، از طریق وحی الهی و متون دینی پاسخ داده شود، کلام سیاسی تحقق می‌یابد. و فقه و حقوق سیاسی، مجموعه مباحث حقوقی و فقهی که به رفتار سیاسی دولت‌ها و مردم ارتباط پیدا می‌کنند مانند حقوق اساسی و حقوق بین‌المللی. نظام سیاسی، عبارت است از مجموعه‌ی نظریه‌ها و آراء هم‌آهنگ به شکل یک سیستم که خطوط اصلی ارزش‌های مورد نظر مکتب در زمینه‌ی مباحث سیاسی مثل فرد، دولت و عدالت را بیان می‌کند. جامعه‌شناسی سیاسی، دانشی است که به بررسی محیط اجتماعی سیاسی می‌پردازد و تأثیرات جامعه، به طور کلی اعم از حوزه‌ی روابط تولیدی و اقتصادی، لایه‌بندی‌های اجتماعی و فرهنگ، بر ساخت و فرایند و رفتار سیاسی را مورد مطالعه قرار می‌دهد [۱۰۰]. نظریه و اندیشه‌ی سیاسی نیز در گذشته به معنای مجموعه‌ی تفکرات فیلسوفان سیاسی هم‌چون افلاطون، ارسطو و... به کار رفته است. حال که از چستی سیاست و زیر مجموعه‌های آن به اختصار سخن گفتیم، باید توجه داشت که اولاً وقتی سخن از سیاست علوی به میان می‌رود، به معنای نفی بهره‌برداری از عقل و تجربه نیست. بی‌شک سیاست‌مدار علوی در تصمیم‌های سیاسی باید از روش‌های عقلانی جهت تحقق اهداف سیاسی علوی بهره بگیرند؛ ثانیاً در سنت علوی کم‌تر به علم سیاست به عنوان تفسیر روابط میان روی‌دادهای سیاسی پرداخته شده است. قلمرو سیاست دینی در کلام علوی حداکثری است؛ ولی نه در علم سیاست یا جامعه‌شناسی سیاسی، بلکه در حوزه‌ی کلام سیاسی و فقه و حقوق سیاسی و اندیشه‌ی سیاسی. تعلیمات علوی در عرصه‌ی سیاست، مشتمل بر چستی سیاست و حکومت، ویژگی‌های حاکم اسلامی، روش‌های سیاسی، آزادی و حقوق سیاسی مردم، اهداف سیاست اسلامی و مانند این‌ها است. گفتنی است سیاست علوی با نگرشی که به آدم و عالم دارد و هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی معینی را ارایه می‌کند، روی کرد جدیدی به مسائل سیاسی به ما عطا می‌کند و مطالب مهمی به عرصه‌ی سیاست می‌افزاید. و اینک به پاره‌ای از آموزه‌های امیر کلام در باب مسائل سیاسی اشاره می‌کنیم:

۱. نگرش امام به سیاست‌مداری و حکومتداری

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستم‌گران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می‌نمودم، و آخر خلافت را به کاسه‌ی اول آن سیراب می‌کردم. آن‌گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی‌ارزش‌تر است». [۱۰۱] امام (ع) علی‌رغم این نگرش، از ضرورت حکومت هم سخن می‌گوید و وجود زمام‌داری نیک یا بد را برای مردم لازم می‌شمارد [۱۰۲].

۲. ویژگی سیاست اسلامی

یکی از ویژگی‌های سیاست علوی، پیوند ناگسستنی میان ارزش‌های اخلاقی و سیاست اسلامی است. امام در نامه‌ی ۵۳ خطاب به مالک‌اشتر می‌فرماید: «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی.» «به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، باید اطاعت شود، که این گونه خودبزرگ‌بینی، دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمت‌ها است.» ویژگی دیگر در سیاست اسلامی این است که حقوق دولت و مردم به صورت طرفینی است؛ یعنی هم مردم بر حاکم حق دارند و هم حاکم نسبت به مردم، صاحب حق است و اصولاً اگر حق به سود کسی اجرا شود، ناگزیر روزی به زیان او نیز به کار می‌رود و چون به زیان کسی اجرا شود، روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. بنابراین حق و تکلیف نسبت به یک‌دیگر تضایف و هم‌نشینی دارند و هر صاحب حقی را مکلف و هر مکلفی را صاحب حق می‌کند و تنها خداوند سبحان است که صاحب حق و بدون تکلیف است و با قدرت و حکمت و عدالتش برای مردم حقوقی فرض کرد و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است. حضرت علی(ع) به همین دلیل، اصلاح مردم و زمام‌داران را به یک‌دیگر وابسته می‌داند [۱۰۳]. ویژگی دیگر سیاست علوی، پرهیز از حيله و نیرنگ است. در این باب فرمود: «سوگند به خدا، معاویه از من سیاست‌مدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم؛ ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است. روز رستخیز در دست هر حيله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود. به خدا سوگند من با فریب کاری غافل گیر نمی‌شوم و با سخت‌گیری ناتوان نخواهم شد.» [۱۰۴]

۳. ویژگی‌های حاکم اسلامی

حضرت علی(ع) در سراسر نهج‌البلاغه و سایر مجامع روایی از مختصات حاکم اسلامی سخن گفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: الف. ضرورت خودسازی: حضرت در نامه‌ی ۵۳، مالک‌اشتر را به رام کردن نفس و کنترل آرزوها و خودسازی توصیه می‌کند. امام به همه‌ی کارگزاران کشور، سفارش به خودسازی و کنترل هوای نفس می‌کند تا با خودسازی بتوانند به سیاست توحیدی و اسلامی دست یازند. امام در حکمت‌های خویش می‌فرماید: «کسی که خود را رهبر مردم ساخته، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و پیش از آن که به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد؛ و ادب کند، سزاوارتر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.» [۱۰۵] ب. ضرورت علم و آگاهی حاکم اسلامی [۱۰۶] ج. اجرای احکام الهی و زنده نگه‌داشتن سنت پیامبر و جاری ساختن حدود الهی بر مجرمان و رساندن سهم‌های بیت‌المال به طبقات مردم. [۱۰۷] د. عدالت‌ورزی و هدایت‌سازی و مقابله با بدعت‌های اجتماعی. [۱۰۸] ه. پرهیز از خودبزرگ‌بینی و تعصب و تفاخر جاهلی و انکار نعمت‌های الهی و استناد کارهای نادرست به خداوند. [۱۰۹] و. بخیل و نادان و ستم‌کار نبودن حاکم: «همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آن‌ها حریص گردد. و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود، مسلمانان را به گم‌راهی کشاند، و ستم‌کار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد که با ستم، حق مردم را غصب و عطا‌های آنان را قطع کند.» [۱۱۰] حضرت در خطبه‌ی ۱۳۶ و ۱۳۱، حفظ نوامیس مردم، پاسداری از خون و بیت‌المال، اجرای احکام الهی، پرهیز از بخل و جهل و تعدی به حقوق و حیف و میل و تبعیض و رشوه‌خواری، عمل به سنت، خداگرایی، اصلاح مردم، دفاع و حمایت از مظلوم، مبارزه با ستم‌گران، اجرای عدالت بر ستم‌گران، حق‌گرایی و قاطعیت را از ویژگی‌های سلبی و ایجابی حاکم اسلامی می‌داند. و نیز در نامه‌ی ۱۰ علل طرد معاویه از حکومت اسلامی را فرو رفتن در زینت‌ها، فریب خوردن از لذت‌ها، اسیر و مطیع دنیا شدن، رفاه و شیطان‌زدگی، عدم لیاقت رهبری، منافق و کوردل بودن، پذیرش مکروهانه‌ی دین و دروغ‌گو بودن معرفی می‌کند. در

خطبه‌ی ۳ به عدم لیاقت ابوبکر برای تصدی خلافت و نفی ویژگی‌های حاکم اسلامی در عمر و عدم کارای او و نیز بی‌لیاقتی عثمان اشاره می‌کند و آفات رهبری را بیان می‌فرماید .

۴. آزادی سیاسی مردم

یکی از عناصر مهم در فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی، مقوله‌ی آزادی سیاسی و اجتماعی مردم است که از سنت علوی مشهود است . برای نمونه حضرت در ماجرای بیعت، مردم را آزاد گذاشت و حتی از کسانی چون عبدالله بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامه بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک نیز به زور بیعت نگرفت و یا مردم رقه را جهت پل‌سازی در جنگ صفین مجبور نکرد؛ [۱۱۱] ولی از افشای ماهیت عالم‌نماها نیز کوتاه نمی‌آمد . ماهیت عمرو عاص [۱۱۲] و معاویه [۱۱۳] و مغیره [۱۱۴] و اشعث بن قیس [۱۱۵] را برای مردم افشا کرد . هم‌چنین امام، به رغم پذیرش آزادی سیاسی مردم، از هدایت منحرفان دست نمی‌شست و با سخن‌رانی و موعظه به انحرافات آن‌ها آگاهی می‌بخشید . برای نمونه خوارج را به فریب و خدعه‌ی معاویه آگاه کرد و کجی‌ها و شبهات و تأویلات آن‌ها را پاسخ داد . [۱۱۶] هم‌چنین در هدایت خلیفه‌ی اول و زیر تلاش فراوان نمود . [۱۱۷] امام به اهانت‌کنندگان و شکست‌خوردگان جنگ از خود عفو و گذشت نشان می‌داد و اهانت‌های خوارج را تحمل می‌کرد و با مخالفان خود، برخورد مسالمت‌آمیز نشان می‌داد [۱۱۸] .

قلمرو دین در عرصه‌ی مدیریت

در این که امام علی (ع) در عرصه‌ی مدیریت سخن فرموده است و مدیران خود را از روش‌ها، اصول و توصیه‌های مدیریتی آگاه ساخته است، تردیدی نیست پرسش اصلی در این مقال این است که گستره‌ی حضور سنت علوی در عرصه مدیریت چه قدر است؟ آیا حضرت به تمام زوایای مدیریت یعنی رهبری، برنامه‌ریزی، نظارت، کنترل و... پرداخته است؟ قبل از پاسخ به این پرسش، در باب چیستی مدیریت نگارش چند جمله‌ای ضرورت دارد . تئوری پردازان مدیریت، تعریف‌های گوناگونی برای دانش مدیریت ارایه نموده‌اند . تعاریفی که از روی کردها و رهیافت‌های متفاوت حکایت دارند؛ از جمله :- مدیریت، عبارت است از انجام عملیات برای حصول به هدف یا هدف‌های از پیش تعیین شده از طریق هدایت و تلفیق مساعی افراد . [۱۱۹] - مدیریت علمی، مجموعه‌ای از قانون‌ها، دستورها و اصول مشخص شناخته شده است که پی‌آمدهای شگفتی را به ارمغان می‌آورد . هدف اصلی مدیریت، به دست آوردن بیش‌ترین نیک‌فرجامی برای کارفرما، هم‌راه با بیش‌ترین نیک‌فرجامی برای هر یک از کارگران می‌باشد . [۱۲۰] امروزه شاهد تئوری‌پردازی‌های فراوان در دانش مدیریت هستیم . مکاتب مختلف کلاسیک و نظریه‌های جدید مدیریت، زاییده‌ی این تئوری‌هاست . مکتب مایولیسم، مکتب روابط انسانی، نظریه‌ی ماری پارکرفالت، نظریه‌ی چستر بارنارد، نظریه‌ی هرت سایمون و نظریه‌ی سیستم‌ها [۱۲۱] که در اهداف اصلی سازمان از قبیل رشد تولید، سود بیش‌تر، بهره‌بری حداکثر از ماشین و انسان، ارزش نهادن به انسان و نیازها و روابط انسانی و هم‌سنگ ندانستن انسان با ماشین با یک‌دیگر اختلاف دارند، نظام‌های مدیریت علمی را متفاوت ساخته است . با صرف نظر از این اختلاف‌ها که البته در فرمایشات امام علی و سنت علوی می‌توان دیدگاه‌های آن حضرت را به‌دست آورد، آنچه مسلم است این نکته‌ی مهم است که مدیریت جدید از ارکان برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، سازمان‌دهی، هم‌آهنگی، ارتباطات، انگیزش، رهبری، کنترل و نظارت، اهداف سازمانی و اخلاق کارگزاران و مدیران شکل گرفته است . [۱۲۲] نگارنده با تتبع در فرمایشات حضرت علی (ع) در بحث قلمرو دین در عرصه‌ی مدیریت نکات ذیل را به‌دست آورده است : ۱. بر اهل فن پوشیده نیست که انسان‌شناسی و جهان‌شناسی بر مدیریت تأثیر می‌گذارد و دانش مدیریت از تئوری‌های آن علوم، مصرف می‌کند . با توجه به این که در سنت علوی، مباحث انسان‌شناسی و جهان‌شناسی بیان

گردیده، در نتیجه می‌توان از مدیریت علوی سخن به میان آورد. ۲. سنت علوی مشتمل بر اهداف نهایی، متوسط و ابتدایی است که در تعیین اهداف مدیریت نقش به‌سزایی دارد. ۳. اخلاق کارگزاران و ویژگی‌های رهبری نیز که از مهم‌ترین ارکان مدیریت است، در سنت علوی یافت می‌شود و امیرمؤمنان به صورت حداکثری به این مباحث پرداخته است. هم‌چنان‌که از آفات و آسیب‌ها و کاستی‌های مدیریت نیز فراوان سخن گفته است. ۴. توصیه‌ی حضرت به سایر اصول و ارکان مدیریت مانند نظارت، برنامه‌ریزی، ارتباطات، کنترل نیز در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها بر بالندگی مدیریت علوی افزوده است. با توجه به مطالب فوق، نباید از یک نکته‌ی مهم غفلت کرد و آن نکته این است که سنت و سیره‌ی علوی نافی روش‌های علمی در زمینه‌های برنامه‌ریزی، نظارت، ارتباطات، کنترل، سازماندهی و هم‌آهنگی نیست. یعنی با روش‌های تجربی و عقلانی باید بر تقویت مدیریت علوی افزود. خلاصه‌ی سخن آن‌که، فرمایشات مولای متقیان از مباحث مدیریت، بیگانه نیست؛ هم‌چنان‌که طرد کننده‌ی روش‌های دیگری عقلی و تجربی را در این عرصه نمی‌باشد. بنابراین، مدیریت، علاوه بر استفاده از روش علمی، نگرش سیستمی و به‌کارگیری قواعد و تئوری‌های علوم مختلف از جمله فیزیک، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، اقتصاد و ریاضیات از مبانی انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، وظیفه‌شناسی و هدف‌شناسی علوی نیز مدد می‌گیرد. و اینک به اختصار، به تبیین پاره‌ای از ارکان مدیریت در سنت علوی می‌پردازیم: الف. اصل نظارت: یکی از ارکان مهم مدیریت علمی است که در تصمیم‌گیری و رهبری نقش مهمی را ایفا می‌کند. امام علی(ع) در فرمایشات خود به نظارت فراگیر بر امور کارگزاران حکایت می‌کند. بر این اساس با فرمان‌دار آذربایجان، (مصقله بن هیره) [۱۲۳] برخورد می‌کند و در مورد محمد بن ابی‌بکر، والی مصر، تصمیم به جابه‌جایی می‌گیرد. [۱۲۴] عمرو بن ابی سلمه، استان‌دار بحرین و فارس را جهت شرکت در جنگ صفین منتقل می‌کند و نعمان بن عجلان را به جای وی منصوب می‌دارد. [۱۲۵] هم‌چنین زیاد بن ابیه را به تذکرات مکرر خطاب می‌کند [۱۲۶] کمیل بن زیاد، فرمان‌دار شهر هیت را سرزنش می‌نماید [۱۲۷] و منذر بن جارود را به جهت خیانت مالی عزل می‌کند. [۱۲۸] تمام این رفتارها و تصمیم‌های مدیریتی از اصل نظارت علوی سرچشمه گرفته است. تشویق مدیران و کارگزاران لایق و شایسته مانند تشویق سعد بن مسعود فرمان‌دار مدائن نیز زاینده‌ی اصل نظارت است. حضرت در نامه‌ی ارزش‌مند خویش به مالک‌اشتر نیز به اصول نظارت، تنبیه و تشویق تأکید فراوان دارد. ب. اخلاق مدیران و کارگزاران: امام علی(ع) در سراسر حکومت‌داری و ولایت‌مداری خویش به بیان ویژگی‌ها و اخلاق مدیران و کارگزاران پرداخته است و زمامداران را به این اوصاف توصیه می‌کند. برای نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد. ادای امانت الهی، سازگاری گفتار و کردار، نرم بودن با مردم و بی‌اعتنایی نکردن، دروغ نگفتن، مهربانی و نرم‌خو و گشاده‌رو بودن، وفاداری نسبت به حقوق مردم و مستمندان، امانت‌داری، پرهیز از بزرگ‌بینی و سرکشی، حفظ جایگاه اصلی عقل، ترس از خدا در اسرار پنهانی و اعمال مخفی، اطاعت الهی و انجام اعمال مطابق کتاب و سنت، بزرگ شمردن خداوند، رام کردن نفس، خدامحوری و تقواگرایی، رعایت عدل و انصاف، مردم‌گرایی، تواضع و فروتنی، رعایت تساوی و عدالت رفتاری [۱۲۹]. شناخت و آگاهی کامل نسبت به راه و هدف، ایمان کامل به هدف، محتوا و برنامه‌ریزی‌ها، جلوگیری از اختلاف و افتراق و دعوت به وحدت و انسجام نیروها، صراحت بیان در هدف نهایی و موازین خود، عجله نکردن و بهره‌ی کافی بردن از فرصت، استقامت در هدف و اصول ثابت و نفی هرگونه تسامح، تصمیم‌گیری و قاطعیت، تحمّل شادی‌ها و پیروزی‌ها، عفو و بخشش و جلوگیری از انتقام، تحمّل افکار مخالف، حق‌خواهی و انتقاد‌پذیری، مشورت کردن با خردمندان. [۱۳۰] ج. آفات مدیریت: حضرت علی(ع) علاوه بر بیان شرایط مدیریت و ویژگی‌های مدیران به آفات و موانع مدیریت نیز پرداخته و به موانعی چون بد رفتاری، بی‌تدبیری یا بد تدبیری، زورگویی و اجبار، بی‌دقتی در کارها، ناتوانی در کار، فاصله گرفتن از کارمندان و کارگران و کارگزاران، خودخواهی و افزون‌طلبی، تملّق و چاپلوسی نسبت به خود و منت‌گذاری نسبت به مردم، رابطه‌گرایی به‌جای قانون‌مند بودن، و شتاب‌زدگی تصریح کرده است. [۱۳۱] د. سبک و سلوک مدیریتی: در مدیریت علمی،

طریقی که مدیر برای نفوذش در کسب اهداف سازمانی به کار می‌گیرد، سبک رهبری یا مدیریتی نام دارد. [۱۳۲] این پرسش که چگونه می‌توان در دیگران نفوذ کرد، ذهن تئوری پردازان مدیریت را به خود جلب کرده است و به اموری چون تخصیص و مهارت، قدرت مقام و شخصی یا قدرت تشویق و تنبیه پرداخته‌اند. به طور کلی در مدیریت علمی، به دو سبک آمرانه و سبک دمکراتیک اشاره شده است. در سبک آمرانه بر وظیفه و در سبک دمکراتیک بر روابط انسانی تأکید می‌شود. [۱۳۳] برخی از محققان مدیریت، سبک‌های مدیریت و رهبری را به سبک آمرانه محض، سبک دل‌سوزانه، سبک مشاوره‌ای و سبک روابط انسانی تفصیل داده‌اند و تفاوت این سبک‌ها را در اعتماد به زیردستان، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، فرآیند کنترل، ارتباط مدیر با زیردستان و رابطه‌ی سازمان رسمی با سازمان غیر رسمی ذکر کرده‌اند. [۱۳۴] حضرت علی(ع) با توجه به توصیه‌هایی که در باب عدالت‌ورزی و پرهیز از ظلم و ستم مدیران، رسیدگی به احتیاجات زیردستان، توجه دقیق به اطرافیان مدیر و حاکم، پرهیز از خودپسندی و ثناخوانی، دور ساختن اتهام و بدبینی، مشاورت و مشارکت زیر دستان در تصمیم‌گیری، اصول‌گرایی، بهره‌گیری از وسایل مقدس حاکمیت قوانین الهی و شرافت انسان، [۱۳۵] داشته است، می‌توان سبک جدیدی از مدیریت را به آن حضرت نسبت داد و آن عبارت است از سبک انسانی الهی که در آن، هم کارمندان در تصمیم‌گیری مشارکت دارند؛ و هم احکام و شریعت الهی حاکم است؛ هم احترام و ارزش نهادن به شرافت انسانی مطرح است و هم قاطعیت و نظارت و تشویق و تنبیه به کار گرفته می‌شود. هـ. توصیه‌های امام علی(ع) در باب برنامه‌ریزی مانند: «ظرافت و دقت در برنامه‌ریزی بهتر از امکانات است؛ [۱۳۶] «آبادانی دولت‌ها به تحقق برنامه‌ریزی و چاره‌اندیشی آن‌ها است؛ [۱۳۷] «امام به مالک‌اشتر توصیه می‌کند که در هر روز، کار همان روز را انجام بده زیرا هر روز، کار مخصوص خود را دارد، از شتابزدگی در امور قبل از رسیدن وقت آن‌ها یا غرق شدن در آن‌ها هنگام امکانشان و یا لجاجت در آن‌ها هنگامی که پیچیده شدند یا سستی در آن‌ها هنگامی که روشن شدند، پرهیز. پس هر چیزی را در جای خویش قرار ده و هر امری را به وقت خود انجام ده». [۱۳۸] و. ساحت‌های گوناگون مدیریت: امام علی(ع) در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های خویش، به برخی مسائل مربوط به مدیریت سیاسی، مدیریت نظامی، مدیریت اقتصادی، مدیریت دولتی و مدیریت خانواده پرداخته است. در مدیریت سیاسی به شیوه‌های برخورد با فتنه‌ها، [۱۳۹] اطلاع‌رسانی صحیح سیاسی، [۱۴۰] حقوق متقابل رهبر و مردم [۱۴۱] روش جلوگیری از سرپیچی و شورش‌گری [۱۴۲] آگاهی داده است. در مدیریت نظامی مردم را از تحریکات نظامی سران جنگ جمل آگاه می‌سازد [۱۴۳] و عوامل نظامی و روانی و عقیدتی پیروزی در جنگ را به فرزندش محمد بن حنیفه آموزش می‌دهد [۱۴۴] و مردم کوفه را از تحریکات نظامی فرمان‌دهان نظامی معاویه مطلع می‌سازد [۱۴۵] و آموزش‌های نظامی، فریب و نیرنگ‌های نظامی را هشدار می‌دهد. [۱۴۶] در مدیریت اقتصادی، به روش‌های صحیح استفاده از بیت‌المال [۱۴۷] و بهره گرفتن از اموال شخصی تذکر می‌دهد [۱۴۸] در مدیریت خانواده به اصولی چون تقسیم کار در خانواده، اصل مشورت، اصل هم‌آهنگی، اصل حفاظت، اصل مسئولیت‌پذیری، اصل سعه‌ی صدر و تحمل مشکلات، اصل فرهنگ حجاب، اصل اعتدال خانوادگی، اصل مدیریت مرد در خانواده اشاره می‌کند. [۱۴۹]

قلمرو دین در عرصه‌ی نظام تربیتی

نظام تربیتی و دانش تعلیم و تربیت، یکی دیگر از رشته‌های علوم انسانی است که سنت علوی در این عرصه نیز توصیه‌ها و توصیف‌هایی نموده است. تربیت، مجموعه‌ای از تلاش‌هایی است که هدف آن برخوردار ساختن فرد از همه‌ی قوای خود و آماده کردن او برای استفاده‌ی صحیح از آن است؛ به عبارت دیگر، تربیت، عبارت است از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای فعلیت رساندن و شکوفا نمودن استعدادهای انسانی در جهت مطلوب. [۱۵۰] نظام تربیتی، مجموعه‌ی گزاره‌ها و اندیشه‌های منظم و سازمان یافته درباره‌ی تربیت است که از مبانی، اصول، هدف و روش‌های تربیتی شکل گرفته است توضیح مطلب این که: ۱.

مبانی تربیتی عبارت است از گزاره‌های بنیادین هستی شناسانه، انسان شناسانه، جهان شناسانه و معرفت شناسانه، که از وضعیت و جایگاه انسان در عالم و هستی گزارش می‌دهد. حضرت علی (ع) در فرمایشات خود به این گونه مباحث پرداخته است؛ برای نمونه مباحث انسان شناسی مانند ترکیب انسان از بُعد مادی و مجرد، سرشت اولیه‌ی انسان، نیازهای مادی و معنوی، فردی و اجتماعی او، شؤون وجودی انسان، گرایش‌های طبیعی و روحی، ساحت‌های مختلف انسان و مباحث معرفت شناسی مانند اعتبار بخشیدن به حس و تجربه و عقل، نیازمندی حس به عقل و عقل به وحی و مباحث هستی‌شناختی مانند ساحت‌های مختلف هستی از جمله مجرد و مادی. [۱۵۱] ۲. اصول تربیتی عبارت است از قواعد کلی تربیتی که با توجه به مبانی و اهداف نظام تربیتی به دست می‌آیند و منشأ پیدایش روش‌ها و شیوه‌های تربیتی می‌باشند. مانند اصل تأثیر و تأثر شرایط محیطی و اجتماعی بر انسان، اصل عدالت، اصل عزت، اصل تعقل و ورزی، اصل مسامحت و مانند این‌ها که در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ارزشمند امام علی (ع) مورد تأیید قرار گرفته‌اند. ۳. اهداف تربیتی عبارت است از مقاصد و اهداف نزدیک، متوسط و نهایی که نظام تربیتی آن را دنبال می‌کند؛ مانند زنده نگه داشتن فطرت الهی و دین‌داری، تقویت فضایل اخلاقی، شکوفایی عقل، هدایت و رستگاری و در نهایت قرب الهی که در خطبه‌ی اول و سایر فرمایشات امام علی بدان آگاهی داده است. ۴. روش‌های تربیتی عبارت است از شیوه‌ها و راه کارهای کاربردی که انسان تربیت یافته را به اهداف تربیتی نزدیک می‌سازد. مانند روش سخن‌رانی و موعظه، [۱۵۲] روش نامه‌نگاری [۱۵۳] و روش‌های قصه‌گویی، پرسش، دادن بینش و بصیرت، پیش‌گیری، تمثیل و تشبیه، الگوگیری، تبشیر و تشویق، تکلیف و امر کردن، هم‌نشینی با صالحان، تغافل، انذار و تخویف، تنبیه و جریمه کردن، محروم سازی و مانند این‌ها. بنابراین، در سنت و سیره‌ی علوی از ارکان چهارگانه‌ی نظام تربیتی سخن به میان آمده است؛ ولی این مطلب بدان معنا نیست که متخصصان تربیتی، از روش‌ها، الگوها و مهارت‌های تجربی در عرصه‌ی مشاوره، آموزش و پرورش و... بهره‌نگیرند.

قلمرو دین در عرصه‌ی علوم طبی و بهداشتی

دانش طب و علوم همگن آن، که زاییده‌ی روش تجربی و عقلانی است، از گستردگی خاصی برخوردار است. بی‌شک، این ادعا که تمام نیازهای بشر در این عرصه از سنت علوی برآورده گردد، یک ادعای غیر قابل اثبات است. هر چند پیشوایان دین اسلام به جهت علم لدنی و ارتباط با عوالم غیبی از علوم گوناگون، هم‌چون علم طب و بهداشت برخوردارند. ولی در آنچه از سنت و سیره آن‌ها به دست ما رسیده است، نمی‌توان پاسخ تمام پرسش‌های پزشکی را جویا شد؛ اما توصیه‌های بهداشتی و درمانی به صورت پراکنده در منابع روایی ما یافت می‌شود که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱. پرهیز از ظروف شکسته در آشامیدن: «از جای شکستگی ظروف و از طرف دسته‌ی ظروف، آب نیشامید که شیطان در آن جا می‌نشیند». [۱۵۴] ۲. بهره‌گیری از حمام: «چه خوب خانه‌ای است حمام که گرمای آن انسان را به یاد جهنم می‌اندازد و آلودگی را از بدن پاک می‌کند». [۱۵۵] ۳. نابود کردن تارهای عنکبوت: «خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید که رها کردن تارهای عنکبوت در خانه عامل فقر است». [۱۵۶] ۴. امام علی (ع) به اقسام خوابیدن و روش درست آن، روغن مالیدن به بدن و روش استفاده از حمام، آداب آب نوشیدن [۱۵۷] و پرهیز غذایی توصیه می‌کنند و تأکید بر مساوات زدن تأکید دارند. [۱۵۸] ۵. حضرت امیرمؤمنان به روش‌های درمانی با داروهای گیاهی از جمله خرما، انگور، کشمش، انار، سیب، گلابی، انجیر، ادویه و فلفل، بالنگ و ترنج، هندوانه و خربزه، گردو، تره، کدو، تربچه، قارچ، کاهو، گلپر، سیر، عدس، عناب، کندر، بنفشه و گل‌گاوزبان، اسپند، گل خطمی، حنا، موزه، عسل، گوشت، شیر، ماهی، زعفران خالص، نبات و استفاده از حجامت، توصیه‌های بهداشتی و درمانی مفید ارایه کرده است. [۱۵۹]

قلمرو دین در عرصه‌ی فقه و حقوق

فقه شیعه دامنه و گستره وسیعی دارد و احکام دنیوی و اخروی را شامل است. فقهای شیعه مانند سلار بن عبدالعزیز دیلمی در «المراسم» و قاضی عبدالعزیز بن براج در «مذهب»، احکام فقهی و شرعی را به عبادات و معاملات و معاملات را به عقود و احکام و احکام را به احکام جزایی و غیر جزایی منشعب می کنند. محقق حلی نیز در «شرایع الاسلام» فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم می نماید. [۱۶۰] شهید صدر با روش جدیدی، مباحث فقهی را به چهار گروه تقسیم کرده است: عبادات، اموال عمومی و خصوصی، سلوک و آداب و رفتار شخصی که به عبادات و اموال ربطی ندارد و به دو گروه روابط خانوادگی و اجتماعی انشعاب می یابد؛ آداب عمومی و رفتار و سلوک نهادهای حکومتی در مسائل حکومت، صلح و جنگ و روابط بین الملل. [۱۶۱] امام علی (ع) در سیره و سنت علوی به احکام عبادات و احکام معاملات اعم از عقود و ایقاعات و احکام جزایی پرداخته است و به صورت حداکثری آن ها را بیان کرده است. نکته قابل توجه این که امام علی (ع) در مباحث فقهی تنها به تکالیف اکتفا نکرده است و حقوق طبقات گوناگون جامعه را نیز بیان نموده است؛ از جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد؛ حقوق متقابل مردم و دولت مانند حق عدالت، حق رأفت، حق مشورت، حق خیرخواهی، حق آموزش و پرورش، حق انتخاب و... [۱۶۲] حقوق اجتماعی مردم مانند حق تعاون و تناصح، حق اصلاح و... [۱۶۳] حقوق متقابل پدر و فرزند مانند حق اطاعت و حق تربیت؛ [۱۶۴] حقوق حیوانات مانند خسته نکردن آن ها و عدالت در بهره وری؛ [۱۶۵] حقوق دشمن در جنگ؛ [۱۶۶] حقوق کارمندان دولتی؛ [۱۶۷] حقوق اقلیت های مذهبی؛ [۱۶۸] حقوق تجار و صاحبان صنایع؛ [۱۶۹] حقوق زن؛ [۱۷۰] حقوق محرومان؛ [۱۷۱] حقوق نظامیان؛ [۱۷۲] حقوق قضات؛ [۱۷۳] حقوق مراجعه کنندگان؛ [۱۷۴] حقوق خویشاوندان؛ [۱۷۵] حقوق حاجیان؛ [۱۷۶] حقوق یتیمان؛ [۱۷۷] حقوق همسایگان؛ [۱۷۸]

قلمرو دین در عرصه عقاید

سنت و کلام علوی در باب عقاید و معارف اسلامی به صورت حداکثری بیان گردیده است و حقایق را گزارش داده که یا از دایره کسب عقلانی خارج است و یا با زمان طولانی اکتساب پذیر است. در اولین خطبه از نهج البلاغه، سر آغاز دین را معرفت الهی دانسته و کمال معرفت را تصدیق و کمال تصدیق را توحید و کمال توحید را اخلاص و کمال اخلاص را پیراستن او از صفات زاید معرفی می کند؛ هم مغایر با همه چیز است و هم از آن ها بیگانه و جدا نیست، خالق و آفرینش گر جهان هستی و حقایق آن از جمله فرشتگان و جن و انس و... است. آفریدگاری است که لحظه به لحظه به تدبیر تکوینی و تشریعی اشتغال دارد. [۱۷۹] امام در مناجات خود در مسجد کوفه با مقایسه ی انسان و خدا به طور جامع و واقع بینانه، انسان شناسی و خداشناسی علوی را که برگرفته از آموزش نبوی است ارایه می کند و خالق، حی و عالم بودن خدا و سایر صفات کمال او و نیز مخلوق و میت و جاهل بودن انسان و سایر صفات نقص او را توصیف می کند. حضرت در مجامع روایی به ضرورت و حکمت بعثت پیامبران و نبی اکرم (ص) و صفات آن ها نیز پرداخته است. [۱۸۰] هم چنین به تفصیل در باب آخرت و احوال آن سخن فرموده است. [۱۸۱] مقام امامت و مصادیق آن نیز از مباحث مهم اعتقادی است که در کلام علی (ع) به تفصیل آمده است. [۱۸۲] در پایان لازم است به این پرسش، پاسخ داده شود که آیا تمام فرمایشات امام و توصیه ها و توصیف های آن حضرت، به ویژه در عصر حکومت علوی، به دین بماهو دین مربوط است یا این که جنبه حکومتی داشته است. در صورت نخست، می توان از طریق بیانات امام، قلمرو دین را تعیین کرد ولی اگر فرمایشات امام جنبه حکومتی داشته باشد، داخل در احکام متغیر قرار می گیرند و قلمرو دین را تعیین نمی کنند. پاسخ این مطلب این است که اولاً در کلام امام و سایر پیشوایان دین، اگر ظهوری بر صدور احکام به نحو احکام حکومتی نباشد، باید فرمایشات آن بزرگواران را بر دوام حمل کرد و کلام آن ها را جزء دین شمرد؛ ثانیاً اگر با قراین بتوانیم حکومتی بودن پاره ای از فرمایشات ائمه (ع) را ثابت کنیم، نباید احکام حکومتی آن حضرت را خارج از دین بدانیم؛ به عبارت دیگر، دین در حوزه فقه و حقوق در

بردارنده‌ی احکام اولی، ثانوی و حکومتی است و احکام حکومتی، بخشی از احکام دینی شمرده می‌شوند. البته معنای احکام حکومتی این است که در همه‌ی زمان‌ها و حالات جریان‌پذیر نیست و همانند احکام ثانوی، مقید به عنوان خاصی چون مصلحت است.

پی‌نوشتها

- [۱]. ر. ک: به کلام جدید، گفتار علم دینی. [۲]. مفردات راغب، ماده‌ی دین. [۳]. سوره‌ی فاتحه ۴؛ ذاریات ۶؛ زمر ۱۱، بقره ۱۹۳، انفال ۳۹، کافرون ۶، انعام ۱۶۱، آل عمران ۱۹، بقره ۲۵۶. [۴]. میزان الحکمه، ج ۳، صص ۳۷۲ - ۳۹۵. [۵]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۹۸. [۶]. همان، قصار ۱۲۵. [۷]. همان، خطبه‌ی ۱۶۱. [۸]. سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، صص ۳۳۴ - ۵، علم و دین، ص ۷۷. [۹]. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، صص ۶۲۷ - ۹، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، صص ۹۴ - ۶. [۱۰]. عقل و وحی در قرون وسطا، ص ۱۰. [۱۱]. دره تعارض العقل و النقل، ج ۱، صص ۵ - ۶ و الحدائق الناضره، ج ۱، صص ۱۶۷ - ۸. [۱۲]. عبدالمجید معادی‌خواه، فرهنگ آفتاب، ج ۳، صص ۱۲۸۱ - ۱۲۷۶. [۱۳]. نهج البلاغه، همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۴]. همان، خطبه‌ی ۱۷۶. [۱۵]. همان، قصار ۲۱۱. [۱۶]. همان، نامه‌ی ۷۸. [۱۷]. و یثیروا لهم دفائن العقول، خطبه‌ی اوّل. [۱۸]. و ترک شرب الخمر تحصیناً للعقل، کلمه‌ی قصار ۲۵۲. [۱۹]. فرهنگ آفتاب، ج ۷، صص ۳۶۶۷ - ۳۶۶۱. [۲۰]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قصار ۱۱۳. [۲۱]. همان، قصار ۳۸. [۲۲]. همان، قصار ۴۲۱. [۲۳]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۴. [۲۴]. همان، خطبه‌ی ۲۱۴. [۲۵]. همان، خطبه‌ی ۱۹۸. [۲۶]. همان، قصار ۳۴۹. [۲۷]. ر. ک: عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، گفتار قرائت‌های مختلف از دین. [۲۸]. عبدالکریم سروش، بسط تجربه‌ی نبوی، تهران، انتشارات صراط، ص ۲۹ - ۳۰. [۲۹]. عبدالمجید معادی‌خواه، فرهنگ آفتاب، ج ۲، نشر ذره، چاپ اوّل، ۱۳۷۲، ص ۷۷۲. [۳۰]. همان، ص ۷۷۳. [۳۱]. همان، ص ۷۷۴. [۳۲]. همان، ج ۵، صص ۲۵۵۹ - ۲۵۶۰. [۳۳]. همان، ج ۵، ص ۲۶۳۰. [۳۴]. همان، ج ۲، ص ۷۷۴. [۳۵]. همان، ص ۷۷۷. [۳۶]. همان، ص ۷۷۸. [۳۷]. همان، ص ۷۹۵. [۳۸]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه‌ی ۷۲. [۳۹]. همان، خطبه‌ی ۸۳. [۴۰]. همان، خطبه‌ی ۱۱۶. [۴۱]. همان، خطبه‌ی ۱۴۷. [۴۲]. همان، خطبه‌ی ۹۱. [۴۳]. همان، خطبه‌ی ۹۱. [۴۴]. همان، خطبه‌ی ۸۱. [۴۵]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۹. [۴۶]. فرهنگ آفتاب، ج ۵، ص ۲۶۲۳. [۴۷]. ر. ک: همان، ج ۲، ص ۷۹۵. [۴۸]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۵. [۴۹]. فرهنگ آفتاب، ج ۵، ص ۲۶۳۸. [۵۰]. همان، ص ۲۶۳۷. [۵۱]. نهج البلاغه، کلمه‌ی ۲۵۲. [۵۲]. عبدالمجید معادی‌خواه، خورشید بی‌غروب: نهج البلاغه، ص ۱۸۰. [۵۳]. شرح غرر درر آمدی، ج ۱، صص ۳۶ و ۱۳۲. [۵۴]. شرح غرر درر آمدی، ج ۱، صص ۳۶ و ۱۳۲. [۵۵]. شرح غرر درر آمدی، ج ۱، صص ۳۶ و ۱۳۲. [۵۶]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶. [۵۷]. همان. [۵۸]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸. [۵۹]. همان، خطبه‌ی ۱۱۰. [۶۰]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۸. [۶۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳. [۶۲]. نهج البلاغه، حکمت ۷۹. [۶۳]. خطبه‌ی ۱۸۹. [۶۴]. خطبه‌ی ۱۹۲. [۶۵]. احقاق الحق، ج ۷، ص ۶۲۱. [۶۶]. ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۷۸. [۶۷]. حکمت، ۱۴۷. [۶۸]. خطبه‌ی ۲۱۰. [۶۹]. خطبه‌ی ۱. [۷۰]. خطبه‌ی ۲۱۱. [۷۱]. خطبه‌ی ۲۳۴ و حکمت ۸۷ و ۱۴۷. [۷۲]. فروع کافی، کتاب القضاء حدیث ۱۰. [۷۳]. محمد دشتی، امام علی و علم و هنر ص ۳۱۴. [۷۴]. محمد دشتی، امام علی و مباحث تربیتی. [۷۵]. محمد دشتی، امام علی و مسائل حقوقی. [۷۶]. حسن سبحانی، نظام اقتصادی اسلام، سازمان تبلیغات ۷۳ چاپ اول، ص ۴۴ - ۴۷؛ سید محمدباقر صدر، اقتصادنا، مکتب الاعلام الاسلامی ۱۴۱۷ ق، الطبعة الاولى ص ۲۸۱. [۷۷]. نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳. [۷۸]. همان. [۷۹]. همان. [۸۰]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه‌ی ۵۱. [۸۱]. همان، نامه‌ی ۵۲. [۸۲]. حکمت ۳۹۰. [۸۳]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه‌ی ۵۳. [۸۴]. پیشین. [۸۵]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه‌ی ۵۲. [۸۶].

نامه‌ی ۵۳. [۸۷]. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸، حدیث ۱۸۳. [۸۸]. محمد دشتی، امام علی (ع) و اقتصاد، ص ۶۰ - ۶۲. [۸۹]. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۱. [۹۰]. خوئی، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۹۴. [۹۱]. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۶. [۹۲]. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۲. [۹۳]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۳. [۹۴]. نهج البلاغه نامه‌ی ۲۵. [۹۵]. جعفر مرتضی عاملی، السوق فی ظل الدوله الاسلامیه، ص ۵۲. [۹۶]. نامه‌ی امام علی به عثمان بن حنیف فرمان‌دار بصره، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۰۷. [۹۷]. مانند برخورد با اندوخته‌های قنبر، سربازان سپاه، سوء استفاده فرمان‌داران، برادرش عقیل، مصادره‌ی زمین‌ها. [۹۸]. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ سوم، ص ۳۳. [۹۹]. آنتونی کوئین، فلسفه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات الهدی، ص ۴ و ۴۸. [۱۰۰]. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ص ۱۹. [۱۰۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. [۱۰۲]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۸. [۱۰۳]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. [۱۰۴]. خطبه‌ی ۲۰۰. [۱۰۵]. نهج البلاغه، حکمت ۷۳. [۱۰۶]. همان، خطبه‌ی ۳. [۱۰۷]. همان، خطبه‌ی ۱۰۵. [۱۰۸]. محمد دشتی، امام علی (ع) و مسائل سیاسی، ص ۹۶ - ۷. [۱۰۹]. همان، خطبه‌ی ۱۹۲. [۱۱۰]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱. [۱۱۱]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۹۱. [۱۱۲]. خطبه‌ی ۸۴. [۱۱۳]. نامه‌ی ۱۷. [۱۱۴]. خطبه‌ی ۱۳۵. [۱۱۵]. خطبه‌ی ۱۹. [۱۱۶]. خطبه‌ی ۱۲۲. [۱۱۷]. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰. [۱۱۸]. علامه خویی، منهاج البراعه، بنیاد فرهنگی امام، ج ۱۶، ص ۳۶۳؛ و مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۲۵۱. [۱۱۹]. مهدی ایران‌نژاد پاریزی و پرویز ساسان گهر، سازمان مدیریت از تئوری تا عمل، مؤسسه‌ی بانکداری ایران، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۳، ص ۲۰. [۱۲۰]. فردریک و نیسلو تیلور، اصول مدیریت علمی، ترجمه‌ی محمدعلی طوسی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ص ۲۳. [۱۲۱]. ر. ک: به سازمان و مدیریت از تئوری تا عمل، فصل دوم و سوم. [۱۲۲]. ر. ک: گری دسلر، مبانی مدیریت، ترجمه‌ی داود مدنی، نشر قومس و هرولد کونتز و دیگران، اصول مدیریت، ترجمه‌ی محمدعلی طوسی و دیگران، مرکز آموزش مدیریت دولتی. [۱۲۳]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۴. [۱۲۴]. همان، نامه‌ی ۴۲. [۱۲۵]. همان، نامه‌ی ۴۲. [۱۲۶]. نامه‌ی ۲۰. [۱۲۷]. نامه‌ی ۶۱. [۱۲۸]. نامه‌ی ۷۱. [۱۲۹]. نامه‌های ۱۹، ۴۷، ۲۷، ۵۳، ۲۶. [۱۳۰]. ر. ک: عبدالمجید معادی‌خواه، فرهنگ آفتاب، مدخل رهبری، انتشارات ذره، ج ۵، صص ۲۸۴۲ - ۲۹۰۴؛ محمدرضا حکیمی، الحیاه، ج ۱، ص ۳۵۶ - ۷؛ میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۷۱؛ نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۳، حکمت ۱۷۶، خطبه‌ی ۲۱۶، نامه‌ی ۵. [۱۳۱]. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۴، نامه‌ی ۳۱، ۵۳، حکمت ۳۳۹، نامه‌ی ۴۱ و غرر الحکم. [۱۳۲]. علی رضائیان، اصول مدیریت، انتشارات سمت، ص ۲۰۰. [۱۳۳]. همان، صص ۲۰۲ - ۲۰۵. [۱۳۴]. همان، ص ۲۰۷. [۱۳۵]. ر. ک: غرر الحکم ماده عدل؛ نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۷ و ۴۶ و ۵۳ و خطبه‌ی ۲۰۹ و حکمت ۱۵۳ و ۱۶۴. [۱۳۶]. میزان الکمه، ج ۶، ص ۵۵۱. [۱۳۷]. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱. [۱۳۸]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۱۳۹]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. [۱۴۰]. همان، خطبه‌ی ۶. [۱۴۱]. همان، خطبه‌ی ۳۴. [۱۴۲]. همان، خطبه‌ی ۳۹. [۱۴۳]. همان، خطبه‌ی ۱۰. [۱۴۴]. همان، خطبه‌ی ۱۱. [۱۴۵]. همان، خطبه‌ی ۲۵۶. [۱۴۶]. همان، خطبه‌ی ۱۲۱ و ۱۲۴. [۱۴۷]. همان، نامه‌ی ۲۱ و ۲۴. [۱۴۸]. همان، نامه‌ی ۲۱ و ۲۴. [۱۴۹]. محمد دشتی، الگوهای رفتاری، امام علی و مدیریت، ج ۷، مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین، صص ۷۰ - ۹۰. [۱۵۰]. علی اکبر سیف، روان‌شناسی پرورشی، ص ۱۴. [۱۵۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۳، ۱۹۹، ۸۷، ۷، ۱. [۱۵۲]. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰. [۱۵۳]. همان، نامه‌ی ۲۷. [۱۵۴]. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۰. [۱۵۵]. همان، ج ۱، ص ۳۶۱. [۱۵۶]. همان، ص ۳۲۰. [۱۵۷]. حلیه المتقین، باب ششم، فصل هفتم و هشتم؛ باب هفتم، فصل چهارم و هفتم و نهم. [۱۵۸]. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۲۹، حدیث ۱۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۵۲، حدیث ۱۰. [۱۵۹]. محمد دشتی، الگوهای رفتاری، امام علی و بهداشت و درمان، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین، ج ۱۴، فصل هفتم، ص ۱۶۳ - ۲۵۶. [۱۶۰]. المحقق الحلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تعلیق السید صادق شیرازی، تهران: انتشارات استقلال، ج ۱، ص ۶. [۱۶۱].

محمدباقر الصدر، الفتاوی الواضحه، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۴. [۱۶۲]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۱۶ و نامه‌ی ۶، ۵۳، ۵۰. [۱۶۳]. همان، خطبه‌ی ۲۱۶، نامه‌ی ۲۷، حکمت ۳۷. [۱۶۴]. همان، حکمت ۳۹۹. [۱۶۵]. همان، خطبه‌ی ۲۲۴ ۱۶۷ و نامه‌ی ۲۵. [۱۶۶]. همان، نامه‌ی ۱۴ و ۲۹. [۱۶۷]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۶۸]. همان، خطبه‌ی ۲۷ و نامه‌ی ۱۹. [۱۶۹]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۷۰]. همان، نامه‌ی ۳۱ و ۱۴. [۱۷۱]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۷۲]. همان، نامه‌ی ۵۳ و ۵۰. [۱۷۳]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۷۴]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۱۷۵]. همان، خطبه‌ی ۲۳ و نامه‌ی ۳۱ و ۴۷. [۱۷۶]. همان، نامه‌ی ۶۷. [۱۷۷]. همان، نامه‌ی ۴۷. [۱۷۸]. همان، نامه‌ی ۴۷. [۱۷۹]. خطبه‌ی ۹۶، ۹۴، ۹۱، ۱. [۱۸۰]. خطبه‌ی ۱۴۷، ۱۰۹، ۱۰۰، ۷۲، ۳۳، ۱. [۱۸۱]. خطبه‌ی ۱۱۲، ۱۰۹، ۳۲. [۱۸۲]. خطبه‌ی ۱۰۹، ۱۰۰، ۹۷.

کلشن سوّم: رفتار علوی

جاذبه و دافعه‌ی علی

قانون جذب و دفع یک قانون عمومی است که بر سرتاسر نظام آفرینش حکومت می‌کند. جذب و دفع در میان افراد انسان در صحنه‌ی حیات اجتماعی نیز وجود دارد. دوستی‌ها و دشمنی‌ها، رفاقت‌ها و کینه‌توزی‌ها، مظاهری از جذب و دفع انسانی‌اند. ریشه‌ی اصلی جذب و دفع‌ها، نیاز و رفع نیاز است؛ زیرا انسان، موجود اجتماعی است و با زندگی اجتماعی می‌تواند حاجت‌های خود را رفع کند و زیان‌ها را از خود دور سازد، و همین منشأ جذب و دفع می‌شود. انسان‌ها در جاذبه و دافعه یک‌سان نیستند؛ گروهی نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه دوست دارند و نه دشمن. دسته‌ی دوم مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه می‌جوشند. سومین گروه دافعه دارند اما جاذبه ندارند. دشمن سازند، اما دوست ساز نیستند. و آخرین دسته، هم جاذبه دارند و هم دافعه. این دسته نیز بر چند گونه‌اند: یا جاذبه و دافعه‌ی آن‌ها قوی است. و یا هر دو وجه ضعیف و یا یک حالت قوی و حالت دیگر ضعیف است. علی(ع) از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه. و جاذبه و دافعه‌ی او سخت نیرومند است. دوستانی دارد تاریخی، فداکار، با گذشت و از عشق او هم چون شعله‌هایی از خرمن آتش سوزان، پرفروغ‌اند و دشمنان سرسختی دارد که از شنیدن نام او به خود می‌پیچند. جاذبه‌ی علی(ع) سه بُعدی است؛ هم سطح وسیعی از جمعیت را مجذوب خویش ساخته و هم به یک قرن و دو قرن محدود نیست و در طول زمان ادامه و گسترش دارد و هم تا اعماق و ژرفای دل‌ها و باطن‌ها پیش رفته است. و سرّ این شدت جذب این است که علی(ع) رنگ خدایی داشت و مرد الهی بود که اگر چنین نبود، همانند سایر قهرمان‌های علمی، فلسفی و تاریخی فراموش می‌شد. امام درباره‌ی خود می‌فرماید: «فردا، روزهای مرا می‌بینید و خصایص شناخته نشده‌ی من برایتان آشکار می‌گردد و پس از تهی شدن جای من و ایستادن دیگری به جای من، مرا خواهید شناخت.» [۲] از بزرگ‌ترین امتیازات شیعه این است که پایه و زیربنای اصلی آن محبت است. تشیع، مذهب عشق و شیفتگی است. و همین بود که علی(ع) در حالی که حدود الهی را جاری می‌کرد اما از محبت مجرمان نسبت به او کاسته نمی‌شد. او خود می‌فرماید: «اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم که با من دشمن شود، هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همه‌ی دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت.» [۳] از جمله آثار عشق، نیرو و قدرت عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم‌طاقت و ناشکیبا، متحمل و شکیبیا می‌سازد. انسان را از خودی و خودپرستی بیرون می‌برد. به همین جهت، عشق و محبت یک عامل بزرگ اخلاقی و تربیتی است، مشروط به این که خوب هدایت شود. شایان ذکر است که عشق غیر از شهوت جنسی است. عشق، عبارت است از علاقه‌ی به شخص یا شیئی وقتی که به اوج شدت برسد؛ به طوری که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد. هم‌چنان که عشق غیر از عاطفه و مودّت و رحمت است. نیروی محبت از نظر اجتماعی، نیروی عظیم و مؤثری است و بهترین اجتماع‌ها آن

است که با نیروی محبت اداره شود. محبت، عامل بزرگی برای اثبات و ادامه‌ی حیات حکومت است. عشق و محبت به اولیا و نیاکان، وسیله‌ای برای تهذیب نفس و اصلاح اخلاق و کسب فضایل و سجایای انسانی است. بسیاری در تاریخ اسلام به جهت علاقه‌ی شدید به شخص رسول اکرم(ع) تربیت و هدایت یافتند. ابوذر غفاری و بلال حبشی نمونه‌هایی از این حقیقت‌اند. در قرآن نیز در باب محبت اهل بیت(ع) آمده است که «بگو (ای رسول ما) از شما مزدی را درخواست نمی‌کنم مگر دوستی خویشاوندان نزدیکم». [۴] «بگو مزدی را که درخواست کردم چیزی است که سودش عاید خود شماست. مزد من جز به خدا نیست» [۵] علی(ع) محبوب دل‌ها و معشوق انسان‌هاست امّا رمز و سرّ جاذبه‌ی علی(ع) چیست؟ جسم و قهرمانی و سایر فضیلت‌های علی(ع) ملاک دوستی او نیست. علی(ع) از آن نظر محبوب است که پیوند الهی دارد. چون دل ما، علی را آیت بزرگ حق و مظهر صفات او می‌یابد به او عشق می‌ورزد. علی(ع) در دوران حیاتش به ویژه دوره‌ی چهارسال و نه ماهه‌ی خلافتش از دو نیروی فوق‌العاده‌ی جاذبه و دافعه برخوردار بود. دافعه‌ی علی(ع) نیز همانند جاذبه‌اش قوی بود. علی، مردی دشمن ساز بود؛ در راه خدا می‌کوشید و از سرزنش سرزنش‌گری بیم نداشت. [۶] وقتی پیامبر او را به فرماندهی لشگری به یمن فرستاد، در برگشتن، نزدیک مکه برای ملاقات با پیامبر، یکی را به جای خویش گذاشت و خود به زیارت رسول‌الله شتافت. لشگر وارد مکه شد در حالی که لباس‌ها و حله‌های نو را به تن کرده بودند. علی(ع) به این عمل اعتراض نمود و آن‌ها را به خاطر عمل خودسرانه مورد عتاب قرار داد و لباس‌ها را از تن آن‌ها خارج ساخت. لشگر از قاطعیت علی(ع) ناراحت شدند و به پیامبر(ص) شکایت کردند. حضرت فرمود: «مردم، از علی شکوه نکنید که به خدا سوگند او در راه خدا شدیدتر از این است که کسی درباره‌ی وی شکایت کند». [۷] علی(ع) در دوران خلافتش، سه دسته‌ی ناکثین (اصحاب جمل)، قاسطین (اصحاب صفین) و مارقین (اصحاب نهروان و خوارج) را از خود طرد کرد و خود فرمود: «پس چون به امر خلافت قیام کردم، طایفه‌ای نقض بیعت کردند؛ جمعیتی از دین بیرون رفتند؛ جمعیتی از اول سرکشی و طغیان کردند». [۸] ناکثین، پول‌پرست و صاحب مطامع و تبعیض و قاسطین، گرفتار تقلب و نفاق و سیاست زدگی، و مارقین، اسیر عصبیت و خشکه مقدّسی و جهالت بودند. خوارج و مارقین، شورشیان بر علی(ع) بودند که در جریان حکمیت، در آخرین روزهای جنگ صفین ظاهر شدند و پس از فریب عمروعاص به عنوان جریان سیاسی در نهروان گرد هم آمدند و سپس به عنوان فرقه‌ی اعتقادی ظهور یافتند و بر کافر شمردن مرتکبان کبائر و مرکب داشتن حقیقت ایمان از اعتقاد و عمل و وجوب بلا شرط شورش بر والی ستمگرفتوا دادند. این گروه پس از یک قرن و نیم در اوایل تأسیس دولت عباسی در اثر تهوّر جنون آمیز منقرض شدند. امیرالمؤمنین به خوارج آزادی داد، مخالفان خود را زندان نکرد، شلاق نزد و سهمیه‌ی آن‌ها را از بیت المال قطع نکرد. حتی در اظهار عقیده، آن‌ها را آزاد گذاشت. ولی اصحابش را جهت مناظره و ارایه‌ی استدلال به طرف خوارج گسیل می‌داد و خود نیز با آن‌ها به بحث می‌پرداخت. این رفتار علوی در حالی بود که خوارج در نماز جماعت به علی اقتدا نمی‌کردند و او را کافر می‌پنداشتند و گاهی نیز ایشان را آزار می‌دادند. خوارج که منتظر توبه‌ی علی(ع) و اظهار ندامت او نسبت به پذیرش حکمیت بودند، کم کم از توبه‌ی آن حضرت مأیوس شدند و دست به قیام و شورش زدند. امنیت راه‌ها را سلب کردند و غارت‌گری و آشوب را پیشه‌ی خود ساختند. علی(ع) در مقابل قیام مسلحانه‌ی آن‌ها و اخلاص به امتیت اجتماعی ایستاد و در کنار نهروان به نصیحت آن‌ها پرداخت و اتمام حجت کرد. برخی از آن‌ها پذیرفتند و پاره‌ی دیگری در جنگ با علی(ع) کشته شدند. شایان ذکر است که روحیه‌ی خوارج ترکیبی از زشتی‌ها و زیبایی‌ها بود. روحیه‌ی مبارزه‌گری، فداکاری در راه عقیده، عبادت پیشگی، پابندی به احکام اسلام از ویژگی‌های مثبت این فرقه است؛ هم‌چنان که ظاهرگرایی و غفلت از عمق و باطن احکام اسلام، جهل و نادانی، تنگ‌نظری و کوته دید بودن از ویژگی‌های منفی آن‌ها بود که سبب شد به راحتی از سیاست قرآن برنیزه کردن و جریان حکمیت و تفسیر غلط از «لا حکم الا لله» در انحراف و اعوجاج قرار گیرند. و در مظلومیت علی(ع) همین بس، که مرتب از منافقان زیرک و زاهدان احمق آزار دید.

سیمای برادری از منظر امام علی(ع)

«در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود؛ چون دنیا در چشم او بی ارزش می نمود و از شکم بارگی دور بود؛ پس آن چه را نمی یافت آرزو نمی کرد و آن چه را می یافت زیاده روی نداشت. در بیش تر عمرش ساکت بود؛ اما گاهی که لب به سخن می گشود بر دیگر سخن وران برتری داشت و تشنگی پرسش کنندگان را فرو می نشاند. به ظاهر ناتوان و مستضعف می نمود، اما در برخورد جدی، چونان شیر بیشه می خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می آمد. تا پیش قاضی نمی رفت، دلیلی مطرح نمی کرد. و کسی را که عذری داشت، سرزنش نمی کرد. تا آن که عذر او را می شنید. از درد شکوه نمی کرد، مگر پس از تندرستی و بهبودی. آن چه عمل می کرد می گفت و بدان چه عمل نمی کرد چیزی نمی گفت اگر در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند، در سکوت مغلوب نمی گردید و بر شنیدن بیش تر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می گرفت، می اندیشید که کدام یک با خواسته ی نفس نزدیک تر است با آن مخالفت می کرد. پس بر شما باد روی آوردن به این گونه از ارزش های اخلاقی و با یک دیگر در کسب آن ها رقابت کنید. و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش های اخلاقی بهتر از رها کردن همه است.» [۹] امیر کلام(ع) با توصیف سیمای برادر ایمانی خویش، تابلویی زیبا از یک انسان تربیت یافته را ترسیم می کند تا راه یافتگان طریقت را آگاه سازد؛ زیرا رسیدن به قلّه ی علی(ع) که همچون سایه به دنبال رسول خدا(ص) حرکت می کرد و از دریای معارف او بهره می برد و نور وحی را مشاهده و شمیم نبوت را استشمام می کرد [۱۰] صعب و دشوار است. علی(ع) که هم چون ماه در میان تاریکی ها، تشنگان حقیقت را از نور حق بهره مند می سازد. [۱۱] چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجودش جاری است و کس را یارای وصول به عمق افکار بلند او نیست. [۱۲] چگونه می توان به فضای او دست یافت در حالی که او با عمق و یقین از بصیرت برخوردار بود و لحظه ای در حق تردید نداشت و حقیقت برای او مشتبّه نگشت. [۱۳] پیش رو و پیش گام در میدان عمل بود و پیش از امر و نهی دیگران، خود عمل می کرد. [۱۴] حال که نمی توان به قلّه ی رفیع علی(ع) دست یافت، می توان هم چون برادرش، ابوذر یا مقداد یا هر شخص دیگری [۱۵] - به اوصاف زیبای مذکور در این کلام نزدیک شد. واژه ی برادری، مفهوم عاطفی را با خود می کشد و شور و هیجان در دل ایجاد می کند. و علی(ع) چه زیبا، از برادر و اوصاف او سخن می راند. هم چنان که به دوست دارانش توصیه می کند که «بر تو باد به برادری با افراد راست گو و درست کار و ازدیاد آن ها؛ چرا که آنان در هنگام آسودگی یار پرتو آن و در پیش آمده های ناگوار سپری محکم هستند.» [۱۶] «کسی که میلی در زیاد کردن برادران نداشته باشد، به زیان هایی مبتلا خواهد شد.» [۱۷] امام در دوست یابی نیز قصد الهی را بر قصد دنیوی مقدم می دارد و می فرماید: «آن کس که برای خدا با کسی برادری نماید، سود برد. و آن کس که برای مقاصد دنیوی، طرح برادری و دوستی ریزد محروم گردد.» [۱۸] مهم ترین وظیفه ی برادران، مدد رساندن به یک دیگر است. و به تعبیر امام صادق(ع): «خداوند، یار مؤمن است مادام که او یار مددکار برادر خود باشد.» [۱۹] «کسی که نیاز برادر مؤمنش را برآورد، خداوند در روز قیامت صد هزار حاجت او را برآورده می سازد؛ راستی چه خبر مسرت بخشی از آثار رحمت بی پایان الهی.» [۲۰] پس ای برادر، حال که از سودمندی مؤانست و خدمت به برادر ایمانی جویا شدی و شوق و انگیزه ی دوست یابی در تو آشکار گشت، پس بی گذار به آب زن و در بایستی ها و نبایستی های انتخاب برادر از راه نمایان دینی درس گیر و شتاب زده عمل نکن و پیش از گزینش، آزمایش کن. و چنان چه از بوته ی آزمایش به سلامت بیرون آمد و پاکی وجود و روحش و طهارت رفتارش بر تو آشکار گشت، او را همراهی کن. همان گونه که راه نمایان معصوم و با بصیرت فرمودند: «همواره در گزینش برادران، آزمون را مقدم دارید؛ زیرا این آزمون، معیاری است که نیکان و بدان را از یکدیگر جدا می کند.» [۲۱] «در گزینش برادران آزمایش را مقدم دار و سعی بی دریغ در شناخت او بنما و گر نه تنگناها تو را به نزدیکی با اشرار مجبور می سازد.» [۲۲] «برادران خویش را به

دو چیز امتحان کنید اگر در آن‌ها وجود داشت، انتخاب نمایید؛ و گرنه از آن‌ها دوری گیرید: برپا داشتن نماز پنج‌گانه در اوّل وقت و نیکی کردن به برادران در هنگام سختی و آسانی. [۲۳] «بهترین برادران تو کسی است که تو را به هدایت دلالت نماید و برایت پرهیزکاری را کسب نماید و تو را از پیروی هوا و هوس باز دارد.» [۲۴] «بهترین برادران آن است که تو را با راست‌گفتاری خود به راستی و با اعمال نیک خود به کردار نیک تشویق کند و برانگیزد.» [۲۵] «بهترین برادران تو کسی است که در راه اطاعت خدا یاریت برساند و از نافرمانی‌های او بازت دارد و تو را به کسب خشنودی او فرمان دهد.» [۲۶] اینک روشن گشت که ملاک و میزان اصلی در برادری، پیوندهای عقیدتی است که دل‌ها را به یک‌دیگر گره می‌زند. و اهل ایمان را در یک حیات اجتماعی قرار می‌دهد؛ زیرا حضرت فرمود: «کان لی فیما مضی اخ فی الله»؛ مرا برادری بود در راه خدا. پس ای برادران مؤمن از تاریخ اسلام درس بگیرید، که چگونه با قطع پیوندهای عقیدتی، اختلاف و نزاع پدید آمد و دنیاگرایی و مال‌دوستی و سایر رذایل به جای ایثار و فداکاری و محبت و صفا و صمیمیت نشست و سقیفه، جولان‌گاه غفلت و من‌سالاری قرار گرفت. برادرانی که پیوند ایمانی را گسستند و در دوران ابوبکر و عمر به کینه توزی و حاشیه‌نشاندن علی دست زدند و در عصر عثمان به مال‌اندوزی و مقام‌پرستی گرفتار شدند. و در خلافت علی (ع) با آن همه سابقه‌ی مجاهدت در جنگ جمل و صفین و نهروان به خون‌ریزی یک‌دیگر اشتغال یافتند. و در نهایت ولایت را به خلافت و خلافت را به سلطنت بنی‌امیه و بنی‌عباس تبدیل کردند و تنها نامی از اسلام باقی گذاشتند. ای عزیز که با این سطور، ما را همراهی می‌کنی، بدان که برادری که علی (ع) از آن دم می‌زند، در هر دیاری یافت نمی‌شود. این برادر اهل ظاهر نیست بلکه باطنی است که با زحمت و تلاش یافتنی است. مطیع خدا و رسول و نسبت به قیامت هراس‌ناک است. چون یاد خدا می‌کند، دل او دچار ترس و لرز می‌گردد و با تلاوت قرآن بر ایمانش می‌افزاید به خدای توانا و دانا توکل می‌جوید و با حضور قلب، نماز به پا می‌دارد و با روزی خدا انفاق می‌کند. [۲۷] علی (ع) بزرگی برادرش را در این می‌دید که دنیا در نظرش کوچک بود؛ زیرا این برادر، گذر زمان را می‌نگریست و شتاب عمر را احساس می‌کرد و مرگ را نظاره‌گر بود. پشت کردن دنیا و جلو آمدن آخرت را مشاهده می‌کرد. [۲۸] «آگاه باشید شما در ایام امید و آرزو هستید و از پی آن مرگ است. پس کسی که در روزهای آرزوی خویش پیش از رسیدن مرگش کار کند مرگ به او زیانی نمی‌رساند.» [۲۹] خوشا به حال برادری که بداند این زندگانی دنیا اسباب سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست و دار آخرت، حیات جاوید و نعمتش بی‌رنج و زوال است. [۳۰] پس ای برادر، دلت را از دنیا بیرون بر و به یاد قیامت باش پیش از آن که بدن تو را بیرون برند؛ زیرا تو در دنیا آزمایش می‌شوی و برای آخرت آفریده شده‌ای. [۳۱] نکته‌ی قابل توجه این که دنیا از واژه‌های مشترک لفظی است که گرفتار بیش از یک معناست؛ گاهی به معنای حقایق و موجودات دنیوی است که مذمت پیشوایان اسلام نسبت به دنیا، به این معنا نیست. زمین و آسمان و بشر و غیره مذموم نیستند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «دنیا (حقایق دنیوی) برای راستان، سرای راستی است و برای کسی که حقیقت آن را دریابد، سرای عافیت است. و برای کسی که از آن برای آخرتش توشه بگیرد، سرای توان‌گری است و برای پند پذیران، سرای پند و اندرز است. دنیا سجده‌گاه دوستان خدا و مصلای فرشتگان خداست. محلّ نزول وحی خدا و بازار سوداسرای اولیای خداست که در آن کسب رحمت کنند و بهشت را سود برند.» [۳۲] معنای دیگر دنیا که مورد مذمت امامان شیعه است و خداوند و پیامبرش، مردم را از آن پرهیز داده است، همانا دل بستن به غیر خداست که منشأ غفلت از خدا گردد. پس آنان که دنیا را جای استقرار، نه گذرگاه می‌دانند [۳۳] گرفتار نیازدگی‌اند. دنیا گرایان، به تعبیر امام علی (ع) زیاد می‌خورند، زیاد می‌خندند، زیاد می‌خوابند، زیاد خشمگین می‌شوند، کم‌تر راضی می‌شوند، اهل عذرخواهی نیستند، عذر دیگران را نمی‌پذیرند، در معصیت شجاع و جسورند، محاسبه‌ی نفس ندارند، کم‌تر فکر می‌کنند، زیاد سخن می‌گویند، کم‌تر می‌ترسند، اهل شکر نیستند، در بلاها صبر ندارند، مردم را به دیده‌ی حقارت می‌بینند، دائم از بدی‌های مردم سخن می‌گویند، خوبی‌ها را مخفی می‌کنند، هر چه دلشان بخواهد می‌گویند، آن‌چه ندارند ادعا می‌کنند. [۳۴] برادری که علی (ع) آن را توصیف می‌کند، همواره

از فرمان شکم بیرون است ، چیزی که نمی‌یابد درخواست نمی‌کند و اگر بیابد در آن زیاده‌روی نمی‌کند . در حدیث معراج آمده است که پیامبر اکرم (ص) ثمره‌ی گرسنگی را از حق تعالی پرسید . و حضرت حق جل و علا فرمود : حکمت و نگه داشتن دل و نزدیک شدن به من و خوف از خدا و کم زحمت دادن به مردم و باک نداشتن در گفتن حق از ثمرات گرسنگی است . پس ای برادر ، کم خوری از منافع جسمی و روحی و نیز منافع فردی و اجتماعی برخوردار است منشأ اصلاح انسان ، سلامتی معده ، صفای دل و رفع بیماری می‌باشد . [۳۵] به همین دلیل ، مؤمنان ، طعام خود را به یتیم ، مسکین و اسیر می‌بخشند [۳۶] و از لقمه‌ی حرام پرهیز می‌کنند . [۳۷] روش عملی حضرت در خوراک نیز بر این شیوه بوده است که با تقوا ریاضت می‌کرد تا در لغزش گاه‌ها و پرت گاه‌های لغزنده استوار بماند . اگر می‌خواست به غسل مصفاً و مغز گندم و جامه‌های ابریشم دست یابد ، برای او آسان بود ؛ ولی هیچ گاه هوا و هوس بر او چیره نمی‌شد ؛ به حساب آن که شاید در یمامه یا حجاز بینوایی ، به دست‌یابی قرص نانی امید نداشته باشد . و هرگز مرّه‌ی سیری را نچشیده باشد . [۳۸] و فرمود : آیا به همین می‌توانم بسنده کنم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند ، ولی با مردم در سختی‌های روزگارشان مشارکت نداشته باشم ؟ یا در ناخوشی‌های زندگی الگوشان نباشم ؟ مرا نیافریده‌اند که خوردن غذاهای لذیذ و دل‌پذیر مشغولم بدارد ؛ چونان چهارپایان به آخور بسته‌ای که مقصد و مقصودی جز نشخوار علف ندارند و یا همانند چهارپایان رها شده در چراگاه که به دنبال یافتن چیزی و انباشتن شکم‌اند & آیا سزاوار است که چون چرندگان پر بچرند و بیارمند و مانند گلّه‌ی گوسفندان بعد از چرا و پر خوردن به آغل رو کنند ، و علی نیز از آن چه توشه‌ی اوست بخورد و بخسبد ؟ پس چشم او روشن که از پس سالیان دراز همانند چهارپایان رها گشته و گوسفندان گلّه را الگو گرفته است . [۳۹] برادر علی (ع) بیش‌تر روزگارش خاموش بود ؛ سخن نمی‌گفت و اگر هم به حرف در می‌آمد بر گویندگان غلبه می‌کرد و تشنگی دانش پژوهان را با بیان حکیمانه فرو می‌نشاند . امیر کلام چه زیبا در نهج البلاغه فرمود که باید زبان خود را نگاه داشت و بی‌جا لب به سخن نگشود ؛ زیرا زبان با صاحب خود سرکش است ، اگر عنانش رها گردد او را در مهلکه اندازد . زبان مؤمن پشت دل اوست و دل منافق پشت زبان او . مؤمن چون بخواهد سخنی بگوید . در آن اندیشه و تأمل می‌کند و اگر نیکو و صلاح بود بیان می‌کند و اگر بد و ناروا بود می‌پوشاند . و منافق آن‌چه به زبانش برسد می‌گوید و نمی‌داند کدام سخن برای او سود دارد و کدام زیان . رسول خدا (ص) فرمود : ایمان بنده مستقیم و استوار نیست تا این که دل او استوار باشد و دل او استوار نیست تا این که زبانش استوار باشد . [۴۰] پس ای برادر ، اندیشه کن که هیچ نگهبانی بالاتر از خاموشی نیست ؛ خاموشی ، بوستان فکر و منشأ روشنایی اندیشه است [۴۱] و شاخه‌ای از جهاد با نفس است . و جبران سکوت آسان‌تر از جبران کلام است . [۴۲] برادری که علی (ع) از آن سخن می‌راند ، به ظاهر ناتوان بود و دیگران نیز او را ناتوان می‌شمردند ؛ اما در هنگام حادثه ، شیر بیشه و مار بیابان بود . علت این ظهور در این است که این انسان به توصیه‌ی قرآن عمل می‌کرد و با کبر و ناز و نخوت و غرور بر زمین گام بر نمی‌داشت . [۴۳] چگونه غرور و تکبر نماید در حالی که این برادر در هنگام شب به نماز می‌ایستد و سجده می‌رود و صحنه‌ی خوف‌ناک روز قیامت و حساب‌رسی حضرت حق و عذاب جهنم را به یاد می‌آورد . پس شجاعت در برابر دشمن و نهراسیدن از خطرها و زیر بار ذلت نرفتن با ذلول و نرم بودن در برابر دوست در برادر علی (ع) جمع می‌شود . ویژگی دیگر برادر علی این است که اگر با کسی نزاع و کشمکش داشت ، برای اثبات حق خویش حجت و دلیلی نمی‌آورد ؛ مگر آن گاه که پیش‌داوری حضور یابد . و این نشانه‌ی خردورزی اوست که از کشمکش‌های لفظی در مقابل افراد پرهیز می‌کند و آن را لغو و بیهوده می‌شمارد و سعه‌ی صدر و منش والای خود را در این راستا به کار می‌گیرد . ای برادر ، قرآن نیز از مجادله پرهیز داده است [۴۴] و پیشوایان دین فرمودند که : «هیچ قومی گم‌راه نشد مگر این که به بحث و جدل تکیه کرد . » و «بحث و جدال کردن در دین ، یقین را تباه می‌کند . » [۴۵] البته خداوند متعال ، پیامبرش را امر فرمود که «خلق را به حکمت و برهان و موعظه‌ی نیکو به راه خدا دعوت کن و به بهترین طریق مناظره کن که البته خدا عاقبت کسی که از راه گم‌راه شده و آن که هدایت یافته ، بهتر می‌داند . » [۴۶] سرّ دیگر طرح نکردن دلیل

در غیر مواقع ضروری، فلسفه‌ی رازداری و حفظ اسرار است که تنها در ادای شهادت، ضرورت پیدا می‌کند. سیمای دیگر برادر علی(ع) در گوش فرا دادن به عذر دیگران و سرزنش نکردن آنهاست. و این روش مردانی است که از شرح صدر و حوصله‌ی کافی برخوردارند و هدایت و ارشاد و تکامل دیگران را مهم‌تر از توبیخ و سرزنش می‌دانند. تربیت یافتگان مکتب علوی باید این گونه مکارم اخلاق و سجایای نیک را در دل و رفتار پیورانند و نسبت به ضعفها، اغماض بیش‌تری نشان دهند. امیر کلام در جای دیگری می‌فرماید: «اگر برادرت از تو پیوند برید، خود را به او پیوند ده و اگر از تو دوری کرد، با او مهربان باش و به او نزدیک شو. اگر گناهی کرد عذرش را بپذیر؛ چندان که گویی تو غلام اوئی و او ولی نعمت توست». [۴۷] پس از میان ملامت جاهلانه، عناد آمیز، عجولانه و سازنده باید قسم اخیر را گزینش کرد و از قضاوت‌های عجولانه پرهیز نمود. برادر علی(ع) از دردهایش شکوه نمی‌کرد مگر آن‌گاه که بهبودی یافته بود. بلا- و درد برای مؤمن، شیرین و با ارزش است؛ زیرا مراتب قرب الهی را فراهم می‌کند، علاوه بر این که شکوه از ناملازمات، اطرافیان را مکدر می‌سازد. چنان بود که آن‌چه می‌گفت انجام می‌داد چیزی را که نمی‌خواست انجام دهد، به زبان نمی‌آورد. اگر در گفتن بر او چیره می‌شدند، هرگز در سکوت بر او چیره نمی‌گردیدند. در شنیدن حریص‌تر بود تا سخن گفتن. اگر ناگهانی دو کار برای او پیش می‌آمد، می‌نگریست که کدام یک از آن به خواهش نفس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌نمود تا گرفتار هوای نفس و شیطان نگردد؛ زیرا که نفس اماره، انسان را به اعمال زشت و ناروا سفارش می‌کند. و البته تبعیت از هوا و هوس و نفس اماره چیزی جز گم‌راهی را به ارمان نمی‌آورد. خداوند برای رهایی از شیطان، تمسک به قرآن و وحی را مطرح کرده است. [۴۸] پس ای برادران و خواهران عزیز، بر شما باد که این صفات و خلق و خوی‌های مثبت و خوب را فراگیرید و بدان‌ها رغبت داشته باشید و اگر به کسب همه‌ی آن‌ها توانایی ندارید، بدانید فراگرفتن اندک، بهتر از ترک بسیار است.

علی(ع) و اوصاف پارسایان

خطبه‌ی متقین که به نام خطبه‌ی همّام شناخته شده است، در منابع روایی و تاریخی از جمله امالی شیخ صدوق و تحف العقول ابن شعبه‌ی حرانی و نهج‌البلاغه‌ی سید رضی ثبت گردیده است. مخاطب این خطبه، همّام بن شریح از اصحاب عابد، شیعه و دوست‌دار امیرالمؤمنین است. داستان و شأن صدور این خطبه آن است که روزی حضرت هنگام خروج از منزل با گروهی برخورد کرد و از آن‌ها پرس و جو کرد. آن‌ها در جواب گفتند از شیعیان شما هستیم. امام فرمود: من در چهره‌ی شما نشانی از شیعه‌گری نمی‌بینم. آنان شرم‌سارانه از امام پرسیدند: نشان شیعیان شما چیست؟ و همّام که در جمع آنان بود از امام درخواست کرد که پارسایان را به گونه‌ای برایم توصیف کن که گویی آنان را نظاره می‌کنم. امام در جواب فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» [۴۹] تقوای الهی پیشه کنید و نیکوکاری نمایید. که همانا خداوند با اهل تقوا و افراد نیکوکار است. همّام از پاسخ امام قانع نشد و او را سوگند داد که نشانه‌های پارسایان را باز گوید. و امام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خطبه‌ی مذکور را قرائت کرد. [۵۰] خطبه‌ی امام علی(ع) درباره‌ی پارسایان به بخش‌های ذیل قابل تقسیم است: بخش اول: امام(ع) در بخش آغازین این خطبه، از بی‌نیازی خداوند نسبت به اطاعت مردم و ایمن بودن او از معصیت آن‌ها سخن می‌گوید و در استدلال آن می‌فرماید: «نه معصیت گناه کاران زبانی به او می‌رساند و نه اطاعت فرمان برداران سودی». و سرّ این استدلال این است که اصولاً در جهان آفرینش، رقیبی برای خداوند وجود ندارد و همه‌ی موجودات، حتی شیطان، کارگزار خداوندند. اسلام، بر خلاف تفکر آیین زرتشت که اهریمن را رقیب خدا می‌پندارد، شیطان را بخشی از ممکنات می‌داند که جملگی در تدبیر تکوینی الهی می‌گنجد. و اگر شیطان در مقابل پیامبران قرار دارد، در عالم تشریع و هدایت و ضلالت تمایز پیدا می‌کند. و در عالم تکوین و تدبیر الهی، همه به یک‌سان در قدرت و سیطره‌ی الهی قرار دارند. سپس امام می‌فرماید: «پس

معیشت مردم را بین آنها تقسیم کرد و هر کس را در دنیا در موضع خود قرار داد». این تقسیم رزق و معیشت مردم توسط حق تعالی به علم الهی مربوط است؛ یعنی خداوند می‌داند چه کسی را باید به مقام نبوت نایل کرد و چه شخصی را در جامعه‌ی عرفی خود رها کند. نکته‌ی مهم این است که تقدیر و مشیت الهی، مستلزم جبر نیست؛ یعنی حق تعالی هیچ گاه اوضاع معیشتی مردم را به گونه‌ای مقدر نمی‌کند که با هدف آفرینش که کمال اختیاری است، منافات داشته باشد؛ زیرا در تقدیر و برنامه‌ی الهی، اختیار انسان نیز نهفته است. (بخش دوم: امام علی ع) در این بخش به بیان اوصاف پارسایان می‌پردازد و پس از بیان کلی اهل فضیلت بودن پارسایان، صفات ذیل را به ترتیب بیان می‌کند: ۱. منطق و سخن اهل تقوا، صواب است. حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: «ایمان کسی مستقیم نمی‌شود، مگر این که دل او راست شود و دل کسی استقامت نمی‌پذیرد مگر این که زبان او استقامت پذیرد». [۵۱] سخن راست گفتن نه تنها از نظر روانی منشأ سلامت روحی است، بلکه شخص از حیث اجتماعی نیز از آسیب‌های جامعه شناختی در امان است. ۲. لباس پارسایان، اعتدال و روش آنها فروتنی است. لباس در این فقره از کلام امام هم می‌تواند معنای اعتباری داشته باشد؛ یعنی شیوه‌ی آنها اعتدال است و هم معنای حقیقی منظور باشد؛ یعنی در لباس پوشیدن، معتدل هستند و از جامه‌های فاخر پرهیز می‌کنند. تواضع نیز روش عملی آنها است و در زمین با تکبر راه نمی‌روند؛ زیرا انسان با این حالت، نه توان شکافتن زمین را دارد و نه در بلندی به کوه‌ها خواهد رسید. [۵۲] ۳. چشم را از حرام‌های الهی می‌بندند. پارسایان به اولین مرتبه‌ی تقوا که پرهیز از محرمات است، پای بندند. و سرّ بستن چشم از محرمات این است که اصولاً انسان‌ها با دیدن طمع کار می‌شوند و ذهن را اسیر هوس می‌سازند. شایان ذکر است که مراد حضرت از بستن چشم، نه تنها چشم ظاهری بلکه بستن چشم باطنی از غفلت‌ها و انحراف‌ها و محرمات معنوی نیز هست. قرآن نیز به پیامبر خطاب می‌کند: «به مؤمنان بگو که چشمانشان را بپوشند و دامنشان را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه می‌کند، آگاه است». [۵۳] ۴. اهل تقوا، گوششان را فقط به علم نافع می‌سپارند. پارسایان در شناخت علم نافع هم باید مصداق علم را با خود بسنجند و اگر دیدند، آنها را به صفات زشتی چون غرور و عجب گرفتار می‌کند، از آن علم، گرچه عرفان باشد، پرهیز کنند. و هم آن را نسبت به نیازهای جامعه در نظر بگیرند و اگر دیدند مورد نیاز جامعه نیست یا در حد کفایت تأمین شده است، باز وقت خود را در یادگیری آن صرف نکنند. در ادعیه‌ی اسلامی، فراوان توصیه شده است که از خداوند، علم نافع را طلب کنید و از علم غیر نافع به حق تعالی پناه ببرید. ۵. و در روزگار سختی و گشایش، حالشان یکسان است. و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتی به اندازه‌ی برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت؛ از شوق دیدار بهشت و از ترس عذاب جهنم. انسان‌ها به طور عمده چنان‌اند که پاره‌ای از امور نسبت به آنها دشوار است و پاره‌ای دیگر، آسان؛ هم چنان که خداوند سبحان می‌فرماید: «انسان حریص و آزمند آفریده شده است؛ آن گاه که شری به او می‌رسد، نالاین است و آن گاه که خیری به او روی می‌کند، آن را از دیگران دریغ می‌کند؛ مگر نماز گزاران». [۵۴] اما پارسایان به قدری در اطاعت خداوند و پرهیز از معصیت تلاش می‌کنند و به اوج قرب الهی دست می‌یابند که دشواری‌ها و آسایش‌ها برای آنها یکسان است. ۶. اگر اجل و مرگ، مقدر الهی نبود، ارواح متقیان در بدن‌هایشان، لحظه‌ای استقرار پیدا نمی‌کرد و از شوق ثواب و خوف عقاب، بدن را رها می‌ساخت. یعنی همان گونه که بدن‌ها در برابر امراض و بیماری‌ها مقاومت می‌کنند و روح را نگه می‌دارند، بدن‌های افراد متقی چنین است که ارواح خود را آن گاه که به بهشت شوق پیدا می‌کنند، حفظ می‌کند و تقدیر الهی نیز چنین است که بدن و روح، یک‌دیگر را حفظ نمایند تا این که به طور طبیعی یا غیر طبیعی مانند حوادث غیر مترقبه از یک‌دیگر جدا گردند. ۷. خالق، آن چنان در دل آنها بزرگ است که غیر او در دیدگانشان کوچک می‌نماید. حقارت و صغارت دنیا و بزرگی و جلالت حق تعالی در نزد اهل تقوا، مقوله‌ای است که ریشه‌ی اصلی پارسایی را تشکیل می‌دهد و اصولاً هر کس که دنیا در دیدگانش بزرگ باشد و در دلش به عظمت نشسته باشد، آن را بر خدا ترجیح خواهد داد و به سوی آن خواهد شتافت و بنده‌ی آن خواهد گشت. [۵۵] شایان ذکر است که تحقیر دنیا از دیدگاه

اخلاق اسلامی به معنایی نیست که صوفیان نادان آن را تعقیب می‌کنند و عزلت و گوشه نشینی را بر حضور اجتماعی ترجیح می‌دهند. دوری از دنیا به معنای طرد فیزیکی و مادی نیست؛ بلکه به معنای جبران غفلت‌هاست. نی قُماش و نقره و میزان و زن چیست دنیا از خدا غافل بُدن نعم مال صالح خواندش رسول [۵۶] مال را کز بهر دین باشی حمل به تعبیر قرآن: بدانید که زندگانی دنیا، بازی و هوس‌رانی و آرایش و فخرفروشی بر یک دیگر و کثرت‌طلبی در ثروت و فرزند است. [۵۷] ۸. اهل تقوا با بهشت چنان‌اند که گویی آن را مشاهده می‌کنند و در آن متنتعم‌اند و با آتش چنان‌اند که گویی آن را می‌بینند و در آن معذب‌اند. کیف صحبت ای صحابی باصفا؟ گفت پیغمبر صباحی زید را کو نشان از باغ ایمان گر شگفت گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت شب نخفستم ز عشق و سوزها گفت تشنه بوده‌ام من روزها که ز اسپر بگذرد نوک سنان [۵۸] تا ز روز و شب گذر کردم چنان ۹. قلب و دل‌های متقیان، محزون است و دیگران از شر آنان در امان‌اند و بدن‌های آن‌ها لاغر و نیازهایشان اندک و نفس‌شان عقیف است. مؤمن چهره‌ای شاد و فرح ناک دارد اما دل او اندوه ناک است؛ ولی نه هم‌چون اندوه دنیاپرستان؛ بلکه اندوهی هم‌راه با شادی و نشاط؛ حزن بهشتی نه حزن جهنمی. اینان، دلبستگی به امور دنیا ندارند به همین دلیل، لاغر و کم توقع‌اند؛ پارسایان نسبت به ماندنی‌ها، دل خوش و نسبت به ناماندنی‌ها، زاهدند زیرا مسافرخانه بودن و زوال‌پذیری دنیا را می‌بینند. ۱۰. متقیان، روزگار کوتاه را صبر نموده و آرامش و راحتی طولانی را دنبال می‌کنند. و این، تجارت سودآوری است که پروردگارشان نصیب آن‌ها نمود. دنیا به آنان روی آورد، ولی آنان به دنیا روی نیاوردند. دنیا، طالب اسارت آن‌ها بود، ولی آن‌ها از او رها گشتند. ۱۱. پارسایان، شب‌ها را نشسته و قرآن را به نیکویی تلاوت می‌کنند. دل خویشتن را با خواندن قرآن محزون می‌سازند و درمان درد خود را از آن بیرون می‌کشند. وقتی که به آیه‌ای می‌رسند که در آن تشویقی است، به آن دل می‌بندند و جانشان از شوق به سوی آن پر می‌کشد و چنان یقین دارند که گویی آن پادشاه در برابر چشم‌های آن‌ها قرار دارد. و آن‌گاه که به آیه‌ای می‌رسند که خوف و هشدار سر می‌دهد، چنان گوش دل به آن می‌سپارند که گویی فریادهای جهنم در گوش آن‌هاست. تمام شب را در رکوع به سر می‌برند. پا و کف و دست و صورت خود را بر روی زمین می‌گسترند. و از خداوند رهایی خویش را از آتش می‌خواهند. ۱۲. اهل تقوا، در روز بردبارانی دانا و نیکوکارانی با پروایند. ترس از حق تعالی آن‌ها را چون پیکانی تراشیده است. بیننده‌ای که به آن‌ها نظر می‌کند، گمان می‌کند که بیمارند در حالی که بیمار نیستند و می‌گوید: دیوانه‌اند و امر بزرگی آن‌ها را از خود بیگانه ساخته و عقل آن‌ها را ربوده است. ۱۳. از اعمال اندک خویش راضی نیستند و کارهای فراوان را زیاد نمی‌پندارند. همیشه خویشتن را متهم می‌سازند و از کارهای خود هراس ناک‌اند. وقتی یکی از آن‌ها را تمجید می‌کنند، از سخنی که به او می‌گویند، می‌ترسد. و می‌گوید من به خود، از دیگران آگاه‌ترم و پروردگارم به من از من آگاه‌تر. خداوند مرا به آن چه می‌گویند مؤاخذه مکن و از آن چه تصور می‌کنند، فراتر بنشان و آن چه را نمی‌دانند بر من بیخش. ۱۴. علامت دیگر پارسایان این است که در دین قوی و قدرت‌مندند و حزمی هم‌راه با نرمی و ایمانی توأم با یقین دارند. بر علم‌آموزی حریص‌اند. علم را با حلم و میانه‌روی را با غنا می‌آمیزند. در عبادت خاشع و به دنبال حلال در جست و جوی هدایت و گریزان از طمع‌اند. ۱۵. شخص پارسا، اعمال صالح انجام می‌دهد؛ در حالی که لرزان و هراسان است. هنگام شب، تمامی همتش، شکرگزاری است و هنگام صبح، تمامی تلاشش ذکر حق تعالی است. ۱۶. شخص متقی، شب را هراسان به سر می‌برد و شاداب صبح می‌نماید. از غفلتی که ورزیده، هراس ناک و از فضل و رحمتی که نصیب او شده، شادمان است. اگر نفس او، ناخوشی نماید و سرکشی کند، خواهش نفس را اجابت ننماید. روشنی چشمش در چیزی است که زوال نمی‌پذیرد و زهد و بی‌میلی‌اش در چیزی است که فناپذیر است. ۱۷. حلم را با علم و قول را با عمل، آمیخته است. تو اهل تقوا را چنان بینی که لغزشش اندک، قلبش خاشع و نفسش قانع و خوراکش کم و امرش آسان و دینش محفوظ و شهوتش مرده و غیظش فرونشانده است. به نیکی او، امید می‌رود و از شرش، ایمنی حاصل آید. ۱۸. اگر پارسا، در میان غافلان باشد، در زمره‌ی ذاکران نوشته می‌شود و اگر در میان ذاکران باشد، از غافلان

محسوب نمی‌گردد. از کسانی که به او ظلم نموده‌اند، می‌گذرد و به کسی که او را محروم ساخته است، عطا می‌کند و با کسی که از او بریده است می‌پیوندد. سخن زشت و رکیک از دهان او دور است و کلامش با مردم، نرم است. زشتی او غایب و نیکی او حاضر است. خیرش به مردم رو می‌کند و شرش، پشت می‌نماید. ۱۹. تقوایش، در زلزله‌ها و طوفان‌ها، پا برجاست و در سختی‌ها، صبور و در رفاه شکور است. بر آن که دوست نمی‌دارد، ستم نمی‌کند و به جهت دوستی کسی، مرتکب گناه نمی‌شود. قبل از حضور شهود، به حق اعتراف می‌کند و سپرده‌ها را تباه نمی‌سازد و یادآوری‌ها را فراموش نمی‌کند. افراد را با لقب‌های زشت نمی‌خواند و همسایه را نمی‌آزارد. دیگران را به جهت مصایبشان سرکوفت نمی‌زند و به باطل در نمی‌آید و از حق‌گريزان نیست. ۲۰. اگر خموش بماند، خموشی‌اش او را محزون نمی‌سازد و اگر بخندد، صدایش بلند نمی‌شود و اگر بر او ستم رود، شکیبایی را پیشه می‌سازد، تا خدا برایش انتقام کشد. خود از دست خویشتن در رنج است ولی مردم از او آسوده‌اند. خود را برای آخرت به سختی می‌اندازد ولی مردم را از دست خود آسوده نهاده است. اگر از کسی دوری می‌کند، از سر زهد است و اگر نزدیک می‌شود، از روی رفق و رحمت است. دوری‌اش از سر کبر و خود بزرگ‌بینی نیست و نزدیکی‌اش از روی مکر و خدیت نیست. راوی این خطبه می‌گوید: (کلام امام ع) که بدین جا رسید، هم‌ام فریادی کشید و جان سپرد. امام فرمود: به خدا سوگند که بر او از همین می‌ترسیدم و سپس گفت: موعظه‌های بلیغ با اهلش چنین می‌کند. شخصی به امام گفت: یا امیرالمؤمنین، خودت چگونه هستی؟ امام ع فرمود: وای بر تو، هر اجلی زمانی دارد که از آن فراتر نمی‌رود و سببی دارد که از آن در نمی‌گذرد. پس بر این مطلب خود، توقف کن و مثل آن چه گفתי، مگوی؛ زیرا این سخن را شیطان بر زبانت نهاد.

تربیت در مکتب علوی

تربیت در مکتب علوی

تربیت، یکی از حیاتی‌ترین عناصر انسانی است که تمام خوبی‌ها و زشتی‌ها، سعادت‌ها و شقاوت‌ها به مصادیق آن برمی‌گردد. مهم این است که آدمی، راه صحیح را باز شناسد و طریقت آن را اراده نماید. امیرمؤمنان علی(ع) به این نکته‌ی مهم، چنین رهنمود داده است: «ای مردم، کسی که راه آشکار را ببیند به آب درآید و آن که بیراهه را پیش گیرد، در بیابان بی‌نشان افتد. [۵۹] علی(ع) نسبت به گم‌شدگان و متحیران خطاب می‌کند: «پس کجا می‌روید؟ و کی باز می‌گردید؟ که علامت‌ها برپاست و دلیل‌ها هویدا است، و نشانه‌ها برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شماست که زمام‌داران حق و یقین‌اند و پیشوایان دینند. با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند. پس همچون قرآن، نیک حرمت آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، به آنان روی آرید.» [۶۰] امام علی(ع) در سخنان گهربار خود از مبانی، عوامل و موانع، اصول، روش‌ها و تربیت سخن گفته است. که به اختصار بدان‌ها خواهیم پرداخت.

الف: عوامل و موانع تربیت

امام(ع) در باب موانع تربیت، دنیاپرستی و وابستگی به دنیا را مهم‌ترین مانع تربیت آدمی قلمداد می‌کند؛ زیرا دنیا و آخرت دشمن و دو راه مخالفند [۶۱]. و به همین دلیل رسول خدا(ص)، دنیا را خوار و کوچک شمرد. [۶۲] علی(ع) نیز به دنیا خطاب می‌کرد که «ای دنیا، از من دور شو که مهارت بر دوش نهاده است گسسته، و من از چنگالت به دوری جسته‌ام و از ریسمان‌هایت رسته و از لغزشگاه‌هایت دوری گزیده‌ام» [۶۳] «ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، با خودنمایی فرا راه من آمده‌ای؟ یا شیفته‌ام شده‌ای؟ هرگز آن زمان که تو در دل من جای گیری فرا نرسد. هرگز، دور شو، دیگری را فریب ده، مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه

کرده‌ام که بازگشتی در آن نیست .» [۶۴] اما آنچه در این بحث مهم است ، تبیین چیستی دنیاست : چیست دنیا ؟ از خدا غافل بُدن نی قماش و نقره و میزان و زن مال را کز بهر حق باشی حمول نِعَم مَالْ صالح خواندش رسول آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پُشتی است [۶۵] پس اگر تصویر صحیحی از دنیا داشته باشیم و زشتی‌ها و زیبایی‌های آن و مقدمه و مزرعه بودنش نسبت به آخرت را بشناسیم ، در مسیر تربیت صحیح گام نهاده‌ایم . امام علی (ع) درباره‌ی دوستان خود می‌فرماید : «دوستان خدا آنانند که به باطن دنیا نگرینند . هنگامی که مردم ظاهر آن را دیدند ، و به فردای آن پرداختند ، آن گاه مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند . پس آنچه را از دنیا ترسیدند آنان را بمیراند ، میراندند و آن را که دانستند به زودی رهایشان می‌کند ، راندند . و بهره‌گیری فراوان دیگران را از دنیا خوار شمردند ، و دست یافتنشان را بر بهره‌های دنیایی ، از دست دادن (سعادت اخروی) خواندند» . [۶۶] امام (ع) در یک حکمت حکیمانه مردم را به تربیت خویش توصیه می‌کند و مربی بودن آن‌ها را نسبت به خویشتن گوشزد می‌نماید و راه تربیت را نیز رهنیدن نفس از عادت‌هایی که انسان بدان حریص است ، معرفی می‌نماید . [۶۷] علاوه بر دنیاپرستی ، حجاب‌های نفسانی نیز منشأ ، بی‌تمایلی به تربیت است . [۶۸] محیط و فرهنگ اجتماعی از ارزش‌ها و آداب و سنن اسلامی و دینی برخوردار نباشد ، به عنوان مانعی در مسیر تربیت ، تجلّی پیدا می‌کند . به همین دلیل ، امام (ع) می‌فرماید : «در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است و بپرهیز از جاهایی که در آن از یاد خدا غافلند و آن‌جا که به یک‌دیگر ستم می‌رانند و بر طاعت خدا کم‌تر یاورانند .» [۶۹] نوع حکومت و حاکمیت و مناسبات سیاسی نیز می‌تواند از موانع و زمینه‌های تربیت شمرده شود . امیرالمؤمنین به همین دلیل ، از اوضاع گذشته شکایت می‌کند و می‌فرماید : «خدایا ، تو می‌دانی آنچه از ما رفت ، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز؛ خواستن زیادت؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد .» [۷۰] امام علی (ع) مناسبات اقتصادی و نوع کسب و درآمد را نیز از موانع و زمینه‌های تربیت و اصلاح معرفی می‌کند . درباره‌ی سلامتی کارگزاران می‌فرماید : «پس روزی ایشان را فراخ دار که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند ، و بی‌نیازشان سازد تا دست به مالی که در اختیار دارند نگشایند ، و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند ، یا در امانت خیانت ورزیدند» . [۷۱] امام علی (ع) به فرزند گرامی خود فرمود : «فرزندم ، هر کس دچار فقر شود ، به چهار خصلت گرفتار می‌شود : ضعف در یقین ، نقصان در عقل ، سستی در دین و کم‌حیایی در چهره؛ پس به خدا پناه می‌برم از فقر» . [۷۲]

ب . اهداف تربیت

مهم‌ترین بخشی که در نظام‌های تربیتی مطرح است ، مقوله‌ی اهداف تربیتی است که حضرت علی (ع) در فرمایشات خود بدان پرداخته است . قبل از آن که به این بحث بپردازیم ، لازم است به این پرسش اساسی پاسخ دهیم که چه کسی می‌خواهد به اهداف تربیتی دست یابد ؟ به عبارت دیگر ، انسان کیست و از چه ابعادی تشکیل شده است ؟ همان‌گونه که حضرت فرموده است : «دانا کسی است که قدر خود را بشناسد ، و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد .» [۷۳] «آن کس که به شناخت خود دست یافت ، به بزرگ‌ترین نیک‌بختی و کام‌یابی رسید» . [۷۴] «کسی که ارزش خود را شناخت ، تباه گشت» . [۷۵] حقیقت انسان دارای بعد مُلکی و ملکوتی است و از استعدادهای نامتناهی برخوردار است؛ به گونه‌ای که می‌توانست اسمای حسنی الهی را بیاموزد و به فرشتگان بیاموزاند . و مقام خلیفه‌اللهی را بیابند . [۷۶] نهج البلاغه و سایر مجامع روایی اهداف تربیتی را در ضمن غایات بعثت و خلقت آدمی بیان کرده‌اند و بندگی ، [۷۷] خردورزی ، [۷۸] توجه به آخرت ، [۷۹] پرهیزکاری ، [۸۰] آزادگی ، [۸۱] عدالت خواهی [۸۲] و ... را در این راستا تبیین می‌نمایند .

روش‌های تربیتی که به عنوان عنصر دیگر از نظام تربیتی علوی بدان خواهیم پرداخت، از اصول تربیت علوی گرفته می‌شوند. بر این اساس، بیان اصول تربیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اصل عزّت [۸۳]، اصل کرامت [۸۴]، اصل اعتدال [۸۵]، اصل تربیت تدریجی [۸۶]، اصل تسهیل و تیسیر [۸۷]، اصل زهد [۸۸]، اصل تعقل [۸۹]، اصل تفکر [۹۰]، اصل تدبیر و عاقبت اندیشی [۹۱]، نمونه‌ای از اصول تربیت علوی است.

د. روش‌های تربیت

مهم‌ترین بحث کاربردی در نظام تربیتی، عنصر روش‌های تربیتی است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل‌اند: ۱. روش الگوسازی: همه‌ی انسان‌ها جهت هدایت و تربیت خویش به الگو و نمونه‌های تربیتی نیازمندند؛ به همین دلیل، امام علی (ع) بر اقتدا ساختن به رسول خدا و الگو بودن و سرمشق قرار دادن راه و رسم آن حضرت تأکید می‌ورزیدند. [۹۲] ۲. روش تشویق و تنبیه: تشویق، باعث برانگیختن و تنبیه، منشأ بیدار کردن و هشیار ساختن است. خداوند سبحان نیز ثواب را بر طاعت و کفر را بر معصیت لازم گردانید. [۹۳] ۳. روش مراقبه و محاسبه: امام علی (ع) می‌فرمایند: بندگان خدا، خود را بسنجید، پیش از آن‌که آن را بسنجند؛ و حساب نفس خویش را برسید، پیش از آن‌که به حسابتان برسند؛ پیش از آن‌که مرگ گلویتان را بگیرد و نفس کشیدن نتوانید. «[۹۴] ۴. روش امتحان و آزمایش: حضرت امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات گوناگون از آزمایش الهی سخن گفته است و مخاطبان را بدان هشدار داده است. [۹۵] ۵. روش محبت: «اسلام، دین خداست که آن را برای خود گزید، و به دیده‌ی عنایت خویش پرورید، و بهترین آفریدگان خود را مخصوص آن گردانید و ستون‌های آن را بر دوستی خود استوار نمود» [۹۶] ۶. روش یادآوری: تذکر نعمت‌ها و نعمت‌ها در تربیت انسان‌ها مؤثر است و غفلت از آن‌ها مایه‌ی گمراهی است. امام می‌فرماید: «بدانید که آرزوهای نفسانی خرد را به غفلت وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد. پس آرزوهای نفسانی را دروغ‌زن دانید که آن‌چه خواهد فریب است و امید بیهوده؛ و خداوند آرزو فریفته است و در خواب غفلت غنوده. [۹۷] در این زمینه، یاد خدا و یاد مرگ در تربیت انسان، بسیار مفید است. فرمودند: «در بستر یاد خدا روان شوید که نیکوترین یاد، یاد خدا است» [۹۸] «شما را به یاد کردن مرگ و کاستن بی‌خبری‌تان از آن سفارش می‌کنم. چگونه از چیزی غافلید که شما را رها نمی‌کند و از شما غافل نیست؟ چگونه از کسی که مهلت نمی‌دهد (عزرائیل) مهلت می‌طلبید؟ برای پند دادن به شما مردگان بسنده‌اند که آنان را دیدید. بر دوش‌ها به گورهایشان بردند، نه خود سوار بودند؛ در گورهایشان فرود آوردند، نه خود فرود آمدند. گویی آنان آباد کننده‌ی دنیا نبودند و گویی همیشه آخرت خانه‌هایشان بود و پیوسته در آن غنودند. آن‌چه را وطن خود گرفته بودند، از آن رمیدند، و در آن‌جا که از آن می‌رمیدند، آرمیدند. بدان‌چه از آن جدا شدند، سرگرم گردیدند». [۹۹] ۷. روش عبرت‌گیری: امام می‌فرمایند: «عبرت‌گیری پیوسته، به بینایی می‌کشاند و بازدارندگی را ثمر می‌دهد». [۱۰۰] «اگر از آن‌چه گذشته است عبرت‌گیری، آن‌چه را مانده است حفظ کنی». [۱۰۱] ۸. روش موعظه: علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) توصیه می‌کند که «دلت را به موعظه زنده‌دار». [۱۰۲] و فرمود: «به سبب موعظه، غفلت زدوده می‌شود». [۱۰۳] ۹. روش بازگشتن: «توبه دل‌ها را پاک می‌سازد و گناهان را می‌شوید». [۱۰۴] «استغفار مقام بلند مرتبکان است و آن یک کلمه است اما شش مرحله دارد: نخست بشیمانی بر آن‌چه گذشت؛ دوم عزم بر ترک همیشگی بازگشت، سوم آن‌که حقوق ضایع شده‌ی مردم را به آنان بازگردانی؛ چنان که خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی؛ چهارم این‌که حق هر واجبی را که ضایع ساخته‌ای ادا کنی؛ پنجم این‌که گوشتی را که از حرام روییده است با اندوه‌ها آب کنی، چندان که پوست به استخوان بچسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید؛ و ششم آن‌که درد طاعت را به تن بچشانی، چنان‌که شیرینی معصیت را چشاندی». [۱۰۵]

علی (ع) و کانون جوانی

شخصیت علی(ع) با شخصیت نبی اکرم(ص) در جوانب گوناگون علمی و عملی شباهت فراوان دارد. نهج البلاغه و مجموعه‌ی سخنان امیرالمؤمنین به آیات و مضامین قرآن نزدیک است و شیوایی، ارج‌مندی و ژرف بودن پیام علی(ع) و نبی(س) به اوج کمال رسیده است؛ به گونه‌ای که از جهت محتوا، نهج البلاغه برادر قرآن نامیده شده است. سراسر وجود علی(ع) تاریخ و سیرت علی، خلُق و خوی علی، رنگ و بوی علی(ع) سخن و گفت‌وگوی علی برای تمام انسان‌ها درس، سرمشق، تعلیم و رهبری است. [۱۰۶]

علی(ع) انسان کاملی است که قهرمان همه‌ی ارزش‌های انسانی است. او مردی است که شب‌ها با روح کلی عالم به سر می‌برد و روزها به تربیت ارواح آدمیان می‌پرداخت. جوانی، گوهر گران‌بهایی است که به خاطر استعدادها و قابلیت شکوفایی و رشد، از ارزش و منزلت خاصی برخوردار است و بزرگان را به توصیه و ارآیه‌ی تجربیات به جوانان واداشته است. امیرالمؤمنین(ع) نیز در این عرصه، کلمات حکمت‌آموزی را ارایه نموده است. جوانی و تندرستی را دو چیز با ارزش و منزلت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «قدر و منزلت این دو چیز را کسی می‌شناسد که آن دو را از دست داده باشد.» [۱۰۷] در بیان ارزش جوانی همین بس که پیامبر(ص) فرمود: «در قیامت از عُمر و جوانی انسان می‌پرسند که چگونه و در چه راهی آن را صرف نموده است.» [۱۰۸] علی(ع) به اصحاب توصیه می‌کند که «جوانی را قبل از پیری و سلامتی را قبل از بیماری دریابید.» [۱۰۹] امام در بیان دوران جوانی و غفلت برخی انسان‌ها می‌فرماید: «در ایام سلامت بدن، سرمایه‌ای فراهم و مهیا نساخته‌اند و در اوایل فرصت‌های زندگی و نیرومندی، درس عبرتی نگرفتند و درخشنده‌ترین ایام عمر را رایگان از کف دادند، آیا کسی که در جوانی اهل تن‌پروری بوده، می‌تواند در پیری جز شکستگی و ذلت انتظاری داشته باشد.» [۱۱۰] پس دوران جوانی را باید دریافت و از آن دوران گران‌سنگ و طلایی در خویش‌شناسی و کمال‌یابی بهره گرفت که شرط اساسی سعادت و شقاوت یا خوش‌بختی و بدبختی انسان‌ها در دنیا و آخرت به توجّه و عدم توجّه آن‌ها نسبت به جوانی، بستگی دارد. امام علی(ع) تربیت کنندگان و والدین و مرّیان را نسبت به توجّه به عنصر زمان، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فرزندان خویش را به جبر و استبداد بر آداب خود مجبور نکنید؛ زیرا آنان در زمانی غیر زمان شما آفریده شدند و زندگی می‌کنند.» [۱۱۱] پس تحجّر و جمود بر آداب گذشتگان، مانع مهمی بر سر راه تربیت جوانان است؛ اما این بدان معنا نیست که دست از سنّت‌های صحیح گذشتگان برداریم و به بهانه‌ی نوگرایی و تجددخواهی، ارزش‌های اسلامی را به حاشیه رانیم؛ بلکه باید با روش صحیح تربیتی و آگاهانه، فرزندان خویش را به ارزش‌های اسلامی رهنمون سازیم. مردی به نام ابوجعفر احوال از دوستان امام صادق(ع) مدتی به تبلیغ مذهب تشیع و تعلیم اهل‌بیت(ع) اشتغال داشت. روزی به محضر مبارک امام رسید و امام از او سؤال کرد: مردم بصره را در پذیرش اهل‌بیت و آیین تشیع چگونه یافتی؟ عرض کرد: مردم اندکی تعلیم اهل‌بیت را پذیرفته‌اند. امام فرمود: «توجّه تبلیغی خود را به نسل جوان معطوف دار و نیروی خویش را در راه هدایت آنان به کار انداز؛ زیرا جوانان زودتر حق را می‌پذیرند و سریع‌تر به هر خیر و صلاحی می‌گرایند.» [۱۱۲] به همین دلیل، امام علی(ع) می‌فرماید: «جوانی‌ات را قبل از پیری و سلامت را قبل از بیماری دریاب.» [۱۱۳] امام علی(ع) به جوانان توصیه‌های آموزنده‌ی بسیار دارد. از جمله: به فرزند جوانش امام حسن(ع) سفارش می‌کند: «بنده‌ی غیر خود نباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.» [۱۱۴] پرهیز از شهوت‌رانی و مغلوب شدن با شهوت نیز توصیه‌ی دیگر آن حضرت است: «کسی که مغلوب شهوت خویش‌تن است، ذلت و خواریش بیش از برده‌ی زرخرید است.» [۱۱۵] عزت‌مداری و کرامت نفس نیز سفارش دیگری است که امام(ع) به فرزند جوانش بیان می‌کند: «نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده، گرچه عمل پست، تو را به تمنیات برساند؛ زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمی‌کند و هرگز به جای عزت نفس از دست رفته، عوضی همانند آن نصیب نخواهد شد.» [۱۱۶] امام علی(ع) به فرزندش امام حسن(ع) می‌فرماید: «پسرم، من در تعلیم و تربیت تو شتاب کردم پیش از آن که قلب تو سخت گردد و عقل و فکر به چیز دیگری مشغول شود مبادرت ورزیدم تا با تصمیم جدّی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه

زحمت آزمون آن را کشیده‌اند و تو را از تلاش بیش‌تر بی‌نیاز ساخته‌اند؛ بنابراین آن‌چه از تجربیات آن‌ها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد بود. « [۱۱۷] مستی جوانی نیز آسیب‌پذیر و هلاکت‌بار است که جوانان باید بدان توجه نمایند. امام علی (ع) می‌فرماید: «سزاوار است انسان عاقل، خویشتن را از مستی ثروت، مستی قدرت، مستی علم و دانش، مستی تمجید و تملق، مستی جوانی مصون نگه دارد؛ زیرا هر یک از این مستی‌ها بادهای مسموم و پلیدی دارد که عقل را نابود می‌کند و آدمی را خفیف و بی‌ارزش می‌سازد. « [۱۱۸] و راه درمان این مستی‌ها به تعبیر امام علی (ع) شناختن شرافت باطنی و گوهر انسانی است که او را از پستی‌های شهوت و آرزوهای باطل مصون نگاه می‌دارد. [۱۱۹] بر این اساس، امام علی (ع) به جوانان خطاب می‌کند: ای گروه جوانان، شرف انسانی و سجایای اخلاقی خود را با ادب و تربیت محافظت نمایید و سرمایه‌ی گران‌بهای دین خویش را با نیروی علم و دانش از دست‌برد ناپاکان و خطرات گوناگون برکنار دارید. « [۱۲۰] توصیه‌ی دیگر امام علی (ع) به جوانان در آیین دوست‌یابی است که می‌فرماید: «پیوند دوستی را با برادران دینی خود محکم سازید که آنان ذخایر دنیا و آخرت هستند. مگر نشنیده‌اید که خداوند در قرآن شریف به تأثر گم‌راهان در قیامت اشاره کرده که می‌گویند: در این روز سخت، نه شفيعی داریم و نه دوستی که در کارمان همت گمارد. « [۱۲۱] کسی که دوست پاک خود را که برای خدا با وی پیوند دوستی داشته، از دست بدهد، مثل این است که شریف‌ترین اعضای بدن خود را از کف داده است. « [۱۲۲] در وصیت‌نامه‌شان به امام حسن (ع) فرمودند: «به اتکای روابط دوستانه و رفاقت صمیمانه، حق برادرت را ضایع مکن؛ چه، در زمینه‌ی تضييع حقوق، روابط دوستی نابود می‌شود و آن کسی که حقش را تباه ساختی برای تو برادر نخواهد بود. « [۱۲۳] امام (ع) در باب عوامل انحراف جوانان هشدار می‌دهد و جهل و نادانی، هواپرستی و شهوت‌رانی، تقلید از فاسدان و منحرفان، عصبانیت و خشم افراطی، برتری‌جویی، تکاثرگرایی، غرور و خودخواهی، فقدان تربیت خانوادگی و ضعف ایمان را به عنوان ریشه‌های انحراف جوانان بیان می‌کند. [۱۲۴]

پی‌نوشتها

- [۱]. تلخیص از؛ جاذبه و دافعه‌ی علی (ع) نوشته‌ی استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار ج ۱۶، انتشارات صدرا، چاپ دوم، تیر ۱۳۷۸. [۲]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۹. [۳]. همان، حکمت ۴۲. [۴]. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳. [۵]. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۷. [۶]. اقتباس از سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴. [۷]. سیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۰. [۸]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی شش‌شنبه، (۳). [۹]. نهج‌البلاغه، کلمه‌ی قصار ۲۸۹، ترجمه‌ی محمّد دشتی. [۱۰]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲. [۱۱]. همان، خطبه‌ی ۱۸۷. [۱۲]. همان، خطبه‌ی ۳. [۱۳]. همان، خطبه‌ی ۴. [۱۴]. همان، خطبه‌ی ۱۰. [۱۵]. در این که مراد حضرت از برادر کیست چندان مشخص نیست. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۸۳. [۱۶]. محمّد محمدی ری‌شهری، میزان‌الحکمه، ج اول، واژه‌ی اخوان‌الصدیق. [۱۷]. پیشین. [۱۸]. پیشین. [۱۹]. پیشین. [۲۰]. پیشین. [۲۱]. پیشین. [۲۲]. پیشین. [۲۳]. پیشین. [۲۴]. پیشین. [۲۵]. پیشین. [۲۶]. پیشین. [۲۷]. سوره‌ی انفال، آیات ۲، ۴. [۲۸]. نهج‌البلاغه، تحقیق فیض‌الاسلام، خطبه‌ی ۲۸. [۲۹]. پیشین. [۳۰]. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴. [۳۱]. میزان‌الحکمه، ج ۴، شماره‌ی ۵۷۵۲. [۳۲]. نهج‌البلاغه، کلمه‌ی ۱۳۱. [۳۳]. همان، کلمه‌ی ۱۳۳. [۳۴]. ارشاد‌القلوب، ص ۲۰۱. [۳۵]. میزان‌الحکمه، ج ۱ و ۲. [۳۶]. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۸-۷. [۳۷]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۱. [۳۸]. نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵. [۳۹]. همان. [۴۰]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۵. [۴۱]. میزان‌الحکمه، ج ۷، شماره‌ی ۱۰۸۱۶، ۱۰۸۲۳ و ۱۰۸۲۴. [۴۲]. نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱. [۴۳]. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۸. [۴۴]. سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۴. [۴۵]. میزان‌الحکمه، ج ۲، شماره‌ی ۲۲۸۵، ۲۲۸۲. [۴۶]. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵. [۴۷]. میزان‌الحکمه، ج ۱، شماره‌ی ۱۲۱۰۷. [۴۸]. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۴۴، ۴۳. [۴۹]. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۸. [۵۰]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳؛ و حسین الخطیب، مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۶۵. [۵۱]. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶.

[۵۲]. سورهی اسراء، آیهی ۳۷. [۵۳]. سورهی نور، آیهی ۳۰. [۵۴]. سورهی معارج، آیات ۱۹. ۲۲. [۵۵]. نهج البلاغه، خطبهی ۱۶۰. [۵۶]. مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، آیات ۹۸۳ و ۹۸۴. [۵۷]. سورهی حدید، آیهی ۲۰. [۵۸]. مثنوی، دفتر اول، آیات ۳۵۰۳. ۳۵۰۰. [۵۹]. نهج البلاغه، کلام ۲۰۱. [۶۰]. همان، خطبهی ۸۷. [۶۱]. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳. [۶۲]. همان، خطبهی ۱۰۹. [۶۳]. همان، نامهی ۴۵. [۶۴]. همان، حکمت ۷۷. [۶۵]. مثنوی معنوی، دفتر اول. [۶۶]. همان، حکمت ۴۳۲. [۶۷]. همان، حکمت ۳۵۹. [۶۸]. همان، خطبهی ۱۵۳. [۶۹]. همان، نامهی ۶۹. [۷۰]. نهج البلاغه، کلام ۱۳۱. [۷۱]. همان، نامهی ۵۳. [۷۲]. محمد بن محمد الشعیری، جامع الاخبار، تحقیق حسن المصطفوی، مرکز نشر کتاب، تهران ۱۳۸۲ ق، ص ۹. ۱۲۸. [۷۳]. نهج البلاغه، خطبهی ۱۰۳. [۷۴]. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۱۷۲. [۷۵]. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹. [۷۶]. همان، خطبهی اول و خطبهی ۱۹۲. [۷۷]. همان، خطبهی ۱۴۷. [۷۸]. همان، خطبهی ۱۰۸. [۷۹]. همان، حکمت ۴۷۴ و نامهی ۳۱. [۸۰]. همان، خطبهی ۶۴. [۸۱]. همان، نامهی ۳۱. [۸۲]. همان، کلام ۲۲۲. [۸۳]. نهج البلاغه، خطبهی ۹۶. [۸۴]. همان، خطبهی ۱. [۸۵]. نهج البلاغه، کلام ۱۶. ۲۲۲. [۸۶]. همان، نامهی ۵۳. [۸۷]. همان، نامهی ۲۵. [۸۸]. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۶۰. [۸۹]. نهج البلاغه، خطبهی ۱ و شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۱۳۷. [۹۰]. همان، خطبهی ۱۵۳. [۹۱]. همان، نامهی ۳۱. [۹۲]. نهج البلاغه، خطبهی ۱۶۰. [۹۳]. همان، حکمت ۳۶۸. [۹۴]. همان، خطبهی ۹۰. [۹۵]. همان، نامهی ۵۵، خطبهی ۱۴۴، حکمت ۹۳. [۹۶]. همان، خطبهی ۱۹۸. [۹۷]. نهج البلاغه، خطبهی ۸۶. [۹۸]. همان، خطبهی ۱۱۰. [۹۹]. همان، خطبهی ۱۸۸. [۱۰۰]. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۲۲. [۱۰۱]. نهج البلاغه، نامهی ۴۹. [۱۰۲]. همان، نامهی ۳۱. [۱۰۳]. شرح غررالحکم، ج ۳، ص ۲۰۰. [۱۰۴]. همان، ج ۱، ص ۳۵۷. [۱۰۵]. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷. [۱۰۶]. جاذبه و دافعهی علی (ع)، ص ۱۷۷. [۱۰۷]. غررالحکم، ص ۴۴۹. [۱۰۸]. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۳. [۱۰۹]. غررالحکم، ص ۳۴۰. [۱۱۰]. نهج البلاغه تحقیق فیض الاسلام، ص ۱۸۰. [۱۱۱]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۷. [۱۱۲]. روضه کافی، ص ۹۳. [۱۱۳]. غررالحکم. [۱۱۴]. نهج البلاغه، نامهی ۳۱. [۱۱۵]. غررالحکم. [۱۱۶]. نهج البلاغه، نامهی ۳۱. [۱۱۷]. نهج البلاغه، نامهی ۳۱. [۱۱۸]. میزانالحکمه، ج ۵، ص ۸، حدیث ۹۰۷۵. [۱۱۹]. غررالحکم. [۱۲۰]. پیشین. [۱۲۱]. غررالحکم. [۱۲۲]. غررالحکم. [۱۲۳]. نهج البلاغه، نامهی ۳۱. [۱۲۴]. نهج البلاغه نامهی ۵۳، خطبهی ۱۰۸، ۱۹۲، حکمت ۲۵۵، ۲۳۲.

گلشن چهارم: سیاست علوی

اصلاحات از دیدگاه امام علی (ع)

پیش زمینه ی اصلاحات

در طول تاریخ اسلام، جریان های اصلاح طلب فکری و اجتماعی فراوانی بوده اند که برخی کام یاب و بعضی ناکام شده اند؛ برای نمونه، می توان به نهضت اصلاح فکری غزالی، نهضت های اجتماعی علویان، سرداران (شیخ خلیفه و شیخ حسن)، نهضت فکری و اجتماعی اخوان الصفا، اخبار گری استرآبادی و نهضت های فکری معتزلی و اشعری که به جریان های اجتماعی بدل شد، نهضت بیدارگری سید جمال الدین و شیخ محمد عبده و رشید رضا، جنبش مشروطیت، نهضت تنباکو، نهضت شیخ محمد حسین کاشف الغطا، سید عبدالحسین شرف الدین، سید محمدامین و از همه مهم تر، نهضت امام خمینی (ره) اشاره کرد. تاریخ شاهد نهضت های اصلاح نما و مفسدانه نیز بوده است؛ برای نمونه، می توان به جنبش بابک خرم دین و نهضت وهابیت محمد بن عبد الوهاب که با قتل و غارت مردم بی گناه همراه بود؛ اصلاحات ارضی و انقلاب سفید پهلوی دوم، اصلاح طلبی بوریس یلتسین با حمله های

ناجوان مردانه به مردم مظلوم چچن؛ اصلاحات میرزا ملکم خان در ایران و سر سید احمدخان هندی در هندوستان با غرب زدگی مطلق، اشاره کرد. در ایران، در چند سال اخیر، مقوله‌ی اصلاحات و اصلاح طلبی از زبان روشن فکران و فرهیختگان جامعه مطرح شده است که در واقع، برخی از آن‌ها اصلاح طلبی ارتجاع گرا را دنبال می‌کنند و خواهان تغییرات اساسی جامعه و حرکت به دوران غرب زدگی شاهنشاهی‌اند و عده‌ای اصلاح طلبان منفعت گرا و غایت‌اندیش که در صدد به دست آوردن اعتبارات مردمی‌اند؛ ولی چندان از اصلاحات راهبردی و کاربردی اطلاعی ندارند و دسته‌ی سوم اصلاح طلبان واقع‌گرایند که دل‌سوزانه در صدد حل مشکلات و مفسدات اجتماعی‌اند و اشتباهات در طول زمان را بر اثر غفلت‌ها، سوء مدیریت‌ها و سوء تدبیرها گوشزد می‌کنند و خواهان اصلاحات اقتصادی، قضایی، اداری و امنیتی‌اند.

چیستی اصلاح طلبی

اصلاح در لغت به معنای سامان بخشیدن و نقطه‌ی مقابل فساد به معنای نا به سامانی ایجاد کردن است. اصلاح و افساد از واژه‌های زوج متضادی است که در قرآن به کار رفته است. متعلق اصلاح در قرآن، رابطه‌ی میان دو فرد (اصلاح ذات‌البین)، محیط خانوادگی و محیط اجتماعی است: اصلاحات درباره‌ی یتیمان «از تو درباره‌ی یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید (مانعی ندارد). آن‌ها برادر شما هستند، خداوند مفسدان را از مصلحان باز می‌شناسد» [۱]. اصلاحات در زمین: «... و در زمین بعد از آن که اصلاح شده است، فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید». [۲] «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید؛ زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است». [۳] اصلاحات با تمسک به کتاب و عبادت: «و آن‌ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند، و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند گرفت)؛ زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد». [۴] منافقان و اصلاحات مفسدانه: «و هنگامی که به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما فقط اصلاح کننده‌ایم، آگاه باشید اینان همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند». [۵] بهبود خواهی یا اصلاح طلبی (reformism)، در اصلاحات علوم سیاسی جدید، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش‌های ملایم و بدون شتاب است؛ بدین معنا که اندیشه‌ی قهر انقلابی را کنار گذاشته و خواستار دگرگونی آرام آرام نهادهای اجتماعی از راه‌های دموکراتیک شده است. حزب کارگر انگلستان یا حزب سوسیالیست آلمان همین شیوه را پذیرفته‌اند. بهبود خواهی، از نظر کلی، در برابر ارتجاع و محافظه‌کاری از سویی، و انقلاب‌خواهی از سوی دیگر قرار می‌گیرد. [۶] اصلاح دینی، جنبش مذهبی در اروپای غربی در قرن شانزدهم به عنوان نهضتی برای اصلاح مذهب کاتولیک شروع شد و به نهضت پروتستان انجامید. [۷] انقلاب‌خواهی (revolutionism) هر گونه کردار، روش، نظریه یا نگره‌ای است که خواهان و پشتیبان تغییر اساسی و کامل در وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی باشد. انقلاب خواهان ضد ارتجاع‌اند؛ هم‌چنین بهبودخواهان را به سازش‌کاران با نظام موجود و سستی در عمل متهم می‌کنند؛ [۸] بنابراین، انقلاب عبارت است از تغییر ناگهانی که در هر نظم اجتماعی، نهادی و سیاسی مستقر، تحت تأثیر نیروهای معمولاً متشکل و برتر از نیروهای حافظ نظم موجود، نه در جهت جا به جایی افراد، بلکه برای ایجاد نظام جدید به وقوع می‌پیوندد. [۹] ارتجاع یا گذشته‌گرایی، در لغت، به معنای بازگشت است و از این رو می‌توان آن را گذشته‌پرستی و گذشته‌خواهی نیز نامید. این اصطلاح، نامی است یا صنعتی برای کسان، گروه‌ها، حزب‌ها، حکومت‌ها یا طبقه‌هایی که مخالف هر گونه دگرگونی در روابط و بنیاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی هستند و یا خواستار خنثا شدن بعضی دگرگونی‌ها و بازگشت به گذشته‌اند. ارتجاع و پیشرفت خواهی در هر جامعه نسبی است و وابسته به مرحله و وضع تاریخ آن جامعه است؛ [۱۰] به عبارت دیگر، ارتجاع و واپس‌گرایی، دفاع از نظام کهنه و فرسوده و رو به زوال و مخالف با پیشرفت، و ترقی اجتماعی و نوآوری است؛ همراه با آیینی در تفکر که گرایش به گذشته دارد و خواستار احیای آن

است. [۱۱] در برابر ارتجاع یا گذشته گرایی، محافظه کاری، بهبود خواهی و انقلاب خواهی قرار می گیرد. [۱۲] محافظه کاری (Conservatism) مجموعه ای از اندیشه ها و نگرش های سیاسی است که نهادهای کهن و ریشه دار را از آن چه نو و نیازموده است، ارزش مندتر می شمرد. از این رو، محافظه کاری بر اهمیت قانون و نظم، پیوستگی، سنت، احتیاط و نوآوری و اهمیت فرا داده های اجتماعی تکیه می کند و منکر امان نابودی مطلق بشر از روی زمین است؛ زیرا ذات بشری را ناقص می داند. محافظه کاری در سنت سیاسی انگلستان پایگاه قوی و مشخصی دارد. [۱۳] مردم باوری (Populism)، بزرگداشت مفهوم مردم یا خلق است تا حد مفهومی مقدس و باور به این که هدف های سیاسی را باید به خواست و نیروی مردم، جدا از حزب ها و نهادهای موجود پیش برد. مردم باورها خواست مردم را عین حق و اخلاق می دانند و این خواست را برتر از همه ی سنجه ها و ساز و کارها (مکانیسم ها) اجتماعی می شناسند و بر آنند که می باید میان مردم و حکومت رابطه ی مستقیم وجود داشته باشد. [۱۴] تا این جا روشن شد که نخست: اصلاحات در علوم سیاسی تنها به عرصه ی اجتماعات راه پیدا می کند و امور فردی و معنوی را شامل نمی شود. دوم، تعریف اصلاحات در علوم سیاسی معاصر با تعریف اصطلاحی قرآنی تفاوت دارد. در قرآن، اصلاح در مقابل افساد به کار می رود؛ یعنی سامان بخشیدن و حرکت کردن در مسیر هدف صحیح؛ در مقابل نا به سامانی و در مسیر انحراف و اعوجاج. اما در اصطلاح علوم سیاسی، اصلاحات به معنای تغییرات تدریجی و بدون شتاب با روش های ملایم، ولی انقلاب به معنای تغییرات دفعی و زیر بنایی با روش قهرآمیز یا مسالمت آمیز و بدون خونریزی و توسل به اسلحه است. انقلابی کسی است که با نظم مستقر مخالف است و قوانین و مقررات حاکم را برحق و مشروع نمی داند و در صدد درهم شکستن نظام قانونی است و در صورت لزوم، می خواهد نظام و حقانیت جدیدی را جانشین نظام موجود کند. این امر نه از طریق انفرادی، بلکه با بسیج همه ی مردم امکان پذیر است. [۱۵] گرچه در اصلاحات، تغییر زندگی اجتماعی با روش ملایم و مسالمت آمیز قید شده است، ولی در این که آیا اصلاحات در صدد تغییرات مبنایی و بنیادی و زیر بنایی است یا این که تحولات رو بنایی و سطحی را در نظر دارد، در تعاریف، اختلاف دیده می شود. برخی از اصلاح طلبان خواهان تغییرات زیربنایی هستند؛ یعنی در این هدف با انقلابیون، تمایزی ندارند ولی تنها در روش جدا می شوند و روش تدریجی و مسالمت آمیز را بر روش دفعی و قهرآمیز ترجیح می دهند و عده ای نیز طالب تغییرات سطحی و روبنایی هستند. هربرت مارکوزه، نماینده ی فکری سوسیالیسم انقلابی و کارل پوپر، نماینده ی اصلاح اجتماعی هستند و سال ها است که این دو نظریه ی اجتماعی در تضاد جدی به سر می برند و ظاهراً تضاد آن ها در روش تغییرات نمایان تر است تا در هدف از تغییرات. عصر حاضر در امر اصلاحات با پرسش های متعددی روبه روست. در درس آموزی از مکتب امیرالمؤمنین به ناچار باید به این پرسش ها دقت عمیقی بکنیم؛ برای نمونه، می توان پرسش های ذیل را مطرح ساخت: آیا از منظر امام علی (ع)، اصلاح گرایی در مقابل انقلاب گرایی قرار می گیرد؟ آیا حضرت امیرالمؤمنین (ع) اصولاً به تغییرات اجتماعی معتقد بوده است یا ترقی اجتماعی و نوآوری را بر نمی تابید؟ در تغییرات اجتماعی چه هدفی را دنبال می نمود؟ روش مسالمت آمیز را به کار می گرفت یا از روش قهرآمیز نیز بهره می برد؟ چه شرایطی را برای اصلاحات در عرصه ی اجتماع لازم می دانست؟ آیا اصلاحات را تنها در عرصه ی اجتماعات می پذیرد یا امور فردی و اخلاقی و معنوی را نیز نیازمند اصلاحات می داند؟ دایره ی اصلاحات اجتماعی از دیدگاه امام علی (ع) کدام است؟ آیا اصلاحات فرهنگی را مقدم می داند یا اصلاحات اقتصادی و سیاسی را؟ متولی اصلاحات چه کسی است؛ دولت یا ملت؟ آیا حضرت علی (ع) اصلاحات قانون را نیز می پذیرد یا تنها اصلاحات را در عرصه ی اجرایات و مجریان مطرح می کند؟ اصلاح گران واقعی همواره علی (ع) را در جای جای عرصه های سیاسی، الگوی خویش قرار می دهند؛ چرا که حکومت پنج ساله ی امیرمؤمنان، با تمام فرازاها و نشیب های خود، بهترین الگو برای زمام داران نظام اسلامی است؛ نظامی که هدف غایی خویش را حاکمیت دین در تمام شئون سیاسی و اجتماعی می داند.

در شرایطی که جامعه گرفتار اختلال و ناموزونی و بی‌نظمی اجتماعی قرار گیرد، مصالحان اجتماعی جهت فساد زدایی و اصلاح طلبی بر می‌خیزند؛ امّا وظیفه‌ی داعیان اصلاح‌گری چیست و چه باید بکنند؟ درس‌ها و آموزه‌های امیرمؤمنان به شرح ذیل ارایه می‌گردد: ۱. جدا کردن فساد از اصلاح اصلاح‌گرایان باید توجه داشته باشند، فساد و اصلاح جمع ناپذیرند. و آنان که در صدد اصلاح جامعه هستند، نباید در زوایایی از برنامه‌ها و مراحل اجرایی فساد اندیشی کنند که «لا صلاح مع افساد» [۱۶]. ۲. مشورت با مشاوران امین در اصلاحات فردی و اجتماعی باید با مشاوران امین مشورت کرد. «صلاح الرأی بنصح المستشير» [۱۷] البته از میان مشاوران امین، مشورت با دانشمندان در امر اصلاحات اولویت دارد. حضرت علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: با دانشمندان زیاد به گفت و گو بنشین و با حکما و اندیشمندان نیز بسیار به بحث پرداز. این گفت و گو و بحث‌ها باید درباره‌ی اموری باشد که به وسیله‌ی آن وضع کشور را اصلاح می‌کند [۱۸]. ۳. اصلاح فردی مصلحان اجتماعی قبل از هر چیز باید به فکر اصلاح فردی خویش باشند؛ زیرا کسی که از اصلاح نفس خویش ناتوان باشد، از اصلاح امور اجتماعی ناتوان‌تر است؛ «أَعَجَزُ النَّاسُ مَنْ عَجَزَ عَنِ اضِلَاحِ نَفْسِهِ» و «كَيْفَ يَصْلَحُ غَيْرُهُ مَنْ لَا يَصْلَحُ نَفْسُهُ». حضرت علی (ع) در کنار توصیه به اصلاح فردی، راه کارها و موانع این ارزش انسانی را بیان می‌کند: پرهیز از دنیا‌گرایان: «ينبغي لمن اراد اصلاح نفسه و احراز دينه ان يجتنب مخالطة ابناء الدنيا». هم نشینی و مصاحبت با صاحبان خرد: «اکثر الصواب و الصلاح في صحبة اولى النهي و الالباب». تلاش و مجاهدت: «لا تترك الاجتهاد في اصلاح نفسك فانه لا يعينك الا الجد». کسب علوم اصلاح‌زا: «خير العلم ما اصلحت به رشادك. الزم العلم بك عاد لك على صلاح دينك و ابان لك عن فساد خير العلم باصلاحك». عمل صالح: «خير عملك ما اصلحت به يومك و شره ما استفسدت به قومك». زهد و پرهیز از مطامع دنیوی و غفلت از خدا: «الزهد مفتاح الصلاح». صداقت: «من صدق اصلح ديانته». تعقل و ورزی: «بالعقل صلاح كل امر». ۴. اصلاح نیت‌ها مفسد و کمبودهای اجتماعی به نوع رفتار و اعمال افراد جامعه بر می‌گردد. بر این اساس اصلاح جامعه به اصلاح وضعیت نفسانی و روانی و اخلاقی افراد جامعه بستگی دارد. و این نوع اصلاحات نیز با تصحیح نیت‌ها و انگیزه‌ها تحقق پذیر است. امام مصلحان در این زمینه می‌فرماید: «و اگر مردم آن‌گاه که بلاها نازل می‌شود و نعمت‌ها را از آن‌ها سلب می‌کند، با صدق نیت در پیش‌گاه خداوند تضرع کنند و با قلب‌های پرمحبت نسبت به پروردگار از او درخواست (عفو و کمک) نمایند، مسلماً آن‌چه از دستشان رفته است باز خواهد گشت و هر مفسده‌ای را برایشان اصلاح خواهد نمود». [۱۹] ۵. تقدیم اصلاح دینی و معنوی اصلاح دینی و معنوی نیز نزد امیرمؤمنان از اولویت بیش‌تری برخوردار است. حضرت در این باره می‌فرماید: «مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی‌کنند مگر این که خداوند آنان را دچار امری زیان‌بارتر از آن خواهد کرد». [۲۰] هنگامی که مردم برای اصلاح وضعیت دنیوی و امور جمعی خود، دین و دین‌داری را کنار می‌گذارند و از فضایل معنوی فاصله می‌گیرند، به مشکلات و مصایبی افزون‌تر مبتلا می‌شوند. حضرت به مصقله‌ی بن‌هبیره‌ی الشیبانی تأکید می‌کند: «وَلَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ» [۲۱] دنیای خود را با نابودی دینت آباد مکن. مولای متقیان در جریان اصلاح معنوی و دینی، بشریت سنتی و مدرن را به تقوای الهی توصیه می‌کند و تقوا و ترس از خدا را داروی بیماری‌های قلوب، بینایی دل‌ها، شفای آلام جسمانی و صلاح و مرحم زخم‌های جان‌ها معرفی می‌نماید. [۲۲] و نیز می‌فرماید: کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد نمود و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند، خدا امر دنیایش را اصلاح خواهد کرد و کسی که از درون جانش واعظی داشته باشد، خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد» [۲۳]. حضرت از بین بردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد را از مصادیق بارز فساد می‌داند. [۲۴] و از سخنان و کردارهایی که باعث فساد دین و آخرتند، پرهیز می‌دهد. [۲۵] بر این اساس، اجتهاد و تلاش را در اصلاح معاد توصیه می‌کند [۲۶] و اطاعت الهی را کلید تمام گره‌ها و صلاح تمام فسادها معرفی می‌نماید. [۲۷] ۶. اصلاح فرهنگی با امر به معروف و نهی از منکر حضرت علی (ع) به اصلاح فرهنگی

توده‌ی مردم نیز تأکید می‌ورزد و روش این نوع اصلاح را امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌کند و می‌فرماید: خداوند، ایمان را به خاطر تطهیر دل از شرک واجب فرمود. امر به معروف را به خاطر اصلاح توده‌ی مردم و نهی از منکر را برای بازداشتن بی‌خردان لازم شمرد. [۲۸] حضرت تلاش در اصلاح جمهور را کمال سعادت جامعه معرفی می‌کند [۲۹] و نیازمندی مردم به اصلاح گران فرهنگی را بیش از طلا و نقره می‌داند. [۳۰] امیر مؤمنان به مردم هشدار می‌دهد که با مفاسد آشکار شده نمی‌توان به دار قدس و جوار رحمت الهی دست یافت. هیئات که خدای را دربارهی بهشت جاویدانش نمی‌توان فریفت و جز با اطاعتش نمی‌توان رضایتش را به دست آورد. نفرین خدا بر آنان باد که امر به معروف می‌کنند و خود آن را ترک می‌نمایند و نهی از منکر می‌کنند و خود مرتکب آن می‌شوند. [۳۱] ۷. اصلاح همراه با عفو و مدارا حضرت علی (ع)، اصلاح همراه با عفو و مدارا را از وظایف حکومت می‌داند و حق مردم نیازمند می‌داند که حاکمان به صلاح آنان رسیدگی کنند. امام (ع) می‌فرماید: هر یک از نیازمندان به مقدار اصلاح کارشان بر والی حق دارند و هرگز والی از ادای آن‌چه خداوند او را ملزم به آن ساخته خارج نخواهد شد جز با اتمام و استعانت از خداوند و مهیا ساختن خود بر ملازمت حق و شکیبایی و استقامت در برابر آن؛ خواه بر او سبک باشد یا سنگین. [۳۲] آن‌گاه که حکومت دست تو است، عفو و مدارا کن تا عاقبت برای تو خوب باشد. هر نعمتی که به تو داد نیکودار و هیچ نعمتی از نعمت‌ها را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمت‌هایی که خدا به تو داده در تو دیده شود. [۳۳] حضرت به بیان عمل کرد خود می‌پردازد و می‌فرماید: من قصدی جز اصلاح تا حد توانایی ندارم و موفقیت من تنها به لطف خدا است و توفیق را جز از خدا نمی‌جویم. بر او توکل کردم و به او باز گشتم. [۳۴] من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند و نه خیانت می‌کنند و نه فساد به راه می‌اندازند. [۳۵] حضرت به حاکمان اسلامی توصیه می‌کند که افراد شایسته را به امور حکومتی بگمارند و برای شناخت آن‌ها می‌فرماید: «بدان افراد شایسته را با آن‌چه خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌سازد می‌توان شناخت». [۳۶] ۸. اصلاح نظام اقتصادی حضرت علی (ع) در فرمایشات خود به اصلاحات اقتصادی تأکید نموده و نقش نظام اقتصادی و روابط مالی و کیفیت اخذ مالیات و خراج از مردم و حد و حدود آن در صلاح و فساد اجتماعی را گوشزد نموده است. امام (ع) در نامه‌اش به مالک اشتر سفارش می‌کند که به عمران و آبادی شهرها، قصبان، روستاها و قریه‌ها پردازد و خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیرد؛ اما به گونه‌ای که صلاح مالیات دهندگان منظور باشد؛ زیرا در بهبودی وضع مالیات و حال مالیات دهندگان، بهبودی حال دیگران نیز نهفته است. و نیز در همین نامه توصیه می‌کند که حقوق کافی به کارمندان پرداخت شود؛ زیرا در اصلاح خویش تقویت و از خیانت بی‌نیاز می‌شوند. در ضمن این کار حجتی در برابر آن‌هایی است که از دستورات سرپیچی می‌کنند و یا در امانت خیانت می‌ورزند. نکته‌ی معنوی که حضرت از آن گزارش می‌دهد این است که فساد در نیت به زوال برکت می‌انجامد. [۳۷] بنا بر این، رابطه‌ی مالی مردم با دولت نقش مهمی در صلاح و فساد جامعه دارد. ۹. اصلاح نظام سیاسی حجم قابل توجهی از فرمایشات حضرت علی (ع) به صلاح و فساد سیاسی اختصاصی دارد. صلاح و فساد رعیت و توده‌ی مردم را به صلاح و فساد والیان و زمامداران مستند می‌سازد. و اینکه به گوهر کلمات آن امام همام گوش فرا دهیم. - رعیت هرگز اصلاح نمی‌شود، جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران و زمامداران اصلاح نمی‌گردند جز با رو به راه بودن رعایا. پس آن‌گاه که رعیت حق حکومت را ادا کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد. [۳۸] حضرت در همین خطبه مردم و حاکمان را به رعایت نصیحت بر یک‌دیگر و اطاعت فرامین الهی سفارش می‌دهد. - حضرت، ملک و سلطنت دنیا را پست و ناچیز می‌شمارد و احیای دین و صلح و مسالمت شهرها و عملی کردن قوانین و مقررات الهی و امنیت انسان‌های ستم‌دیده را وظیفه‌ی مهم حکومت بیان می‌کند. [۳۹] - هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور رعیت به وسیله‌ی آن اصلاح می‌گردد نقص مسکن و نیز سنت و روشی که به سنت‌های گذشته زیان وارد می‌سازد احداث ننما. [۴۰] - از بدترین حالات زمامداران در پیش گاه صالحان این است که گمان برده شود آن‌ها فریفته‌ی تفاخر گشته و

کارشان شکل برتری جویی به خود گرفته است. من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می‌برم. من بِحَمْدِ اللَّهِ چیزی نیستم و اگر (فرضاً) دوست هم می‌داشتم، به خاطر خضوع در برابر ذات و عظمت و کبریای خدا، که از همه کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است، آن را ترک گفتم. [۴۱] - حضرت علی، یکی از فسادهای سیاسی را تفرقه‌ی مسلمانان در امر حق و اتحاد دشمن در باطل و اطاعت دشمن از پیشوای خود و نافرمانی مسلمانان از رهبر خود معرفی می‌کند. [۴۲] - توصیه‌ی حضرت به آزمایش کردن کارمندان و به کار و داشتن آن‌ها از روی میل نه استبداد؛ زیرا به جور و خیانت می‌انجامد. [۴۳]

راه‌ها و روش‌های اصلاحات اجتماعی

امام (ع) راه‌ها و روش‌هایی را برای اجرای اصلاحات در جامعه معرفی می‌نماید. این راه‌ها عبارتند از: نصیحت و ارشاد [۴۴]؛ تغافل و مدارا [۴۵]؛ قهر و غلظت [۴۶]؛ اعتدال و انصاف [۴۷]؛

اصلاحات عملی و نظری امام علی (ع)

برای کشف اصلاحات علوی باید به سیره و کلام امیرالمؤمنین بنگریم تا ساحت‌های مختلف اصلاحات عملی و نظری آن حضرت را کشف نماییم. ۱. یکی از اصلاحات امام علی (ع)، خدمات اجتماعی آن بزرگوار است که برای نمونه می‌توان به موارد ذیل توجه کرد: یک. نیکوکاری، نسبت به فقیران و مستمندان و یتیمان و عطای دست‌رنج خود به ستم‌دیدگان، از شاخص‌ترین خدمات اجتماعی آن حضرت است. دو. درخت‌کاری و کشاورزی و احیای زمین‌ها: مردی گوید: در خدمت امیرالمؤمنین یک وَسَق (حدود ۱۸۰ کیلوگرم) هسته‌ی خرما دیدم. از او حکمت گردآوری این هسته‌های خرما را پرسیدم. آن حضرت فرمود: این‌ها یکصد هزار درخت خرما است؛ اگر خدا بخواهد. آن مرد گوید: حضرت همه‌ی آن‌ها را کاشت و تمام هسته‌ها بدون استثنا روید و همه‌ی آن‌ها را وقف کرد. [۴۸] سه. حفر قنات و تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی و وقف آن برای مستمندان و افراد محتاج. [۴۹] ۲. عبادت و بندگی امام (ع) ریشه‌ی اصلی اصلاحات علوی است که در زندگی ایشان مشهود است. عبادت علوی همانند بندگی غلامان و تاجران نبود؛ بلکه هم‌چون عبادت آزاد مردان بود. فرمود: «الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا - طمعاً فی ثوابک و لکن وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک» [۵۰] در شیفگی علی (ع) به خدایش همین بس که فرمود: اگر مرا با دشمنانت عقاب نمایی و بین من و دوستان و اولیای جدایی افکنی، بر عذاب تو صبر می‌ورزم؛ اما چگونه فراق و جدایی تو را تحمل نمایم؟! [۵۱] امام سجاد (ع) می‌فرماید: چه کسی می‌تواند همانند علی (ع) عبادت کند. [۵۲] ابو الدرداء گوید: شبی، حضرت را دیدم که ناله و اندوه سر می‌دهد و با صدای بلند می‌گرید و خدا را می‌خواند تا آن‌گاه که صدای او خاموش شد. حدس زدم که خواب بر او غلبه کرده است. هنگام نماز صبح، تصمیم گرفتم او را بیدار کنم؛ دیدم چون چوب خشکی بی‌حرکت است؛ با خود گفتم به خدا قسم، علی از دنیا رفته است. به طرف خانه‌ی علی رفتم و در را کوبیدم، فاطمه صدا زد: ابو الدرداء! بر علی (ع) چه گذشت؟ داستان را برای او نقل کردم. فرمود: ابو الدرداء! به خدا قسم، این حالت غشوه‌ی علی است که از خوف خدا پیدا شده است. آبی آوردم و بر صورتش پاشیدم تا به هوش آمد. گریستن مرا نگریست. پرسید: ابو الدرداء چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: از حالتی که بر سر خود آورده‌ای می‌گیرم. حضرت فرمود: چگونه چنین نکنم، در حالی که روز قیامت مرا در مقابل محکمه‌ی الهی صدا می‌زنند. ملایکه‌ی غضب الهی در آن روز مرا در بر می‌گیرند و مأموران جهنم مرا با خشم می‌رانند و دوستانم از من دوری می‌جویند؟! ابو الدرداء گوید: به خدا قسم! حالت عبادت و خشیت را در احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جز امیرالمؤمنین (ع) ندیدم. [۵۳] ۳. اصلاحات اعتقادی و معرفتی، سومین نوع از اصلاحات علوی است که توسط حضرت علی (ع) انجام گرفت.

روزی مرد اعرابی در جنگ جمل از معنای وحدت الهی پرسش کرد. امام فرمود: ای اعرابی! اعتقاد به این که خداوند واحد است، چهار معنا می‌تواند داشته باشد؛ دو معنای آن بر خداوند، قابل صدق نیست و دو معنای دیگر آن، بر حق تعالی صادق است. اما آن دو معنایی که بر خداوند صدق نمی‌کند، عبارت است از: - واحد عددی: زیرا خداوند آن واحدی نیست که دومی داشته باشد (یا بتوان دومی برای او فرض کرد) و در مقوله‌ی اعداد قرار گیرد. آیا توجه نمی‌کنی که هر کسی بگوید خداوند سومی سه‌تاست کافر شده است؟ - وحدت نوعی: معنای دیگر از واحد، واحد نوعی از جنس و سنخ انسان‌ها است که به کارگیری آن، بر خداوند جایز نیست؛ زیرا نوعی تشبیه است و خداوند منزله از آن است که با مخلوقات خویش شباهت داشته باشد. اما دو معنایی که قابل صدق بر خداوند است، یکی آن است که گفته شود مراد از واحد این است که خداوند در امور مشابه، شبیه و نظیری ندارد و معنای دیگر یگانگی خداوند این است که حق تعالی در وجود، عقل و وهم تقسیم‌پذیر نیست. [۵۴] امام (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «الْأَحَدُ لَا بِنَاوِيلٍ عَدَدٍ» [۵۵]؛ احد بودن خداوند داخل اعداد نیست؛ وحدت او وحدت عددی نیست. «لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ» [۵۶] «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ» [۵۷] «بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَمْ شَبَّهْ لَهُ» [۵۸] یعنی هیچ گونه همانندی، مماثلت، مشابهت و مجانست با سایر موجودات و مخلوقات ندارد. «یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسه مخلوقات و جلّ عن ملائمه کیفیاته» [۵۹] ای کسی که به ذاتش، تنها ذاتش دلالت دارد و از مجانست و مشابهت با مخلوقاتش منزله است و از هم‌راهی کیفیات دور است. امام (ع) در وصف خداوند فرمود: «قَرَبَ فَنَائِي وَعَلَا فَدْنَا وَظَهَرَ قَبْطُنٌ وَبَطْنٌ فَعَلَنَ وَدَانَ وَ لَمْ يُدَنَّ» [۶۰]؛ نزدیک است و در عین حال دور، بلند مرتبه است و در عین حال نزدیک، آشکار است و پنهان، و پنهان است و آشکار. و نیز می‌فرماید: «پروردگارم به امتداد و مکان، یا جنبش و سکون، یا قیام به نحو برخاستن، یا به آمد و رفت توصیف نشود. او خود به لطافت، لطف بخشیده است؛ بنابراین به لطف موصوف نشود؛ چنان که عظمت عظیم به اوست؛ پس به عظمت توصیف نمی‌شود و بزرگی هر بزرگی به اوست؛ پس خود به بزرگی منسوب نشود. جلالت هر جلیل از اوست؛ پس به غلظت و درشتی توصیف نشود. رأفت موجود در هر دل‌سوزی، از اوست؛ پس خود به رقت و تأثر موصوف نشود. او مؤمن است اما نه به واسطه‌ی عبادت. آگاه است، اما نه با پی‌گیری و تلاش و تجسس. گوینده است، اما نه با لفظ. در اشیا است، بدون آمیختگی. و خارج از چیزهاست، بدون جدایی و گسستگی. فراتر از هر چیزی است؛ پس نتوان گفت چیزی بر فراز اوست. درون هر چیز است، نه چون چیزی در ظرفی و بیرون هر چیز است، نه مانند چیزی که خارج از دیگری باشد». [۶۱] «اوست که با سلطنت و عظمتش بر موجودات ظهور و غلبه دارد و با علم و دانشش در بطن آن‌ها نفوذ دارد». [۶۲] «اول است و او را آغازی نیست و بقای او سپری ناشدنی است. . . . پیداست و نگویند از چه عیان است و نهان است و نگویند در چه پنهان است». [۶۳] «گفته‌ی ما که إنا لله - ما از خداییم - اقرار ماست به بندگی و گفته‌ی ما که إنا إليه راجعون - به سوی او باز می‌گردیم - اقرار است به تباهی و ناپایندگی». [۶۴] بنابراین، نزدیکی خداوند بدون پیوستگی، دوری او بدون جدایی، وحدتش بدون عدد، علمش بی‌حد، معلومیتش بی‌اکتناه و شناخت‌پذیری او بدون محسوس و موهوم بودن است. [۶۵] معیت او بدون هم‌مکانی، غیریتش بدون جدایی، فاعلیتش بدون حرکت و ابزار، آفرینش جهانش بدون اندیشه، اراده‌اش بدون همت و حرکت نفس، رحمتش بدون اتصاف به دل‌سوزی، وجودش بدون حرکت و سکون، عزتش بدون ذلت است. [۶۶] شایان ذکر است که امام (ع) گرچه از محدودیت دستگاه‌های ادراکی بشر نسبت به خداشناسی خبر می‌دهد و می‌فرماید: حواس به او نتواند رسید و او را با مردمان نتوان سنجد [۶۷] و وهم آدمی توان دریافت او را ندارد [۶۸] و وهم‌ها بدو احاطه ندارند بلکه برای آن‌ها در دیگر آفریده‌ها جلوه می‌کند. [۶۹] لیکن در خطبه‌ها و کلمات و حکمت‌های ارزش‌مندی به انواع شیوه‌های معرفت خداوند تمسک می‌جوید. از معرفت آفاقی بهره می‌گیرد و می‌فرماید: «الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ» [۷۰] یعنی آن که مخلوقاتش بر وجودش دلالت کنند. «و ظَهَرَتْ فِي الْيَدَائِعِ الَّتِي أَخَذَتْهَا آثَارُ صِفَتِهِ وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ فَصَيَّرَ كُلَّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ» [۷۱] یعنی هر چه آفریده او را برهانی است بر قدرت و حکمت او،

نشانی بر تدبیر او، پس آن چه آفریده است، حجت و دلیل بر اوست. امام (ع) برای اثبات نظم و اتقان صنع و حکمت الهی به خلقت آسمان‌ها، زمین، مورچه، طاووس، خفاش و سایر مخلوقات تمسک می‌جوید. [۷۲] شیوه‌ی دیگر خداشناسی امام (ع)، معرفت نفس است و می‌فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ [۷۳] آن که خود را شناخت، خدایش را شناخت. شیوه‌ی سوم امام (ع) در خداشناسی، شیوه‌ی صدیقین است که معرفت ذات حق با ذات او به گونه‌ی شهود یا تأمل در وجود و به دنبال آن شناخت ممکنات است. همان گونه که می‌فرماید: «یامن دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسۀ مخلوقات». [۷۴] امام (ع) به شدت با تشبیه‌گرایی، تجسیم‌گرایی، توصیف حق تعالی به داشتن مکان و حرکت، قابلیت رؤیت، تعطیل‌گرایی مخالفت نموده [۷۵] و شیوه‌های فوق را جای‌گزین می‌نماید. بحث دیگری که در زمان امام (ع) رواج داشت، مسئله‌ی قضا و قدر بود. روزی پیرمردی در بازگشت از جنگ صفین، به حضرت علی (ع) خطاب کرد: یا امیرالمؤمنین! ما را خبر ده که آیا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهی بود؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و روح را بیافرید، هیچ گامی ننهادیم، مگر به قضا و قدر الهی. پیرمرد گفت: مگر این رنج‌ها را خدای در حساب داشته باشد که هیچ مزدی در این رنج‌ها نیافتیم. امام فرمود: ای مرد! چنین سخنی مگوی؛ بلکه شما را پاداشی بزرگ است، هم در رفتن به شام و هم در بازگشت و هنگام برگشتن. و در هیچ حال، مضطر نبودید و به اکراهتان نبردند. پیرمرد پرسید: چگونه مضطر نبودیم که قضا و قدر ما را به جبر می‌برد؟ امام (ع) فرمود: این چه سخنی است؟ پنداشتی قضای لازم و قدر حتم (بدون اختیار و سبب است) که اگر چنین می‌بود، ثواب و عقاب و وعده و وعید باطل می‌شد و امر و نهی نمی‌کردند و خداوند متعال هیچ گناه‌کاری را ملامت نمی‌فرمود و هیچ نیکوکاری را ستایش نمی‌کرد و نیکوکار به مدح کردن اولی نبود از بد کار، و بد کار به نکوهش اولی نبود از نیکوکار. این سخن بت پرستان است و لشکریان شیطان و گواهان دروغ‌گوی و کوردلانی که راه صواب نشناسند. آنان قدریه‌ی این امت‌اند و مجوس آن‌ها. خدا به کار نیک امر کرد و مختار فرمود و از کار زشت نهی کرد و بیم داد. تکلیف آسان کرد و هر کس فرمان برد، مجبور نبود. پیغمبران را بی‌فایده نفرستاد و آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است بیهوده نیافرید. این گمان کسانی است که کافر شدند؛ وای به حال کافران از آتش! پیرمرد پرسید: پس آن قضا و قدر که ما بی آن دو سیر نکردیم چیست؟ فرمود: آن خداست و حکم وی و این آیه را خواند «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» [۷۶] عقیده‌ی دیگری که امام (ع) به اصلاح آن پرداخت و مردم را از حقیقت آن آشکار ساخت، مسئله‌ی مرگ‌باوری است. امیرالمؤمنین، سیمای مرگ را به زیبایی توصیف کرد و سیر صعودی و تکاملی خواند. و این توانایی علی (ع) زاییده‌ی معرفت شهودی او به حقیقت معاد بود؛ همان گونه که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»؛ اگر پرده کنار رود، بر یقین من نمی‌افزاید. حضرت مرگ را آغاز سفر اخروی بیان می‌کند و مردم را به این حرکت آغازین هشدار می‌دهد و همواره آن‌ها را متذکر می‌شود که توشه‌ی آخرت کم است و راه طولانی و سفر دور. پس ایمان و عمل صالح و تقوای الهی پیشه کنید که زاد و توشه‌ی آخرت شماست. حضرت تعجب می‌کند که چگونه مردم، مرگ را فراموش می‌کنند در حالی که مردگان را می‌بینند. [۷۷] نبوت و پیامبر شناسی نیز از مباحث مهم اعتقادی است که امیر کلام بدان پرداخته است و نگارنده در بحث قلمرو دین در سنت علوی آن را تبیین نموده است. ۴. عدالت خواهی و حق طلبی و امر به معروف و نهی از منکر، تأکید بر اخلاقی زیستن مردم و اصرار بر اصول اخلاقی مانند برابری همگان در برابر حکومت و قوانین، پرهیز از ستم‌گری، صداقت، پایبندی به عهد و پیمان، هدف‌خواهی، هم‌آهنگی وسیله و هدف از شیوه‌ها و رفتارهای اصلاح‌طلبی امام علی (ع) است که در سرتاسر کتاب جامعه‌ی علوی بدان پرداخته‌ایم و از تکرار آن صرف نظر می‌کنیم.

مدیریت زمامداران از منظر علی (ع)

مدیریت زمامداران از منظر علی (ع)

یکی از پر حکمت‌ترین نامه‌های امام علی (ع) که در بردارنده‌ی جامع‌ترین دستور و آیین‌نامه برای جهان‌داری، سیاست، مدیریت و اصول اساسی حاکم و حاکمیت اسلامی است، نامه‌ی حضرت به مالک بن حارث اشتر نخعی است [۷۸]، آن‌گاه که تصدی و حاکمیت مصر را بدو سپرد. نگارنده، در صدد است تا سیمایی خلاصه گونه از این اساس‌نامه‌ی مهم را برای خوانندگان عزیز نمایان سازد. نکته‌ی زیبای اخلاقی در این نامه این است که حضرت خود را عبدالله و امیرالمؤمنین لقب می‌دهد. یعنی کسی که حاکم و والی مؤمنان است بنده‌ی خداست. و بر اهل سلوک پنهان نیست که توجه به بندگی، انسان را از طغیان و ستم‌گری می‌رهاند. قبل از ورود به محتوای نامه، توجه خوانندگان، به نکات ذیل لازم است: سیاست و مدیریت از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان‌های پیشین و پسین است که در اهداف عالی مادی و معنوی انسان تأثیر به‌سزایی دارند. بر این اساس، عالمان اسلامی در فلسفه، فقه و اخلاق به مباحث مربوط به سیاست مُیْدُن و حکمت عملی پرداخته‌اند و علاوه بر گزاره‌های اعتقادی - عبادی به گزاره‌های معاملاتی اعم از عقود و ایقاعات و گزاره‌های سیاسی نیز اشتغال داشته‌اند. کتاب‌های فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ماوردی مانند السیاسة المدنیة، آراء اهل المدینة الفاضلة، اخلاق ناصری، احکام السلطانیة و صدها کتاب دیگر نیز در این راستا نگاشته شده است. کتاب و سنت که دو منبع مهم اسلام به شمار می‌روند و در جهت هدایت انسان‌ها نازل و صادر شده‌اند، در بردارنده‌ی پاره‌ای از مسایل مهم سیاسی و مدیریتی هستند ولی بی‌شک باید عقل و تجربه را نیز در فهم این آموزه‌ها و کشف نیازها در منطقه الفراغ به کار گرفت. دستوراتی که امیرالمؤمنین در این فرمان ارزشمند مقرر ساخته است، به همه‌ی انسان‌ها ناظر است و ملیت، نژاد، رنگ، صنف و مانند این‌ها در دستورات این فرمان نقشی ندارند. دلیل بر این ادعا این است که امام در نامه به مالک اشتر از واژه‌های ناس، رعیت، نظیر لک فی الخلق، عامه، کُل امری عباد الله که دلالت بر عموم مردم و انسان‌ها دارند، استفاده می‌کند؛ پس همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی جوامع و در همه‌ی اعصار و مکان‌ها و قرون مشمول این فرمان مبارک هستند. در فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر، اهداف، احکام، اخلاق، روش‌های مدیریتی و ویژگی‌های سلبی و اثباتی حاکم و کارگزاران بیان شده است. نکته‌ی آموزنده‌ی مهم در این نامه این است که امام، نامه‌ی شریف را از توصیه به تقوای الهی و تقوای سیاسی که از مصادیق بارز نظارت درونی است، شروع می‌کند؛ زیرا اگر نظارت درونی مفقود گردد، نظارت بیرونی نیز کارگر نیفتد. و اینک گزارش توصیف گونه از این فرمان الهی را برای خوانندگان عزیز بیان می‌کنیم.

اهداف اساسی حکومت

حضرت در طلّیعه‌ی نامه چهار هدف ذیل را به عنوان اهداف اساسی حکومت ذکر می‌کند: تأمین بودجه‌ها از طریق مالیات جهت مصرف عمومی؛ مقابله با دشمنان و فتنه‌گران؛ سامان دادن به ملت و مردم سرزمین؛ عمران و آبادانی شهرها در عرصه‌ها و نیازهای مختلف.

تعهدات درونی حاکمان

حضرت، مسؤولان جامعه‌ی اسلامی را به توصیه‌های اخلاقی و نظارت‌های درونی هشدار می‌دهد و از خطرهای نفس پرهیز می‌دارد که کلید نگه‌داری انسان از انحراف‌ها، فضایل اخلاقی است. آن توصیه‌ها عبارتند از: ۱. تقوا و پرهیزکاری و تسلیم در برابر اوامر و نواهی خداوند و پیروی از قرآن که تنها راه خوش‌بختی، اطاعت خداوند و عامل مهم بدبختی، گناه و سرکشی است. ۲. یاری کردن خداوند با دست و زبان و قلب، چرا که خداوند یاری‌کننده‌ی کسی است که به یاری حق بشتابد. ۳. بیداری و هشیاری از فتنه‌های نفس اماره و شهوات نفسانی. ۴. توجه به تغییر و تحوّل در زمین و حکومت و این که اشخاص همواره حاکم بر زمین نیستند.

معیار قرار دادن مردم در داوری

حضرت به مالک خطاب می کند: «مردم بدان گونه بر تو می نگرند، که تو نسبت به دولت های پیشین». یعنی مردم نسبت به حکومت و حاکمیت تو داوری خواهند کرد و خداوند، این گفته ها را بر زبان بندگانش جاری ساخته است و با این داوری های مردم می توان انسان های صالح را شناخت. حال که چنین است پس به جای ذخیره ی مال و کسب عنوان، در ذخیره ی عمل صالح کوشا باش و زمام هوای نفس را به دست گیر و بر حرص خویش مسلط باش و از حرام ها خودداری کن؛ خلاصه ی سخن این که درس امیرمؤمنان این است که حاکمان با توجه به تغییر حکومت ها و حاکمان و تحوّل سرزمین ها، داوری مردم، باید عمل صالح و مبارزه با هوای نفس و دوری از محرّمات را پیشه ی خود سازند و نسبت به مردم و رعیت با مهر و محبت رفتار کنند و نسبت به آنها درنده و خون خوار نباشند و این رابطه ی عاطفی را باید نسبت به مسلمانان و غیر مسلمانان رعایت کنند؛ زیرا انسان ها از حیث انسان بودن از حقوق و ارزش های ویژه ای برخوردارند. ضرورت رابطه ی عاطفی حکم می کند که نسبت به انسان ها عفو و گذشت داشت؛ زیرا آنها نیز مانند حاکمان گرفتار لغزش می شوند. امام در ذیل این بخش از نامه تصریح می کند که خلاف این توصیه عمل کردن، اعلام جنگ با خداست. و مالک را به این نکته آگاه می سازد که اگر تو مافوق مردم هستی، امام تو نیز مافوق تو است و خداوند نیز مافوق امام تو. پس از عفو پشیمان مشو و نسبت به مجازات کاری که راه حل دارد، شتاب مکن. و مگو من فرمانروایم و هر آنچه بگویم آن کنند؛ زیرا این پندار، قلب انسان را تباه و ایمان را ضعیف می سازد و آدمی را به پرت گاه سقوط می کشاند. امام علی (ع) علاوه بر بیان آسیب های رذایل اخلاقی، به درمان دردها نیز اشاره می کند و می فرماید: هرگاه در سایه ی حکومت، گرفتار کبر و عجب شدی، به عظمت مُلک خدا بنگر و عجز خود را یاد کن که منشأ کاهش غرور و خودبینی می شود. انسان گرفتار بزرگ بینی به رقابت خدا برخاسته و در جبروت به دو تشبیه ساخته است و البته خداوند، هر جبار و مستکبری را خوار و ذلیل خواهد کرد. بی انصافی و حق کشی که ظلم بزرگی است، محاربه با خدا بوده و مایه ی بدفرجامی آدمی است. البته راه توبه برای حاکمان منحرف باز است که در غیر این صورت، ظلم، عامل زوال نعمت است و خدا در کنار مظلوم، مقابل ستمگران خواهد ایستاد. پس باید حاکمان سه عنصر حق، عدالت و رضایت مردم را پیشه ی خود سازند؛ به ویژه رضایت عامه و توده ی مردم از رضایت خواص مهم تر است؛ زیرا خواص افراد پرخرج، گریزان از عدل و انصاف، طماع، پرچانه، ناسپاس، عذر ناپذیر، ناملایم و عجول اند ولی عامه ی مردم، قانع، کم توقع، همدم دولت، تشنه ی عدالت و انصاف، سپاس گر، عذر پذیر، متحمل و صبورند. پس ای مالک از عیب جویی مردم پرهیز و پرده پوشی کن؛ اسرار دیگران را بپوشان و در تصدیق سخن چین شتاب مکن و از انتقام جویی و تصفیه ی حساب ها پرهیز کن.

ویژگی های مشاوران حاکم

حاکم باید در مشورت های خود از برخی مشاوران پرهیز نماید: ۱. بخیل: حاکم نباید در صرف مال در راه خدا و مصالح مسلمین دریغ ورزد و بداند که مشاور بخیل، حاکم را از بذل و بخشش باز می دارد. ۲. ترسو: ویژگی مهم حاکم، شجاعت و نهراسیدن است. مشاور ترسو، روحیه ی شهادت و شجاعت را در حاکم تضعیف می کند. ۳. حریص: حرص و ثروت اندوزی از صفات سلبی حاکم است و مشاور حریص، روح حرص را در حاکم پروراند و او را به ذلّت انحراف می کشاند.

مشخصه های وزیران حاکم

حاکم در انتخاب وزیران و معاونان خود، باید نسبت به صفات سلبی و ایجابی آنها توجه نماید و از گزینش هر شخصی پرهیز

نماید. امام علی(ع) در این زاویه بحث به نکات ذیل تصریح می کند: ۱. جلوگیری از حضور مهره های مؤثر در رژیم طاغوتی: «بدترین وزیران تو آن هایند که برای جنایت کاران پیشین وزارت نموده و یا شریک جنایاتشان بوده اند؛ پس نباید اینان از یاران نزدیک تو باشند؛ زیرا این ها همکار تبه کاران و برادرخوانده ی ظالمان اند.» ۲. به کارگیری افراد صالح و شایسته: «تو می توانی به جای آن ها، افراد شایسته ای را که آگاهی و کارآیی لازم را داشته و جرایم و گناهان و انحراف های پیشینیان را نداشته باشند، بیابی که با ستم کاران و گنه کاران معاونت نکرده باشند. این ها با خرج کمتری بهترین خدمت را می کنند و با عواطف بیش تری با تو برخورد می نمایند و به دیگران کمتر دل می بندند. پس اینان را برای محافل سرّی و جلسات ویژه برگزین، و از اینان، کسی را بهای بیشتری بده که حق را، گرچه تلخ باشد، به صراحت با تو بگوید و از کمترین هم کاری با تو، در کاری که خدا آن را برای اولیای خود نمی پسندد، خودداری نماید؛ گرچه آن کار بر وفق میل تو باشد. با افراد پرهیزکار و صادق نزدیک شو، و آنان را به گونه ای عادت ده که با تمجید و تعریف بی جا و کارهایی که انجام نداده ای فریبت ندهند؛ زیرا این تملق گویی ها، وسیله ی عجب و غرور است.»

سیاست ها و خط مشی های دولت

نظام های سیاسی در اوضاع و احوال اجتماعی و سیاست گذاری ها گرفتار آسیب ها و خطراتی است که با خطوط مشی خود، باید از آن ها پرهیز کنند. امام علی(ع) در این زمینه، به مواردی اشاره می کند: ۱. یک سان نگرستن به نیکوکار و بدکردار از آفت های مدیریت است و موجب دل سردی نیکوکاران و تشویق بدکاران می گردد. ۲. کسب حُسن ظنّ ملت نسبت به دولت، به وسیله ی احسان و نیکوکاری و تخفیف دادن در پرداخت ها و پرهیز از تحمیل های بی مورد. ۳. نقض نکردن سنت های شایسته که امت بدان عمل می کند و عامل وحدت و مصلحت آن است. ۴. ابداع نکردن سنت های ناشایسته. ۵. بحث و مذاکره کردن با دانشمندان و حکیمان جهت تثبیت مصالح شهرها و قوام بخشی اصول پایداری ملت.

عناصر اجتماعی حکومت

امام(ع)، جامعه را به گروه ها و طبقه ها و قشرهایی چون ارتش و سپاه، منشیان و دبیران، قضات و دادرسان، مأموران اجرایی دولت، کارمندان مالی دولت، تجّار و کارگران و کشاورزان و توده ی مردم مستضعف تقسیم می کند و سایر طبقات از جمله معلّمان، دانش آموزان و دیگر اصناف را نیز در این طبقات می گنجند. نکته ی مهمّ جامعه شناختی که امام بدان اشاره می کند، ارتباط و انسجام این گروه ها و طبقات با یک دیگر و جدا ناپذیری آن ها است. و امام با توجه به این هم بستگی، برای هر یک احکام و حدودی را که در شریعت اسلامی برای آن ها مقرر گشته، بیان می کند. و مخاطبان خود را نسبت به ویژگی های این طبقات آگاه می سازد. - نیروهای مسلح: این طبقه دژ ملت و آبروی دولت و عزّت دین و پشتوانه ی امنیت اند. خداوند متعال، پشتوانه ی مالی سپاه را از درآمدهای عمومی معین ساخته است تا به وسیله ی آن با دشمنان بجنگند. - قضات، کارمندان و نویسندگان: پایداری سپاه و بودجه ی آن ها به این سه طبقه بستگی دارد؛ زیرا این ها معاهدات را استوار می کنند و درآمدها را گردآوری نموده و در امور جزئی و کلی، مورد اعتماد و امانت اند. - تجّار، کسبه و صاحبان حرفه و صنعت: ساماندهی امور فوق نیز به صاحبان حرفه و صنعت و کاسبان و تاجران بستگی تام دارد که برای کسب درآمد در بازارها گرد آمده و از دست رنج خویش آنان را اداره می کنند. - تهی دستان و نیازمندان: خداوند متعال، برای طبقه ی پایین جامعه نیز دولت را در اعانه و مدد رسانی آن ها مکلف ساخته است. پس هر یک از این طبقات بر دولت، حقّی دارند که اصلاح حکومت به ادای این حق است و ادای این تکلیف از طرف دولت جز با اراده و همت و یاری جستن از خداوند و تصمیم به ملازمت حق و صبر بر آن تحقق نمی یابد.

ویژگی‌های سپاه اسلام و وظیفه‌ی دولت اسلامی

وظیفه‌ی دولت نسبت به تشکیل سپاه اسلام و انتخاب فرماندهان این است که : ۱. گزینش فرماندهی که خالص‌تر، خیراندیش‌تر برای خدا، پیامبر و امام باشد و پاک‌دامن‌تر و خردمندترین افراد بوده و از خشم پرهیز نماید و عذرپذیر باشد. خشونت او را تحریک نکند و ناتوانی او را به عقب نکشاند با جوان‌مردان شرافت‌مند و مردان شجاع و سلحشور سخاوت‌مند نزدیک و صمیمی باشد. ۲. ضرورت رسیدگی به مشکلات فرماندهان و تفحص و تفقد از آن‌ها همان‌گونه که پدر و مادر از فرزندانشان تفقد می‌کنند. و حقیر نشمردن لطف و عنایتی که بدیشان می‌نماید هرچند کوچک باشد؛ زیرا این لطف موجب دل‌گرمی و صداقت و حُسن ظنّ بیش‌تر در خدمت‌گذاری می‌شود و عدم غفلت از دل‌جویی در باره‌ی مسایل کوچک در کارهای بزرگ مؤثر است. ۳. فرماندهان سپاه کسانی باشند که بتوانند از امکانات موجود جهت رفع مشکلات زیردستان استفاده نمایند و از محبت به آن‌ها برخوردار باشند؛ زیرا محبت با سپاه، سبب جذب قلوب آن‌ها می‌گردد. ۴. بهترین روشنایی چشم حاکمان، گسترش عدالت در سطح کشور و جذب قلوب ملت است و این حاصل نگردد مگر با آرامش و صفای دل‌های آنان و خیرخواهی آنان صورت نپذیرد مگر با این‌که در اطراف مسئولان باشند و دولت بر دوش آنان سنگینی نکند؛ زیرا در این صورت، به‌سر رسیدن دوران آن‌ها را انتظار کشند. پس باید حاکم خواسته‌های ایشان را برآورد و همواره آنان را ستایش نماید و از رنجی که تحمل کرده‌اند، یاد کند. ۵. شناختن ارزش عمل تمام افراد و پرهیز از شخصیت‌باوری و واقعیت‌نگری در ارزش‌یابی‌ها و پایین‌نیاوردن ارزش هر کس که در آن رتبه است و بزرگ نشمردن کارهای کوچک افراد با شخصیت و حقیر نشمردن کارهای بزرگ افراد گم‌نام از وظایف مهم کارگزاران نظام است.

وظیفه‌ی دولت و شرایط قضات

امام علی(ع) نسبت به شرایط قضات در محاکم اسلامی و تعهد و مسئولیت حکومت در برابر قاضیان، توصیه‌ها و نکات ارزش‌مندی ذکر می‌کند که به شرح ذیل ارایه می‌گردد : ۱. محور حکومت و حل اختلاف، حاکمیت الهی، سنت پیامبر و اولی‌الامر است؛ پس باید حاکمان کارهای سنگین و امور مشتبّه را به خدا و پیامبرش واگذارند و در امور مشاجره‌آمیز با ارجاع به خداوند، آیات روشن و صریح کتاب را فراگیرند و از سنت پیامبر پیروی نمایند. ۲. باید قضاوت به بهترین افراد و کسانی واگذار شود که در این کار عاجز نیستند؛ و در برخورد با طرفین دعوی لجاجت نمی‌کنند؛ در اشتباه و لغزش کاری اصرار نمی‌ورزند؛ و در بازگشت به حق انعطاف دارند؛ و گرفتار طمع نیستند؛ در جست‌وجوی حق کنج‌کاوند و به شناخت ناقص اکتفا نمی‌کنند؛ در موارد شبهه احتیاط می‌نمایند؛ تنها بر اساس دلایل کافی حکم می‌کنند؛ و از مراجعات مکرر شاکیان خسته نمی‌شوند؛ در کشف یک موضوع پرتحلیل‌ترین افرادند و با شناخت حق با قاطعیت حکم می‌کنند؛ چابلوسی‌ها آنان را مغرور نمی‌نماید و فریب‌کاری‌ها آنان را منحرف نمی‌سازد. ۳. باید حاکم اسلامی، همواره کیفیت قضاوت قضات را نظاره کند و به اندازه‌ی کافی آن‌ها را تأمین نماید که بهانه‌ی احتیاج به مردم را نداشته باشند و به شخصیت او حرمت بگذارد تا مجال طمع‌ورزی را از دیگران بگیرد.

وظیفه‌ی دولت و گزینش و بازرسی کارمندان

در فرمان شریف امام(ع) به مالک اشتر، نحوه‌ی گزینش صحیح کارمندان، بازرسی دقیق آن‌ها، تأمین نیازمندی‌های آن‌ها و تصفیه‌ی عناصر ناصالح به خوبی بیان شده است که به شرح ذیل بیان می‌گردد : ۱- گزینش مسئولان و کارگزاران و کار آن‌ها را با دقت در نظر داشته باش و با آزمون صحیح آن‌ها را به کار گمار (نه با نظر شخصی و خود محوری) زیرا آن‌ها از ستم و خیانت به

دور نیستند . ۲ . افراد با تجربه و با حیا و از خاندان صالح و پیش گام در اسلام به کار گرفته شود؛ زیرا اینان از نظر اخلاق برجسته ترین و قابل اعتمادترین و کمتر در فکر طمع کاری اند و در عواقب کارها باریک بین ترند . ۳ . باید دولت اسلامی به حد کافی ، مخارج آن ها را تأمین کند؛ زیرا این کار سبب اصلاح آن ها می گردد و آن ها را از تصرف در اموالی که زیر دستشان است ، بی نیاز می سازد و حجت را بر آنان تمام می کند . ۴ . نظارت افراد صادق و وفادار و مراقبت پنهانی آن ها بر کار گزاران باعث رعایت امانت و مدارا با مردم می شود . ۵ . اگر بازرسان به اتفاق از خیانت معاونان خبر دادند ، باید خائنان مورد تنبیه قرار گیرند و مؤاخذه شوند و خوار گردند و خیانتشان آشکار گردد .

وظیفه‌ی دولت در امور دارایی و مالیاتی

امیرالمؤمنین در باره‌ی ضرورت مالیات و معیار اخذ آن و رعایت مصلحت مردم و پرهیز از ثروت اندوزی و استثمار به نکات ذیل توصیه می فرماید : ۱ . توجه دولت به مصلحت پرداخت کنندگان مالیات در گرفتن آن . ۲ . اندیشیدن در باب عمران و آبادانی کشور بیش از توجه بر گرفتن مالیات؛ چرا که تأمین مالیات به آبادانی کشور بستگی دارد و گرفتن مالیات از مردم بدون آباد ساختن کشور مستلزم تخریب کشور و نابودی حکومت است . ۳ . تخفیف دادن به پرداخت کنندگان مالیات هنگام آفت ، بی آبی ، خشک سالی ، رطوبت زمین و مانند این ها . ۴ . این رفتار دولت سبب رضایت و تمجید و خشنودی مردم و احساس گسترش عدالت در کشور است و این امور ، ذخیره‌ی دولت خواهد بود . و بدان که خرابی زمین حاصل فقر و تنگ دستی مردم است . و فقر و تهی دستی مردم ، نتیجه‌ی افزون طلبی حاکمان و پندار باطل آن ها به ماندن و کم تر بهره گرفتن از عبرت ها است .

وظیفه‌ی دولت در امور اداری

امام ، نه مطلب مهم در مسائل اداری ، منشی گری و نویسندگان دفتری و ضابطین دوایر دولتی به شرح ذیل بیان می فرماید : ۱ . انتخاب کارمندان اداری از میان صالح ترین افراد مخلص و مؤمن جهت حفظ اسرار دولت و دل سوزی مردم . ۲ . متخلق بودن آن ها به اخلاق اسلامی جهت جلوگیری از فریب پست و مقام و باز نداشتن از تعهّدات میان خدا و خلق . ۳ . کارمندان دولت اسلامی باید درد دل مردم را به مسئولان مافوق برسانند تا در جریان امور قرار گیرند . ۴ . جواب صحیح را از مسئولان گرفته و به مردم منتقل نمایند . ۵ . در عقد قراردادهای سودمند ، قوی بوده و در لغو قراردادهای زیان بار عاجز نباشند . ۶ . به قدر و منزلت خویش در امور جاهل نباشند . ۷ . در انتخاب آن ها به حسن ظن و اطمینان شخصی اکتفا نشود و از شیوه‌ی هم کاری های آن ها با صالحان پیشین مورد آزمون قرار گیرند و آن که در میان مردم بر حسن عمل و امانت بیش تر معروف است ، گزینش شود . ۸ . کسانی را انتخاب کن که از مسئولیت خطیر خود عاجز نباشند و کار زیاد ، آنان را پریشان نسازد . ۹ . بی تفاوت نبودن مسئولان نسبت به مدیران امور اداری و دفتری .

دولت و تجارت و صنعت

نقش تجارت و صنعت و نیروهای تولید کننده و حمایت دولت از صنایع و بازار و آفات و احکام تجارت از مسائل مهم فرمان شریف امیرالمؤمنین به مالک اشتر است : ۱ . توجه دولت به سفارشات تاجران و صنعت گران که منبع تولید و وسیله‌ی درآمدند و فراهم کننده‌ی سرمایه‌ها از مناطق دور و نزدیک و خشکی و دریا و بیابان و کوهستانند . ۲ . این طایفه ، مردمی سر به راه و اهل سازش اند؛ وحشی و شورش نیستند . و به همین دلیل تفقد و پرسش از کار این ها بر دولت لازم است . ۳ . برخی از این طبقات ، گرفتار سخت گیری های زننده ، لجاجت های زشت ، احتکار نیازمندی های مردم ، نرخ گذاری به اجحاف اند که برای توده‌ی مردم

زیان‌بار و برای دولت موجب سرشکستگی هستند؛ پس باید دولت از این رفتار زشت جلوگیری کند و محترمان را تنبیه و مجازات عادلانه نماید .

دولت و طبقات ناتوان

۱. دولت اسلامی باید به فقیر و مستمند و گرفتار و دردمند و عاجز ، به ویژه آبرومندان از آن‌ها ، رسیدگی کند و حال آن‌ها را رعایت نماید و سهم آن‌ها را از بیت المال مقرر سازد . غرور و نخوت ، دولت را از این وظیفه‌ی مهم مانع نسازد و گرفتار غفلت نشود و روی بر آن‌ها ترش ننماید و برای رسیدگی به کار آن‌ها از افراد مطمئن ، خدا ترس و متواضع مدد گیرد ، تا حال و اوضاع آن‌ها را گزارش نمایند . ۲. عهده‌داری دولت نسبت به یتیمان و سال‌خوردگان که اهل تکدی نیستند و راه چاره‌ای ندارند نیز از وظایف سنگین حاکمان است که منشأ سعادت آن‌ها می‌گردد . ۳. حاکم اسلامی باید برای حاجت‌مندان بخشی از اوقات خود را اختصاص دهد و با آنان در مجمع عمومی بنشیند و با خضوع با آن‌ها رفتار کند و سپاهیان و معاونان و پاسداران و مأموران را از جمع آن‌ها دور سازد تا آن‌ها بدون پروا صحبت کنند .

وظایف مستقیم حاکم اسلامی

برخی از امور هستند که حاکم اسلامی به ناچار باید مستقیم بد آن‌ها مبادرت ورزد : ۱. پذیرفتن کارگزارانی که مسئولان دفتری حاکم از آن ناتوانند . ۲. پاسخ گفتن به حوایج مردم ، حوایجی که بر حاکم عرضه شده و معاونان از انجام آن‌ها طفره می‌روند . ۳. انجام کارهای مخصوص هر روز در همان روز . ۴. خلوت کردن با خدا که بهترین اوقات و بزرگ‌ترین بهره‌هاست . ۵. انجام فرایض خاص الهی . ۶. تسلیم جسم و جان حاکم در شب و روز به خداوند متعال . ۷. هرگاه به نماز با مردم می‌ایستد به گونه‌ای باشد که موجب نفرت مردم و تزییع نماز نگردد . ۸. نباید دوری حاکم از مردم به درازا کشد که منشأ جدایی خواهد شد و کم اطلاعی و مضیقه را فراهم می‌آورد و مسائل کوچک را بزرگ و مسائل بزرگ را کوچک و زشت را زیبا و زیبا را زشت و حق و باطل را مختلط می‌پندارد . ۹. دولت را یاران و نزدیکانی است که به تبعیض ، سوءاستفاده ، تجاوز و کمی انصاف در معاشرت آلوده‌اند؛ باید ریشه‌ی این گونه اعمال کنده شود و علل آن‌ها از میان برداشته شود . ۱۰. مبدا حاکمان اسلامی ، زمینی به اطرافیان و حامیان خود واگذار کنند و یا این‌ها به هم‌سایگان‌شان زیان برسانند و هزینه‌ای را بر مردم تحمیل کنند که منشأ رسوایی حاکمان در دنیا و آخرت خواهد شد . حاکم باید پای‌بند به حق باشد؛ گرچه آن حق نسبت به نزدیکان و یاران و آشنایان زیان‌بار باشد . ۱۱. اگر رعیت پندارند که بد آن‌ها ستم شده است ، باید عذر حاکم متوجه آن‌ها گردد و بدگمانی آن‌ها برطرف شود . ۱۲. صلح دشمن که رضای خدا در آن باشد ، در نگردد؛ زیرا صلح مایه‌ی راحتی سپاه ، آرامش حاکم و امنیت کشور است و از دشمن پس از صلحش باید برحذر بود؛ چراکه دشمن ، بسیاری اوقات برای غافل‌گیر کردن نزدیک می‌شود . پس حاکم باید دوراندیش باشد و خوش‌بینی را متهم نماید . اما حاکم باید بر پیمان خود وفادار باشد و از پیمان‌شکنی پرهیزد . و از پیمان‌های مبهم دوری نماید . ۱۳. پرهیز از ریختن خون به ناحق و جلوگیری از خون‌ریزی نامشروع . ۱۴. پرهیز از خود پسندی ، چاپلوسی و دل بستن به آنچه بر آن تکیه دارد . ۱۵. احتراز از منت نهادن بر رعیت به جهت احسانی که حاکم اسلامی نموده است و دوری جستن از وعده‌های تخلف پذیر . ۱۶. شتاب نکردن در کارها ، پیش از وقت آن‌ها . ۱۷. لجاجت نکردن در چیزهای مبهم و ضعف نشان ندادن در چیزهای واضح . ۱۸. قرار دادن هر چیز در جای خود و اقدام به موقع هر کاری . ۱۹. پرهیز از افزون طلبی ، نخوت ، غرور ، تندى ، خشم ، زخم زبان‌ها که ناشی از قدرت حاکمان است و انداختن آن‌ها به ورطه‌ی هلاکت . ۲۰. نظر کردن به حکومت‌های عدالت‌گستر پیشین ، سنت‌های ارزش‌مند ، آثار پیامبران ، تکالیف موجود در قرآن و پیروی از آن‌ها . امام علی(ع) در پایان این

نامه‌ی ارزش مند به مالکک اشتر دعا می کند و رحمت واسعه و رضایت و سعادت و شهادت را از خداوند سبحان مسئلت می جوید .

سیره‌ی اداری امام علی(ع)

سیره‌ی اداری امام علی(ع)

جامعه‌ی اسلامی با مشاهده‌ی روزهای تیره و زوال درخشش عظمت امت اسلامی در عهد خلافت و بی‌عدالتی‌ها و ثروت پرستی‌ها و مقام خواهی‌ها ، نیازمندی به علی(ع) را درک کرد و این شناخت و معرفت ، مردم را به سوی خانه‌ی او کشاند . اصرار فراوان مردم و تأکید آن‌ها بر اهلّیت و شایستگی ، او را به پذیرش حکومت مکلف ساخت ، و روی کرد خود را نسبت به پذیرش حکومت بیان کرد : «ای مردم ، مرا در این کار رغبتی نیست و بدان نیازی ندارم .» [۷۹] «از من دست بردارید و دیگری را بطلبید؛ زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون دارد . نه دل‌ها را در برابر آن طاقت شکیبایی است و نه عقل‌ها را تاب تحمّل . سراسر آفاق را ابری سیاه فرو پوشانده و راه‌های روشن ناشناخته مانده است .» [۸۰] مراد علی(ع) این نیست که خلافت ، حق او نیست که بارها در خطبه‌ها و نامه‌ها بدان تصریح کرده است؛ بلکه علی(ع) از اوضاع تخریب شده‌ی زمان خود ابراز نگرانی می کند . « با شور و اشتیاق فراوانی دور علی(ع) را گرفتند ، علی دستش را می‌بست و نگه می‌داشت و مردم ، دست او را باز می‌کردند و می‌کشیدند . کودکان شادمانه و پیران لنگان و لرزان ، و بیماران با درد و رنج فراوان و دوشیزگان بی‌نقاب سوی او می‌شتافتند .» [۸۱] و علی(ع) به جهت گرفتن حقّ ضعیف از قوی و حقّ مظلوم از ظالم و اصلاح بلاد و احیای دین ، حاکمیت را پذیرفت [۸۲] و برنامه‌ی حکومتی خویش را بدون زمزمه و سرزنش دیگران با قاطعیت و مطابق قرآن و سنت نبوی ارایه کرد [۸۳] و فرمود : «به خدا سوگند ، اگر چیزی را که عثمان بخشیده نزد کسی بیابم ، آن را به صاحبش باز می‌گردانم؛ هر چند آن را کابین زنان یا بهای کنیزان کرده باشند .» [۸۴] و دستور داد تمام اموال متعلّق به بیت‌المال را از خانه‌ی عثمان بیرون آورده ، به بیت‌المال بسپارند و تنها اموال شخصی او را برای ورثه بگذارند [۸۵] و امام(ع) در تمام قلمرو جغرافیایی حکومت اسلام ، از شمال تا حوالی قسطنطنیه و گرجستان و دریای خزر و از سمت شمال غربی تا حوالی اروپا و از جانب شمال شرقی تا نیشابور و مرو و از جنوب به یمن و از غرب به سرزمین مصر و از شرق به سجستان و در جنوب شرقی عمان ، با همین شیوه و اسلوب حکومت کرد و عدل علوی را در سرزمین‌های حجاز ، عراق ، ایران ، شام ، مصر ، یمن ، عمان و بین النهرین گستراند . [۸۶] امام در ابتدا ، شهر مدینه را مرکز خلافت قرار داد؛ ولی پس از یک‌سال یعنی در سال ۳۶ هجری به کوفه منتقل شد . و این حرکت استراتژیکی جهت آسودگی خاطر از جانب شام بود . و با نصب کارگزاران و استان‌داران ، توزیع قدرت سیاسی را تحقق می‌بخشید . کارگزاران امام به سه دسته استان‌داران ، که در مناطق بزرگ و حسیّاس انتخاب می‌شدند و فرمان‌داران ، که در مناطق کوچک‌تر برگزیده می‌شدند؛ و جمع آوران صدقات و ناظران بر بازار تقسیم می‌شدند . امام(ع) در امر حکومت کاملاً به سازمان‌دهی در امور و انتظام بخشیدن در کارها معتقد بود . از این‌رو تشکیلات و ارکان حکومت علوی را به چهار بخش ، دیوان مالیه (اقتصاد و دارایی) ، دیوان عدالت و قضا ، دیوان ارتش و سپاه و دیوان آموزش و تعلیم و تربیت تقسیم کرده است . دیوان بیت‌المال و مالیه ، اولین دیوانی است که در اسلام شکل گرفت و به امور مالی و اقتصادی جامعه رسیدگی می‌کرد و نسبت به بهره‌برداری و مصرف زکات ، صدقات ، غنایم ، خمس ، جزیه ، خراج برنامه‌ریزی می‌کرد . در زمان خلفای پیشین ، سیستم مالی تغییر کرد . ولی امام به شیوه‌ی رسول الله(ص) به تقسیم عادلانه و مساوی اموال در میان مسلمانان دست زد . و هرگونه فضل و برتری را منتفی ساخت . در سیره‌ی مالی علوی ، افراد خاص و طبقه‌ی ممتاز مفهومی نداشت . به همین جهت ، امام را به جهت سیاست تساوی در عطا مورد عتاب قرار دادند و امام با آن‌ها مخالفت کرد [۸۷] و کارگزارانش را از بی‌عدالتی و اختصاص دادن اموال برای خویش و خویشاوندان نهی می‌کرد . [۸۸] پس سیره

نظری و عملی علی(ع) در برنامه‌ریزی اقتصادی و مالی، لغو هرگونه امتیازات نژادی و طبقاتی بود. امام بر عمل کرد کارگزاران و عاملان خراج و صدقات، نظارت دقیق داشت و آن‌ها را به آداب معینی توصیه می‌کرد. [۸۹] امام(ع) دلیل عمده فقر را نابرابری و تبعیض اقتصادی می‌دانست؛ بر این اساس، به شدت از تراکم ثروت پرهیز می‌کرد و از ضایع شدن حقوق دیگران ممانعت می‌نمود. [۹۰] راه‌های انباشت ثروت در زمان حضرت علی(ع) عبارت بودند از: احتکار، ربا، کم فروشی، غبن در معامله که امام از همه‌ی آن‌ها جلوگیری نمود. [۹۱] اجرای قوانین مربوط به مالیات، زکات، خمس، انفاق در راه خدا و... نیز در جلوگیری از نابرابری اقتصادی مفید بود؛ اما هیچ‌گاه حضرت، از حقوق صاحبان خراج و مالیات دهندگان غفلت نکرد و همیشه نسبت به حقوق طبیعی آن‌ها توصیه می‌کرد. [۹۲] دیوان قضا و نهاد دادگستری که در جلوگیری از عصیان و آشوب و برقراری صلح و امنیت، نقش مؤثری دارد و از دیگر نهادهای حکومت علوی است که به تعبیر وی، ترازوی عدالت الهی و ابزار ستاندن حق مظلوم از ظالم و ضعیف از قوی است. [۹۳] در محکمه‌ی علوی، ضعیف و قوی، سفید و سیاه، عرب و عجم از یک موقعیت برخوردار بودند. حتی علی(ع) به عنوان حاکم مسلمین با سایر مردم مساوی بود؛ زیرا حکومت با کفر دوام دارد، ولی با بی‌عدالتی پایدار نیست. [۹۴] امام در نامه‌هایش در باب اوصاف قاضی و شرایط قضاوت توصیه‌های مهمی به کارگزاران نمود. [۹۵] حضرت نسبت به مجرم، تعزیر، زندان و حدود الهی را روا می‌دانست؛ ولی از شکنجه و آزار رساندن خارج از چارچوب احکام الهی پرهیز داشت. دیوان سپاه و تعلیم و تربیت نیز از دیگر نهادهای حکومت علوی است که برای حفظ استقلال ارضی و مقابله با تجاوز بیگانگان و آموزش معارف دین برای همگان ترتیب یافت. نکته‌ی قابل توجه این که، امام در دوران حکومت علوی از شرایط و ویژگی‌ها و وظایف کارگزاران و نحوه‌ی عزل و نصب آن‌ها و کیفیت رابطه‌ی آن‌ها با مردم و حاکم اسلامی سخن گفته است که بیشتر می‌توان در فرمان امام به مالک اشتر این حقایق را جست‌وجو کرد.

اصول اداری از نگاه حضرت امیرالمؤمنین

عبارتند از: ۱. اصل سعه‌ی صدر: «ابزار و وسیله ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است». [۹۶] «داد و انصاف مردم را از خود بدهید و در برآوردن حاجت‌های آنان شکیبایی ورزید که شما خزانه‌داران مردم و وکیلان امت و سفیران پیشوایانید». [۹۷] امام جلوه‌های سعه‌صدر را گشاده رویی، نرم‌خویی و با عطوفت و محبت برخورد کردن با مردم معرفی نموده است. [۹۸] ۲. اصل مدارا: «هر کس با ملایمت عمل کند، موفق گردد». [۹۹] «هر گاه زمام‌دار شدی باید رفق و ملایمت ورزی». [۱۰۰] ۳. اصل عدالت: «باید برای تو پسندیده‌ترین کارها میانه‌ترینشان در حق، شامل‌ترینشان در عدل و فراگیرترینشان در جلب خشنودی مردم باشد». [۱۰۱] ۴. اصل میانه‌روی: «انحراف به راست و چپ گم‌راهی است و راه مستقیم و میانه، جاده‌ی وسیع حق است. کتاب باقی ابدی و آثار نبوت بر این راه پرتوافکن است و از همین راه است پیش‌رفت سنت؛ و به سوی همین مقصد است گردیدن عاقبت». [۱۰۲] ۵. اصل آینده‌نگری: «بهترین دلیل زیادی عقل، حسن تدبیر است». [۱۰۳] «کسی که بدون دقت در عاقبت کار دست به اقدام زند، خود را در معرض گرفتاری‌ها قرار می‌دهد». [۱۰۴] ۶. اصل مشورت: «هیچ خردمندی از مشورت بی‌نیاز نمی‌شود». [۱۰۵] «البته با اشخاص ترسو، حریص، دروغ‌گو، جاهل، احمق نباید مشورت کرد». [۱۰۶] ۷. اصل پرهیز از شتاب‌زدگی و سستی: «پرهیز از کارهایی که وقت انجام دادنشان نرسیده است و از اهمال‌گری در کارهایی که وقت انجام دادنشان فرا رسیده است و از لجاجت کردن در اموری که مبهم است و از سستی نمودن در کارها، آن هنگام که راه عمل روشن شده است. پس هر امری را در جای خویش قرارده و هر کاری را به موقع خود به انجام رسان». [۱۰۷] ۸. اصل نفی سلطه: «مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم؛ از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحوّل است». [۱۰۸] ۹. اصل پای‌بندی به عهد و پیمان: «همانا وفا، هم‌زاد راستی است و من هیچ سپری نگه‌دارنده‌تر از وفا

سراغ ندارم. آن که می داند او را چگونه بازگشت گاهی است بی وفایی نکند. ما در روزگاری به سر می بریم که بیش تر مردم آن بی وفایی را زیرکی دانند و نادان، آن مردم را چاره اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد؛ چرا چنین می پندارند؟» [۱۰۹] «وفاداری، پناه و دژ سروری است.» [۱۱۰] ۱۰. اصل مساوات: «به او فرمان داد تا با مردمان به نرمی رفتار کند و همه را به یک چشم بنگرد و خویش و بیگانه را در حق برابر شمارد.» [۱۱۱] «و همه را به یک چشم نگاه کن تا بزرگان در تبعیض تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند.» [۱۱۲] ۱۱. اصل برپا داشتن حق: «هر که به حق عمل کند، نجات یابد و رستگار شود.» «همانا برترین مردم در نظر خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوب تر از باطل باشد؛ گرچه از نفع و قدر او بکاهد و برایش مشکلاتی پیش آرد و باطل برای او منفعی فراهم سازد و برایش رتبت و زیادتی به بار آورد.» [۱۱۳] ۱۲. اصل خرد ورزی و درایت: «پیشوا و رهبر به قلبی اندیشمند و زبانی گویا و دلی که بر اقامه حق استوار باشد نیازمند است.» [۱۱۴] ۱۳. اصل علم و آگاهی: «ای مردم، سزاوارترین مردمان به خلافت، قوی ترین آنان بدان و داناترینشان به دستورات خداوند است.» [۱۱۵] ۱۴. اصل توانایی و قوت: «ای مردم، سزاوارترین اشخاص برای حکومت کسی است که بدان توانا تر باشد.» [۱۱۶] ۱۵. اصل زهد: «برای تو بسنده است رسول خدا (ص) را مقتدا گردانی و راهنمای شناخت بدی و عیب های دنیا و بسیاری خواری و زشتی های فراوانش بدانی که چگونه دل بستگی های آن از او گرفته شده و برای غیر او گسترده شده است؛ از نوش آن نخورد و از زیورهایش بهره نبرد.» [۱۱۷] ۱۶. اصل مردمی بودن: رسول خدا می فرماید: «مردم، خانواده و عیال خدایند، پس محبوب ترین مردمان نزد خدا کسانی اند که به عیال خدا خدمت کنند و سود برسانند.» [۱۱۸] امیرالمؤمنین در نامه ای به عثمان بن حنیف، والی بصره، فرمود: «آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی نمونه ای برایشان نشوم؟» [۱۱۹] ۱۷. اصل بهره برداری از فرصت ها: «فرصت ها هم چون عبور ابرها می گذرد؛ پس فرصت های نیک را غنیمت بشمارید.» [۱۲۰] ۱۸. اصل ارزش یابی و تشویق و تنبیه: «مبادا که نیکوکار و بدکار در نزد یک سان باشند، که آن رغبت نیکوکار را در نیکی کم کند و بدکردار را به بدی وادار نماید؛ و درباره ی هر یک از آنان، آن را عهده دار باش که او بر عهده ی خود گرفت.» [۱۲۱] ۱۹. اصل دقت در گزینش: «سپس در کارگیری کارگزارانت دقت کن و پس از آزمودن به کارشان گمار و به میل خود و بی مشورت دیگران و از سر خود کامگی مسئولیتی به آنان مسپار که به میل خود عمل کردن و به رأی دیگران ننگریستن، ستم گری و خیانت است.» [۱۲۲] ۲۰. اصل رعایت اهلیت ها: «اندوه من آن است که نابخردان و نابکاران، فرمان کار این امت به دست گیرند و مال خدای را دولت باد آورده ی خویش شمارند و آن را دست به دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گیرند و به خدمت خویش گمارند با صالحان در پیکار باشند و فاسقان را یار.» [۱۲۳] ۲۱. اصل حساب رسی: «شخصی را به جای خود به عنوان جانشین قرارده و خود به همراه گروهی از یاران تمام سرزمین سواد (عراق) را منطقه به منطقه بگردید و از چگونگی رفتار و اعمال کارگزاران جويا شوید و سیره ی آنان را مورد بررسی و پی گیری قرار دهید.» [۱۲۴]

مواضع سیاسی امام علی (ع)

جامعه ی مدینه النبی در شرایط سال یازدهم هجری، آخرین سال حیات رسول اکرم (ص)، مرکب از سه گروه بود: مهاجرانی که از مکه هجرت کرده بودند؛ بومیان مدینه یعنی قبایل اوس و خزرج؛ یهودیان که مشتمل بر سه طایفه ی بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه بودند. پیامبر اسلام جهت پیشرفت اسلام با یهودیان پیمانی بسته و بین مهاجر و انصار نیز عقد اخوت برقرار نمود. [۱۲۵] پیامبر (ص) در آخرین گام جهت برقراری وحدت اسلامی به دستور حق تعالی در حجه ی الوداع پاسخ مثبت داد و در روز هجدهم ماه ذیالحجه ی به ابلاغ پیام الهی اقدام نمود. «ای رسول آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل گردید ابلاغ نما.» [۱۲۶] و پیامبر، دست علی را بالا گرفت و در خطبه ای فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر نیستم؟ همگی پاسخ مثبت دادند. حضرت

فرمود: پس آن کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. خداوند یاری کن یاری کننده‌ی او را و دشمن بدار دشمنش را. ای مردم، من بر شما پیشی می‌گیرم و شما در روز قیامت بر من وارد می‌شوید و چون وارد شدید، از شما از تقلین سؤال می‌کنم؛ پس بنگرید چگونه پس از من در مورد این دو، عمل می‌کنید. مردم گفتند: این دو ثقل اکبر کدامند ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: ثقل بزرگ‌تر، کتاب خداست که گوشه‌ی آن به دست خداست و گوشه‌ی دیگر آن به دست شما. پس به آن چنگ زنید و گم‌راه نشوید و آن را تغییر ندهید. و ثقل دیگر، عترت و اهل بیت است. [۱۲۷] ولی پس از رحلت رسول اکرم (ص) عده‌ای از مردم در آغاز توطئه‌ها در سقیفه اجتماع کردند و در مسئله‌ی خلافت و رهبری به نزاع برخاستند و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای که در روح عرب ریشه‌ی عمیقی داشت، به ظهور پیوست. نزاع مهاجرین و انصار از یک طرف و نزاع اوس و خزرج از طرف دیگر. اولین توطئه و نزاع عرب‌ها با حاکمیت ابوبکر پایان یافت. وی بر فراز منبر رفت و به مردم خطاب کرد: حاکم بر شما شدم در حالی که بهترین شما نیستم. [۱۲۸] این واقعه در حالی اتفاق افتاد که علی (ع) و اصحاب خالص رسول خدا (ص) به تغسیل و تکفین پیامبر اشتغال داشتند. علی (ع) در برابر این انحراف، واکنش سریع نشان نداد و حتی پیشنهاد ابوسفیان مبنی بر بیعت با او و کنار زدن ابوبکر را رد کرد؛ چون نیت ابوسفیان ایجاد اختلاف و فتنه‌انگیزی بود. [۱۲۹] ولی علی با ابوبکر هم بیعت نکرد تا این که با زور از خانه بیرونش آوردند. آن گاه علی، مبارزه در مقابل انحراف مسلمین و حاکمیت جدید را آغاز کرد و با زهرا (س) منزل مهاجرین و انصار می‌رفت. مخالفان علی (ع) از جمله عمر، مصرانه تلاش می‌کردند تا از علی (ع) بیعت بگیرند. بدین جهت، به حریم خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - هجوم آوردند. از این رو، ابوبکر هنگام مرگ با اظهار تأسف گفت: «ای کاش خانه‌ی فاطمه دختر رسول خدا (ص) را جست‌وجو نکرده بودم و مردم را به داخل آن نفرستاده بودم.» [۱۳۰] برخورد کینه‌توزانه‌ی ابوبکر و عمر با علی به گونه‌ای بود که باعث خشم فاطمه گردید؛ خشمی که مانع پذیرش او نسبت به دل‌جویی‌های آن‌ها شد. به همین دلیل تا زمان رحلتش با آن‌ها صحبت نکرد [۱۳۱] و از علی (ع) خواست تا جنازه‌اش را شبانه دفن کند. دوران خلافت ابوبکر و سپس عمر و عثمان، دوران انزوای سیاسی علی (ع) است؛ با این که آن‌ها می‌دانستند که علی (ع) بر ایشان رجحان دارد. «قسم به خداوند هر آینه خلافت را پسر ابی‌قحافه به صورت پیراهن شخصی خود درآورد و آن را به تن خود کشید و حال آن که او به روشنی می‌دانست که نسبت من به خلافت همانند محور آهنین سنگ زیرین آسیا نسبت به آسیاست. سیل از دامن من سرازیر می‌شود و هیچ صاحب بال و پری نمی‌تواند بر بلندای من اوج بگیرد. پس من لباس خود را در برابر چنین حادثه‌ای رها کردم و دل به خلافت نسپردم و به فکر فرو رفتم که آیا با دستی که آن را به سرعت از بیخ قطع کرده بودند، خلافت را به چنگ خود درآورم یا شجاعانه بر ظلمت کوری صبر کنم که پیر در آن فرتوت و کودک در آن پیر می‌شد و مؤمن به سختی در آن رنج می‌کشید تا وقتی که خدا را ملاقات کند. پس دیدم که صبر کردن بر این تاریکی کور عاقلانه‌تر است، پس لب فرو بستم و صبر کردم همانند کسی که در چشمش خاشاک و در گلویش استخوان است، می‌دیدم که میراث من غارت شده است.» [۱۳۲] پس علی (ع) در دوران خلافت ابوبکر صبر پیشه کرد. عمر در دوران خلافتش با شتاب‌زدگی، تصمیم می‌گرفت و مرتب گرفتار لغزش‌ها و تناقض‌ها می‌شد و علی (ع) موضعش در برابر این انحراف‌ها این بود که خطاهایش را به او گوشزد می‌کرد. حضرت در این باره می‌فرماید: «ملاقات با او رنج‌آور بود و لغزش‌های او بسیار و عذر خواهی‌اش هم بسیار بود. پس مصاحبت با او چون سوار شدن بر شتر سرکشی بود که اگر مهارش را سخت نگاه می‌داشتی، بینی شتر پاره می‌شد و اگر رهایش می‌ساختی و به حال خود واگذار می‌کردی، به پرت گاه می‌افتاد.» [۱۳۳] موضع علی (ع) در خلافت عمر و به دنبال او عثمان، موضع اثباتی بود؛ یعنی تلاش می‌کرد تا آنان را از انحراف‌های دینی و سیاسی و اجتماعی متنبه سازد. به ویژه دوران عثمان که علاوه بر انحراف‌های سیاسی گرفتار رانت‌خواری، فساد مالی و اقتصادی بود. یکی از اولین موضع‌گیری‌های علی (ع) با عثمان، مسئله‌ی قصاص عبدالله بن عمر بود که هرزمان را در حالی که اقرار به اسلام کرد، کشته بود و عثمان گفت من این حقوق را به عمر بخشیدم، و مسئله‌ی قصاص وی را مسکوت گذاشت. و علی (ع) رسماً خواهان

قصاص وی شد. [۱۳۴] در مقابل تبعید ابوذر به ربذه و مالک به شام نیز موضع گیری نشان داد و به ابوذر خطاب کرد: «ای اباذر، اعتراض و خشم تو برای خدا بود، از جانب کسی که برای او در خشم شده‌ای امیدوار باش. این‌ها برای این از تو می‌ترسند که تو دنیای آن‌ها را از بین ببری و تو برای این از آن‌ها می‌ترسی که مبادا دین تو را از بین ببرند؛ تو هم آن‌چه آن‌ها برای آن می‌ترسند به خودشان واگذار و آن‌چه تو برای آن‌ها می‌ترسی نگاه دار و از ایشان بگریز. چه قدر آن‌ها نیازمندند به آن‌چه که تو از آن بازشان داشتی و چه بی‌نیازی تو از آن‌چه آن‌ها تو را از آن منع کردند.» [۱۳۵] انحراف‌های اجتماعی به ویژه انحراف اقتصادی عثمان، علی‌رغم نصیحت‌های مکرر علی(ع)، افزایش یافت و باعث قتل او گردید. و مردم تنها نامزد خلافت را علی دانستند. [۱۳۶] علی(ع) در این باره می‌فرماید: «تا این که از عثمان انتقام گرفتی و بر او وارد شدیدی؛ وی را کشتید و پس از آن به سوی من آمدید تا این که با من بیعت کنید؛ پس، از این کار امتناع ورزیدم و دست خود را پس کشیدم. سپس با من منازعه و مجادله نمودید و دست را گشودید ولی من آن را جمع کردم. شما دست مرا کشیدید و من آن را جمع کردم. آن قدر بر من ازدحام نمودید که گمان کردم قصد کشتن هم‌دیگر یا مرا دارید.» [۱۳۷] هجده‌ی مردم به علی(ع) سبب شد که حسن و حسین در زیر دست و پا قرار گیرند و لباس علی(ع) پاره گردد. [۱۳۸] سرانجام، علی(ع) با اصرار فراوان همگان، خلافت را پذیرفت ولی تصریح کرد که موضع سیاسی و اجتماعی من بر طبق قرآن و سنت نبوی است. و به همین دلیل طلحه و زبیر که برای شریک شدن در خلافت با علی(ع) بیعت کرده بودند، [۱۳۹] در مقابل علی ایستادند. ابن ابی الحدید گوید: «روز شنبه هجده‌ی ماه ذی‌الحجه‌ی، فردای روز بیعت، علی(ع) به مسجد آمد و برنامه‌ی سیاسی و حکومتی خویش را که بر عدالت اجتماعی و اقتصادی استوار بود، برای مردم ترسیم کرد.» [۱۴۰] و انتقاد بی‌پرده از خلفای پیشین، احیای سنت‌های رسول خدا در جامعه، قاطعیت در اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی، لغو امتیازات غیر عادلانه را به صراحت بیان کرد و البته از فتنه‌هایی در آینده هشدار داد. علی(ع) جهت اجرای برنامه‌ی خود، زمام‌داران عثمان را در ایالات مختلف عزل نمود و افراد صالح و متدین را گماشت. [۱۴۱] ولی علی(ع) با مشکلاتی از جمله اشرافیت، اختلافات نژادی، آشفتگی اوضاع داخلی، دنیازدگی، نفاق و جهل مردم روبه‌رو بود؛ بنابراین در خطبه‌هایش، مردم را به معارف اسلامی آگاه می‌ساخت و عوام را نسبت به جهل‌ها و کاستی‌ها مطلع می‌نمود. امّا خواص منحرف از جمله ناکثین، قاسطین و مارقین، علی(ع) را در تنگناهای سیاسی و اجتماعی قرار می‌دادند؛ ولی هیچ‌گاه علی(ع) عدالت را فدای مصالح سیاسی و اجتماعی خویش نکرد. جریان ناکثین به رهبری طلحه و زبیر و عایشه با شعار خون‌خواهی عثمان (ولی در واقع جهت غصب خلافت) در آغاز حکومت علی(ع) ظاهر گشت؛ به جرم این که چرا علی(ع) حاکمیت بصره و کوفه را به طلحه و زبیر نبخشید. [۱۴۲] علی(ع) با این که از قصد توطئه و شورش آن‌ها باخبر بود که به بهانه‌ی عمره، قصد خروج از مدینه را داشتند، با آن‌ها مخالفت نکرد زیرا علی(ع) کسی را قبل از وقوع عملی مؤاخذه نمی‌کرد. [۱۴۳] امیر مؤمنان(ع) حاکمیت را به طلحه و زبیر تفویض نکرد؛ زیرا قدرت طلبی افراطی با فرهنگ سیاسی علوی سازگاری نداشت. این دو آن قدر قدرت طلب بودند که حتی وقت اقامه‌ی نماز جهت امامت، به منازعه می‌پرداختند. [۱۴۴] به هر حال، علی(ع) در مقابل دشمنانش ایستاد ولی پیش دستی نکرد و حتی در عقب انداختن جنگ تلاش می‌کرد تا شاید عده‌ای هدایت یابند و از تاریکی و ظلمت به روشنایی دست یازند. [۱۴۵] مخالفان علی(ع) به سرعت در جنگ جمل شکست خوردند و موضع علی(ع) در قبال اصحاب جمل از جنگ با عفو عمومی و کنترل اوضاع همراه بود. ولی جنگ جمل، کینه‌ها و حس انتقام‌جویی را زنده کرد و دست آویزی برای معاویه جهت مخالفت با علی(ع) را مهیا کرد و بستر فتنه‌ی جدی‌تری یعنی حضور قاسطین و بی‌بهرگان از انصاف و عدالت را آماده ساخت؛ زیرا معاویه بر شام حاکم بود. شام از آغاز گرایشش به اسلام با خاندان ابوسفیان در ارتباط بود و اسلام را از زبان آن‌ها شناخت؛ بنابراین تا آخرین نفس، معاویه را بر ضد علی(ع) همراهی کردند و معاویه با شعار خون‌خواهی عثمان، جنگ صفین را تحقق بخشید. امام جهت مبارزه با معاویه، مرکز حکومت را به کوفه تغییر داد تا به شام نزدیک شود و با نامه‌ها و خطبه‌های خویش بر صحت و درستی حکومت و خلافت

خویش و عدم دخالت وی در کشتن عثمان و ابراز عدم سزاواری معاویه در جهت تصدی رهبری جامعه مردم را آگاه ساخت [۱۴۶] و از طرف دیگر سپاه را به طرف شام گسیل داد. درگیری به سمت توفیق سپاه علی(ع) پیش رفت که نقشه‌ی عمروعاص اجرا شد و مسئله‌ی حکمیت تحقق یافت و تفرقه، سپاه علی(ع) را در بر گرفت و علی(ع) را نیز در پذیرش حکمیت مجبور ساخت و علی(ع) نیز نمایندگی ابوموسی اشعری را از روی اکراه پذیرفت و همین، سبب تحقق جریان به نام مارقین و خوارج شد. اولین واکنش رسمی امام در مقابل خوارج، فرستادن عبدالله بن عباس به عنوان نماینده‌ی خود جهت بحث و مناظره با آنها بود؛ [۱۴۷] ولی خوارج نپذیرفتند و برای جنگ با امام خود را آماده کردند و امام در مقابل آنها ایستاد و علی‌رغم اهانت‌های متعدد به وی در مجامع عمومی، تنها به دلیل قتل شیعیانش با آنها مقابله کرد؛ ولی قبل از جنگ نهروان، با آنها به بحث و مناظره پرداخت و سپس با غیر مهتدیان به جنگ برخاست و فرمود: «ای مردم، من چشم فتنه و فساد را کور کردم و غیر از من کسی جرأت دفع آن فتنه و فساد را نداشت در حالی که تاریکی در آن موج زده و سختی آن رو به فزونی نهاده بود.» [۱۴۸]

علی(ع)؛ قاطعیت یا تساهل؟

پرسش مهمی که در دوران معاصر، ذهن مردم ما را مشغول ساخته است، مسئله‌ی تساهل و قاطعیت است و این که آیا در اجرای احکام الهی باید گرفتار تولرانس و تساهل شد یا این که باید زمامداران، قاطعیت و جدیت را سیاست خویش سازند. آنان که مدعی پیروی علی(ع) و سیره و سنت علوی‌اند، بر این مطلب واقفند که علی(ع) قاطعیت را بر مصلحت سنجی و منفعت‌طلبی مقدم می‌داشت و اینک نمونه‌هایی از این سنت علوی بهرا بر می‌شماریم: ۱. قدامه بن مظعون، شراب آشامیده بود و عمر، تصمیم بر اجرای حد اسلام گرفت. قدامه با استناد به آیه‌ی نودوسوم مائده، [۱۴۹] عمر بن خطاب را قانع کرد که حد را از وی ساقط کند. عمر، علی‌رغم این که استدلال او را پذیرفت، از حضرت علی(ع) نیز مطلب را جویا شد. و حضرت فرمود: «قدامه و هر کس دیگر، این حرام را مرتکب شود، از اهل آیه‌ی شریفه نیست؛ زیرا کسانی که ایمان آورده عمل صالح را انجام می‌دهند، حرام خدا را حلال نمی‌شمارند. پس قدامه را برگردان و بگو از آنچه گفته، توبه کند و پس از توبه بر گفته‌اش، حد الهی را بر عملش اقامه کن و اگر از تو سرپیچی کند او را بکش؛ زیرا به واسطه‌ی حلال شمردن حرام الهی از دین خارج شده و خویش مباح گردیده است.» [۱۵۰] ۲. وقتی عمر بن خطاب با شش ضربت چاقوی ابولؤلؤ به بستر مرگ گرفتار شد، عیدالله پسر عمر، هرمزان، سردار ایرانی تازه مسلمان و دختر خردسال ابولؤلؤ را کشت؛ در حالی که هنوز عمر زنده بود. استدلال عیدالله این بود که در خلوت، هرمزان را دیدم که بر کشتن پدرم، ابولؤلؤ را ترغیب می‌کند. عمر وصیت کرد که اگر از دنیا رفتم، برای تأیید سخنان پسر، گواهی بخواهید، اگر نیاورد، عیدالله را به جرم قتل هرمزان بکشید. دوره‌ی حاکمیت عثمان فرا رسید، ولی عثمان، علی‌رغم وصیت عمر و حکم الهی تصریح کرد که من از گناه عیدالله بن عمر گذشتم، ولی علی(ع) بر کشتن عیدالله اصرار ورزید. عثمان گفت من خون‌بهای او را می‌پردازم. امام(ع) با این عمل کرد عثمان به شدت مخالفت کرد و به عیدالله بن عمر خطاب کرد: «اگر دستم به تو رسد، تو را به قصاص خون هرمزان خواهم کشت.» و عثمان نیز عیدالله را مخفیانه به کوفه روانه کرد. [۱۵۱] ۳. تاریخ، شاهد بی‌وفایی عثمان نسبت به وعده‌ها و پیمان‌های آغاز خلافتش بود؛ نه به کتاب خدا و سنت پیامبر توجهی کرد و نه به سیره‌ی ابوبکر و عمر وفادار ماند. در آغاز خلافتش، مروان بن حکم و پدرش حکم بن ابی‌العاص را که تبعیدشدگان پیامبر و ابوبکر و عمر بودند، به مدینه فراخواند و پیراهنی از پارچه‌ی گران‌بها به آنها هدیه کرد. و مردم به ویژه اصحاب پیامبر(ص) را نگران ساخت. دخترش ام ایان را به مروان بن حکم داد. دختر دیگرش، عایشه را به همسری حارث بن حکم و یک پنجم غنایم افریقا یعنی پانصد هزار دینار طلا را به مروان و سیصد هزار درهم به حارث بن حکم و سیصد هزار درهم دیگر به پدر آنها، حکم بن ابی‌العاص و صد هزار درهم نیز به سعید بن عاص بخشید. ولید بن عقبه، فرمان‌دار کوفه، صد هزار سکه از عبدالله بن مسعود که خزانه‌دار و کارگر بیت‌المال

دولت عثمان بود، قرض گرفت و پرداخت نکرد و عثمان در نامه‌ای به عبدالله بن مسعود نوشت: «تو خزانه‌دار مایی و بسم الله الرحمن الرحیم؛ پس برای آنچه ولید از اموال ستانده کاری به وی نداشته باش.» عبدالله بن مسعود، کلید خزانه را بر زمین انداخت و فریاد زد، من گمان می‌کردم خزانه‌دار مسلمانانم. این سنت زشت و ناپسند ادامه یافت به گونه‌ای که عثمان به ابوسفیان، دویست هزار درهم و به عبدالله بن خالد بن اسیداموی سیصد هزار درهم از بیت‌المال بخشید. علی (ع) به شدت با این رانت‌خواری و فساد مالی عثمان مخالفت کرد و به او هشدار داد که مردم، برای جلوگیری از این کارها برمی‌خیزند و میان تو و خواسته‌ات جدایی می‌اندازند. ثروت اندوزی بنی‌امیه در زمان عثمان در حالی بود که اصحاب خالص پیامبر، گوشه‌نشین شدند. و دولت جاهلیت قریش بر آن‌ها حاکم گردید. ابوذر به ربنده تبعید شد و در خلوت و تنهایی کنار یگانه دخترش، سر بر بالین خاک نهاد و به زیارت پیامبرش شتافت. عبدالله بن مسعود را با خشونت از مسجد بیرون انداختند و دنده‌اش را شکستند. فساد مالی در شش سال آخر خلافت عثمان به اوج خود رسید و سبب شورش مردم شد. آشوب و آشفتگی، جامعه‌ی اسلامی را فرا گرفت و علی (ع) علی‌رغم مخالفت با فساد مالی و اداری عثمان، در صدد اصلاح و آرامش امور بود. یک بار محیط را آرام کرد و با گفتار پیامبر او را هشدار داد که فرمود: «روز قیامت، پیشوای ستم‌گر را می‌آورند در حالتی که یآوری ندارد و عذرخواهی همراه او نیست؛ پس در آتش دوزخ افکنده شود و در آتش می‌گردد مانند گردش آسیاب؛ آن‌گاه در اعماق دوزخ بازداشته می‌شود.» اما وی درس نگرفت و در گرداب آشوب مردم غرق شد. [۱۵۲] زمام‌داران شریف، آگاه باشند که عثمان در حالی به قتل رسید که با زبان روزه به تلاوت قرآن مشغول بود و خونسش در حال مرگ بر صفحه‌های قرآن ریخت. و این روی‌داد، چیزی جز محصول عمل کرد و انحراف مالی و اداری عثمان نبود. ۴. وقتی مردم، مانند موی گردن گفتار، به دور علی (ع) ریختند و از هر طرف به سوی او هجوم آوردند، به گونه‌ای که حسن و حسین به زیر دست و پا رفتند و لباس حضرت پاره شد، [۱۵۳] امام علی (ع)، حکومت را پذیرفت و فرمود: «بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم، طبق آنچه خود می‌دانم رفتار خواهم نمود، نه آنچه دیگران پیش از من کردند. و به سخن گوینده و سرزنش توئیخ کننده گوش فرا نمی‌دهم.» [۱۵۴] این سخن کسی است که دل‌بستگی به دنیا و حکومت ندارد و به خدا قسم می‌خورد که اگر حجت با این جمعیت انبوه تمام نمی‌شد و عهد خداوند متعال مبنی بر مقابله‌ی علما با ظلم ستم‌گران نبود، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهانش می‌انداختم و آخر خلافت را به کاسه‌ی اوّل آن سیراب می‌کردم و دریافیتد که این دنیای شما نزد من خوارتر و بی‌مقدارتر از عطسه‌ی یک بز است. [۱۵۵] و نیز فرمود: «به خدا این کفش، نزد من از امارت و حکومت بر شما، محبوب‌تر است؛ مگر این که حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندام.» [۱۵۶] و فرمود: «آیا به من دستور می‌دهید که برای حکومت بر مردم از بیداد و ستم یاری بخواهم. به خدا، هرگز چنین نکنم؛ مادامی که شب و روز در پی هم آیند و ستاره‌ای در آسمان در کمین ستاره‌ی دیگری ست. اگر این مال، مال خودم بود، آن را به یک‌سان میان مسلمانان تقسیم می‌کردم تا چه رسد به این که مال، مال خداست.» [۱۵۷] امام از ابتدای حکومت، تقسیم بیت‌المال و عطایا را به صورت عادلانه انجام داد و کسی را بر کسی مقدم نداشت و پیش‌کسوتان به اسلام بر تازه مسلمانان، برتری نداشتند. تمایزی میان عرب و عجم و سیاه و سفید قائل نبود و به همین دلیل، امام مورد اعتراض برخی از نورچشمان دولت عثمان به ویژه طلحه و زبیر قرار گرفت. روزی این دو نفر نزد امام آمده، گله کردند که چرا در مسائل حکومت با ما مشورت نمی‌کنی و از ما کمک نمی‌خواهی؟ امام پاسخ داد: «آیا به من نمی‌گویید که شما در چه چیز حق داشته‌اید که شما را از آن حق باز داشته‌ام و یا کدام نصیب و بهره‌ای از بیت‌المال بوده که خود برداشته و به شما نداده‌ام و یا کدام حق و دعوی بود که یکی از مسلمانان نزد من آورده از بیان حکم آن عاجز و ناتوان بوده‌ام یا به آن نادان بوده و در حکم آن اشتباه کرده‌ام.» [۱۵۸] ولی طلحه و زبیر به دلیل قاطعیت امام، به مقابله‌ی با او پرداختند و به همراهی عایشه و به بهانه‌ی قتل عثمان، جنگ جمل را ترتیب دادند. عایشه فرمان‌دهی سپاهی را به عهده گرفت. وی در واقع به دنبال به خلافت رساندن طلحه بود؛ به همین دلیل، سعید بن عاص اموی در بین راه مکه به بصره، لشکرکشی عایشه را که دید،

گفت: خون عثمان بهانه و فریبی بیش نیست و این جنگ برای رسیدن خلافت به بنی تمیم است و من خود را فدای این خواسته نمی‌کنم و از نیمه‌ی راه به مکه رفتم. [۱۵۹] جریان ناکثین و پیمان شکنان، با قتل طلحه و زبیر و شکست عایشه به فرجام رسید. ۵. امام در مقابله با قاسطین و معاویه و قوم بنی‌امیه نیز قاطعیت نشان داد و جنگ با آن‌ها را بدون هیچ‌گونه تردید پذیرا شد و فرمود: «و اما سخن در این که مرا در جنگ با اهل شام تردیدی است، به خدا یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم، مگر برای آن که می‌خواهم گروهی از ایشان به من ملحق گردیده و هدایت شوند، به چشم کور خود نور روشنی را هم ببینند؛ و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من، محبوب‌تر است از این که گم‌راهان را بکشم.» [۱۶۰] امام، مخوف‌ترین فتنه‌ها را فتنه‌ی بنی‌امیه دانست و آن را فتنه‌ی کور و تاریک توصیف کرد. [۱۶۱] سرّ این سخن، این بود که معاویه به گونه‌ای خود را بر شامیان معرفی کرد که گویا تنها اندیشمند اسلامی اوست. به همین دلیل، وقتی نماز جمعه را روز چهارشنبه می‌خواند، کسی بر او اعتراض نمی‌کند. [۱۶۲]

امام(ع) با قاطعیت در مقابل معاویه ایستاد و ضمن بیان شخصیت ننگ‌بار معاویه، [۱۶۳] تصریح کرد که اسلام، در گذشته بین ما و شما فاصله انداخت. ما به رسالت محمد(ص) ایمان آوردیم و شما کافر شدید و شمشیری که با آن جدّ و دایی و برادرت را در یک جا (جنگ بدر) به خاک انداختم، اکنون نزد من است. [۱۶۴] معاویه، خواهان ابقای خود بر حکومت شام بود، ولی امام(ع) با قاطعیت تمام این انتصاب را مشروع نمی‌دانست. علاوه بر این که از نظر سیاسی آن را غیر استراتژیک قلمداد می‌کرد؛ زیرا علی(ع) با ابقای معاویه بر حکومت شام به معاویه مشروعیت می‌بخشید. آن‌گاه با قدرت قوی‌تری در مقابل حضرت می‌ایستاد. به هر حال، امام، فرمان‌داری معاویه بر شام را نپذیرفت و فرمود: «و اما این که فرمان‌داری شام را از من خواستی، من کسی نیستم که آن‌چه را که دیروز تو را از آن بازداشتم، امروز به تو ببخشم.» [۱۶۵] «چیزی را از من خواستی که شایسته‌ی آن نیستی و از سرچشمه‌ی آن به‌دوری.» [۱۶۶] ۶. قضیه‌ی خوارج، نمونه‌ی دیگری از قاطعیت امام(ع) را نشان می‌دهد. البته حضرت با توجه به جهل و خشکه مقدّسی اهل نهروان، با آن‌ها با مدارا برخورد کرد. آگاهی و آموزش را بر جنگ با آن‌ها مقدّم داشت؛ مسئله‌ی حکمیت را برای آن‌ها توضیح داد و خطای آن‌ها بر تفسیر آیه‌ی (لا حُکم الاّ لله) را آشکار ساخت و ضرورت وجود حاکم و والی بر هر جامعه، اعم از حاکم نیکوکار و بدکار، را تبیین نمود. [۱۶۷] سرانجام، خوارج تصمیم گرفتند از کوفه بیرون روند و مشکل دیگری بر جامعه‌ی اسلامی بیفزایند و دل علی(ع) را به درد دیگری مبتلا سازند. انتقادهای سیاسی به حزب و مسلک سیاسی و اعتقادی بدل شده و برخی از اصحاب و دوست‌داران امام(ع) را به قتل رساندند. امام(ع) مهلت را روا ندانسته، علی‌رغم این که از مأمور خود، ابن عباس، شنید که پیشانی خوارج از کثرت سجده، پینه بسته و دستشان مانند پای شتر خشن و سفت شده و جامعه‌ای فرسوده بر تن کرده و اراده‌ای مصمّم دارند، [۱۶۸] به سمت آنان رفت و با استدلال، مکر و نیرنگ اهل شام، به ویژه بر نیره قرار دادن قرآن‌ها را آشکار ساخت و انحراف آن‌ها را بیان کرد. [۱۶۹] هشت هزار تن از خوارج با سخنان امام از تصمیم خود برگشتند. امام با قاطعیت تمام، با چهار هزار تن دیگر جنگید و همه‌ی آن‌ها را جز اندکی به قتل رساند. ۷. عبدالله بن زمعه که از اصحاب وفادار امام علی(ع) بود، روزی نزد حضرتش آمد و چیزی که حق او نبود از حضرت طلبید، امام فرمود: «این مال نه از آن من است و نه از آن تو؛ بلکه غنیمت مسلمانان و اندوخته‌ی شمشیرهای ایشان است. اگر با آنان در کارزارشان شریک بوده‌ای، تو را هم مانند آنان نصیب و بهره می‌باشد و اگر نه، چیده‌دست‌های آنان برای دهن‌های دیگران نمی‌باشد.» [۱۷۰] امام(ع) همین پاسخ را به اُسامة بن زید بن حارثه، صحابی محبوب پیامبر، داد. وقتی که به علی(ع) پیغام داد که عطای مرا به من بفرست. امام پاسخ داد: «این مال از آن کسی است که بر آن جهاد کرده باشد؛ لیکن مرا در مدینه مالی موجود است؛ هر چه می‌خواهی از مال خودم برای خود بردار و بگیر.» [۱۷۱] ۸. امام(ع) به زیاد بن ابیه، والی بصره نوشت: «به خدا سوگند، سوگندی از روی صداقت، که اگر به من گزارش رسد تو در بیت‌المال مسلمانان به کم یا زیاد خیانت کرده‌ای و بر خلاف دستور، صرف نموده‌ای، بر تو سخت خواهم گرفت؛ چنان سخت گرفتی که تو را کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند.» [۱۷۲] ۹. عقیل، برادر علی(ع) که ده

سال از او بزرگ‌تر بود و ضعف پیری، نایبانش ساخته بود، نزد حضرت آمد و از فقر نالید و یک من گندم بیش از سهم خود از امام خواست و بر خواسته‌اش اصرار ورزید. امام با این که از وضع رقت‌بار برادرش آگاه بود، به دلیل مسئولیتش در برابر بیت‌المال مسلمین و احکام الهی، خواسته‌ی او را اجابت نکرد و با کلامی جان‌سوز فرمود: «به خدا، عقیل را در فقری جان‌کاه دیدم که یک من گندم از بیت‌المال شما مردم درخواست نمود و پسرهای او را دیدم که از شدت فقر، موهای غبار‌آلود و رنگ‌های تیره داشتند؛ گویی که رخسارشان با نیل سیاه شده بود. عقیل در خواسته‌اش اصرار می‌کرد و سخن را تکرار می‌نمود و من به سخنش گوش فرا می‌دادم. او می‌پنداشت که دینم را به او فروخته، از روش خویش دست برداشته، دنبال او می‌روم. پس تکه آهنی را برای او گداخته کردم، نزدیک بدنش بردم تا عبرت گیرد؛ از درد آن مانند بیماری بنالید که نزدیک بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران در سوگ تو بگریند، آیا از پاره‌ی آهنی که آدمی آن را به بازی گداخته، ناله می‌کني و مرا به سوی آتشی که خداوند آن را به خشم خود فروخته می‌کشانى؟! آیا تو از این رنج، ناله می‌کني و من از آتش دوزخ نالَم؟! ۱۰. امام از حضور عثمان بن حنیف فرمان‌دار بصره، در مهمانی فارغ از تهیدستان، مطلع شد و با نامه‌ی ذیل او را مؤاخذه کرد: «ای پسر حنیف، به من گزارش شده که یکی از جوانان اهل بصره، تو را به مهمانی دعوت کرده و تو شتابان به آن مجلس رفتی. خورش‌های رنگارنگ برای خواسته و کاسه‌های بزرگ غذا به سویت آورده می‌شد و نمی‌پنداشتم که تو به مهمانی مردمی رو آوردی که نیازمندان را از در خانه برانند و توان‌گرشان را به خود بخوانند... بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه‌ی کهنه و از خوراکش به دو قرص نان در روز اکتفا کرده است و البته شما بر چنین رفتاری توانا نیستید؛ ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاک‌دامنی و درست‌کاری یاری دهید. به خدا سوگند، از دنیای شما، طلایی نیندوخته و از غنایم آن، مال فراوانی ذخیره نکرده و با کهنه جامه‌ای که در بردارم، جامه‌ی کهنه‌ی دیگری تدارک ننمودم. شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی دسترسی نداشته باشد و سیر شدن را به یاد ندارد و دور باد که من با شکم سیر بخوابم و در پیرامونم شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه و تفتیده سر بر بالین می‌گذارند. [۱۷۳] ۱۱. ام‌هانی، خواهر حضرت که می‌پنداشت امام به وی بیش از دیگران عنایت دارد، نزد حضرت شتافت. امیرمؤمنان بیست درهم از بیت‌المال به او داد. ام‌هانی از کنیز غیر عربش پرسید: چه قدر دریافت داشتی؟ کنیز پاسخ داد: بیست درهم. ام‌هانی از برخورد علی(ع) خشم‌گین شد و بیرون رفت. حضرت به او فرمود: برو، خدایت بیامرزد. ما در کتاب خدا فرزندان اسماعیل را از فرزندان اسحاق برتر نیافتیم. [۱۷۴] ۱۲. عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، همسر حضرت زینب و پدر پنج شهید که سه تن آن‌ها در کربلا و دو فرزند دیگرش در واقعه‌ی حرّه در مدینه به شهادت رسیدند، به سبب تنگ‌دستی به امیرمؤمنان رو آورد و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر صلاح می‌دانید، دستور دهید مقداری از بیت‌المال به من کمک شود. به خدا سوگند، جز فروش چهارپایی که مرا بدین سوی و آن سوی می‌برد، راهی برای تأمین مخارج زندگی ندارم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند، چیزی ندارم که به تو دهم؛ مگر آن که دستور دهی عمومیت به دزدی دست‌گشاید و ره‌آوردش را در اختیار قرار دهد. [۱۷۵] ۱۳. ام‌عثمان، روزی نزد همسرش، امام علی(ع) شتافت. مقداری گل میخک در برابر امام بود. ام‌عثمان گفت: شاخه‌ای از این گل به دخترم هدیه کن تا گردن‌بندی سازد. حضرت یک درهم به او داد و فرمود: این که می‌بینی سهم همه‌ی مسلمانان است. صبر کن وقتی سهم‌مان را دریافت داشتیم، به دخترت هبه کنیم. [۱۷۶] ۱۴. علی بن رافع، خزانه‌دار بیت‌المال، می‌گوید: یکی از دختران علی(ع) گردن‌بند مرواریدی از من به عاریه گرفت تا در ایام عید قربان استفاده کند و پس از سه روز باز برگرداند. علی(ع) آن مروارید را بر گردن دخترش دید و به من فرمود: به مسلمانان خیانت می‌کني؟ ماجرا را به حضرت باز گفتم و توضیح دادم که در صورت تلف شدن، خود، جبران خسارت را تضمین کرده‌ام. حضرت فرمود: همین امروز آن را بازگردان و بکوش دیگر به چنین کرداری دست‌نیازی که با بازخواست و کیفر شدید روبه‌رو خواهی شد. سپس فرمود: اگر دخترم این گردن‌بند را از راهی جز عاریه‌ی تضمین شده گرفته بود، نخستین زن هاشمی بود که دستش به خاطر سرقت از بیت‌المال بریده

می شد. [۱۷۷]

علی(ع) و مبارزه با بدعت‌ها

پس از وفات پیامبر(ص) بدعت‌ها و آموزه‌های ناسازگار با کتاب و سنت، به صورت گسترده ظهور کرد. رسول خدا(ص) قبل از وفات چنین حادثه‌ای را پیش‌بینی کرده بود؛ بر این اساس وقتی از او سؤال شد که جانشینان شما چه کسانی اند؟ فرمود: کسانی که سنت مرا زنده نگه دارند. [۱۷۸] به علی(ع) فرمود: تو برای حفظ سنت من خواهی جنگید. [۱۷۹] اولین بدعت که اساس همه‌ی بدعت‌های بعدی بود، مخالفت با جانشینی و خلافت امیرمؤمنان است. گروهی در سقیفه جمع شدند و خلیفه‌ای برگزیدند و خلیفه‌ی اول نیز وقت فرا رسیدن اجل، خلافت را به عقد دیگری درآورد و این دو، خلافت را چون شتر ماده پنداشته و هر یک به پستان او چسبیده و سخت آن را دوشیدند و نوشیدند. خلیفه‌ی دوم نیز چون زندگانی‌اش به سرآمد، گروهی را نامزد کرد؛ گرچه علی(ع) نیز داخل جمع بود اما سایر اعضا به گونه‌ای انتخاب شدند تا خلیفه‌ی سوم گزینش شود و علی(ع) باز به حاشیه بنشیند و این سومین، با روی کار آمدنش، به خوردن بیت‌المال و نشان دادن خویشاوندان بر مناصب اجرایی و حکومتی همت گماشت. [۱۸۰] منع کتابت حدیث و جمع‌آوری احادیث نبی(ص) و سوزانیدن آن‌ها، بدعت دیگری است که عمر انجام داد. وی دستور داد: احادیث، جمع‌آوری و سوزانده شود. آن گاه به شهرهای مسلمانان نامه نوشت که هر کس نوشته‌ای دارد، از بین ببرد. البته ابوبکر، قبل از عمر، پانصد حدیث را از بین برد. [۱۸۱] عمر، به دنبال این پی‌آمد اسف‌بار، نقل احادیث پیامبر(ص) را منع کرد. این روی کرد در اواخر عمر شریف نبی اکرم(ص) در رفتار عمر هویدا بود. او در برابر دستور پیامبر(ص) که فرمود: «من می‌خواهم چیزی بنویسم تا پس از من گم‌راه نشوید» ایستاد و صریحاً گفت: «حسبنا کتاب الله»؛ [۱۸۲] کتاب خدا کافی است و نیازی به سنت نداریم. سومین بدعت خلفای سه‌گانه پس از رسول الله(ص) که زائیده‌ی بدعت پیشین است، اجتهادهای در مقابل نص قرآن و سنت بود. با حذف سنت نبوی، قرآن نیز به حاشیه نشست و اجتهادهای مخالف کتاب و سنت، مانند حذف سهم مؤلفه قلوبهم از مصارف زکات، شرعی شمردن سه طلاق در یک مجلس، غیرقانونی دانستن متعه‌ی حج و متعه‌ی نساء، حذف «حی علی خیر العمل» از اذان، تمام خواندن نماز در منی و جماعت خواندن نماز تراویح در شب‌های ماه رمضان و... رونق پیدا کرد. [۱۸۳] گماردن فاسقان و منافقانی چون معاویه، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم و ولید بن عقبه، از بدترین بدعت‌های خلفای صدر اسلام است که منجر به روی کار آمدن بنی‌امیه و دشمنان نبی اکرم(ص) شد که در اولین گام‌های حکومت، آن‌ها به ایجاد فرقه‌های مختلف، همت گماشتند؛ فرقه‌هایی که نه به دنبال راه پیامبر بودند و نه پذیرای کردار وصی او؛ گویی هر یک از آن‌ها امام خویش‌اند. [۱۸۴] این بدعت‌های در دین، پی‌آمدهای ناگواری را برای جامعه‌ی اسلامی به ارمغان آورد. برجا ماندن تعدادی از آداب ظاهری و حذف گوهر و محتوای اسلام، از بدترین و تاریک‌ترین پی‌آمدهای این جریان است. امام فرمود: «ای مردم، به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن واژگون سازند، هم‌چون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آن‌چه در درون دارد، تهی سازند.» [۱۸۵] متروک ساختن قرآن، نسبت دادن سهو و نسیان و گناه به پیامبر(ص)، سب و لعن اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان(ع)، ظهور حکومت‌های فاسد و ستم‌گری چون معاویه و یزید و سایر ستم‌گران بنی‌العباس، خرافات و افسانه‌سرایی و جعل احادیث و شیوع اسرائیلیات و تعلیم تورات به جای قرآن، نمونه‌هایی از پی‌آمدهای بدعت است. جامعه در این دوران، گرفتار فتنه و سرگردانی گشت. همه چیز برای مردم غبارآلود شد و هیچ حقیقت روشنی برای مردم نمایان نبود. حقیقت و باطل برای مسلمانان مختلط گشته، سرگردانی و حیرت وجود آن‌ها را فرا گرفته بود. حضرت علی(ع) به این حقیقت خبرداد و از زبان پیامبر اکرم(ص) گزارش داد که امت من، پس از من به زودی گرفتار فتنه می‌گردند. [۱۸۶] امام(ع) پس از بیست و پنج سال مظلومیت، با اصرار فراوان مردم، بر منصب حکومت دست یافت و برای تحقق نظام عادلانه و برخورد با ظلم و بی‌عدالتی، به

احیای سنت و مقابله با بدعت‌ها پرداخت و برای احیای سنت‌ها و ارزش‌های دینی، به شدت با جاهلیت جدید، عصر خلفای سه گانه، مبارزه نمود. انحراف‌ها و اعوجاج‌های دوران خلفای سه گانه را برای مردم بیان کرد [۱۸۷] و وفاداری به پیامبر(ص) و احیای سنت نبوی و ارزش‌های اصیل اسلامی را نشان داد. [۱۸۸] عدالت را به حدی گستراند که حتی به مطالبات نزدیکان خود، چون عقیل، اعتنا نورزید و بیش از حقشان به آن‌ها پرداخت. [۱۸۹] صریحاً فرمود: «من شما را به راه و روش پیامبرتان(ص) خواهم برد». [۱۹۰] «من به خاطر هیچ کس، سنت رسول خدا(ص) را رها نمی‌کنم». [۱۹۱] «اگر دو پایم در این لغزش گاه استوار ماند و این فتنه‌های برخاسته بخوابد، چیزهای زیادی را دگرگون می‌کنم». [۱۹۲] علی(ع) به خلاف خلفای پیشین، مردم را به تدوین احادیث نبوی و حفظ سند آن‌ها تشویق کرد و این سنت توسط امامان بعدی استمرار یافت. [۱۹۳] روش دیگری که امیر مؤمنان(ع) در برابر بدعت‌ها به کار گرفت، شناساندن پیامبر(ص) و خاندان او(ع) و نیز شخصیت خود به مردم بود، تا مردم به جای انسان‌های فاسق و منحرف، از این خاندان الگو بگیرند و هدایت و سعادت خود را دست یابند. در وصیت خود فرمود: «خدا، چیزی را شریک او مسازید؛ محمد(ص)، سنت او را ضایع ننمایید؛ این دو ستون را بر پا دارید و این دو چراغ را افروخته نگه‌دارید». [۱۹۴] «هر کس از شما در بستر خود، جان سپرد در حالی که حق پروردگار خود و فرستاده‌ی او و اهل بیتش را بشناسد، شهید مرده و اجر او با کردگار است». [۱۹۵] «ما درخت نبوتیم، فرود آمدن گاه رسالت و جای رفت و آمد فرشتگان رحمت و کانون‌های دانش و چشمه‌سارهای بینش. یاور و دوست ما، امید رحمت می‌برد و دشمن و کینه‌جوی ما، انتظار قهر و سطوت». [۱۹۶] فرمود: «من جانشین رسول خدا(ص) در میان شما هستم. من راه‌نمای شما و نجات دهنده‌ی شما از گم‌راهی و جهنم هستم. من در میان شما چون چراغ در تاریکی هستم. من و رسول خدا(ص) از یک شاخه‌ایم. من قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم و صاحب حوض کوثر و اعرافم. اگر پرده‌ی حقایق از چهره‌ی عالم کنار رود، بر یقین من افزوده نمی‌شود». [۱۹۷] فعالیت دیگر علی(ع) در جامعه‌ی علوی، تصفیه سازی احادیث بود. به مردم فرمود: «در دست شما، حق و باطل، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه است. احادیث دروغی به پیامبر نسبت داده‌اند...» [۱۹۸] برخورد با اسرائیلیات و آموزه‌های فرهنگی اهل کتاب و افسانه‌سرایی نیز از سیاست‌های حضرت علی(ع) بود. [۱۹۹]

فتنه‌ها و فتنه‌زدایی‌ها

فتنه‌ها و فتنه‌زدایی‌ها

علی(ع)، دورانی را سپری کرد که با انواع فتنه‌ها، مکرها و توطئه‌ها روبه‌رو بود؛ فتنه‌هایی که حتی در زمان حیات پیامبر(ص) ظهور و بروز داشت. فتنه‌ی مخالفت قریش با جانشینی علی(ع)، [۲۰۰] فتنه‌ی قلم و دوات، [۲۰۱] فتنه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده، [۲۰۲] فتنه‌ی انتخاب عمر و عثمان، فتنه‌ی ناکثین، [۲۰۳] فتنه‌ی قاسطین، [۲۰۴] فتنه‌ی حکمیت و فریب خوردن ابوموسی اشعری از عمروعاص، [۲۰۵] فتنه‌ی مارقین و خوارج [۲۰۶] نمونه‌هایی از فتنه‌های دوران علوی است برای تبیین بیشتر این عنصر هولناک و بهره‌گیری ما در زمان معاصر به معنای لغوی فتنه و عوامل، آثار منفی آن و روش برخورد امام با فتنه را بیان می‌کنیم.

لغت شناسی فتنه

فتنه در لغت به معنای آزمایش، فریبندگی، اضطراب اندیشه، عذاب، گم‌راهی، وسوسه، بیماری، آشوب، مال، اولاد، اختلاف کردن مردم در رأی و تدبیر، کفر، گداختن و در آتش انداختن سیم و زر جهت امتحان به کار رفته است. [۲۰۷] البته معانی مذکور را می‌توان به دو دسته‌ی معانی مفهومی فتنه و معانی مصداقی فتنه دسته‌بندی کرد. این واژه در قرآن به معنای سوختن،

عذاب ، نتیجه‌ی بدی که زائیده‌ی مخالفت با امر رسول خداست ، کفر ، شرک ، افساد ، اضلال و آزمایش و اختیار استعمال شده است . [۲۰۸]

اوصاف و پی آمدهای فتنه

امام علی(ع) اوصاف گوناگونی برای فتنه ذکر می‌کند؛ از جمله می‌توان به پنهان شدن حقیقت در فتنه ، ناشناخته ماندن صراط مستقیم ، تخالف ظاهر و باطن آن ، مخفی ماندن علت پیدایش آن و در یک کلام ، آمیزش حق و باطل است . [۲۰۹] امیر مؤمنان درباره‌ی پی آمد فتنه می‌فرماید : «پس اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد ، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت ، زبان دشمنان قطع می‌گردید . اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند . نجاست شیطان که بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند ، نجات خواهند یافت .» [۲۱۰] پیامبر(ص) نیز فتنه‌های هولناک را به اطلاع علی(ع) رساند : «ای علی ، همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند و در دین‌داری بر خدا منت می‌گذارند . با این حال انتظار رحمت او را دارند و از قدرت و خشم خدا ، خود را ایمن می‌پندارند؛ حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌کنند؛ شراب را به بهانه‌ی این که آب انگور است و رشوه را به این بهانه که هدیه است و ربا را به این بهانه که نوعی معامله است ، حلال می‌شمارند .» [۲۱۱] امام(ع) به امت خود خبر داد که : «همانا بعد از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبر نباشد .» [۲۱۲] «گویا می‌بینم شخص سخت گم‌راهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچم‌های خود را در اطراف کوفه پیدا کند و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد ، فتنه‌ی فرزند خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ شعله‌ور شود ، روزها با چهره‌ی عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند» [۲۱۳]

آثار منفی فتنه

مهم‌ترین آثار منفی فتنه عبارتند از : [۲۱۴] فراگیر شدن فتنه و رسیدن بلای آن حتی به نیکوکاران و عالمان؛ تسلط حاکمان ستم‌کار بر اثر فتنه و حاکمیت ظالم بر مظلوم و ضعیف؛ گمراهی مردم و پیدایش شک در عقاید و تخریب نشانه‌های دین؛ فقدان ترحم در جامعه؛ کاهش حکمت و دانش؛ پنهان ماندن حقیقت؛ از بین رفتن پیوندهای خویشاوندی؛ به ناحق ریخته شدن خون‌ها؛ فریب دادن مردم و گم‌راه کردن آن‌ها با تظاهر به ایمان؛ پذیرش بدعت و ترک سنت‌ها؛ ناشناخته ماندن معروف و شناختن منکرها؛ تفسیر و تأویل دروغین از دین؛ قلت گویندگان حق و کثرت دروغ‌گویان؛ فراوانی جوانان بداخلاق ، پیرمردان گنه‌کار و عالمان دورو .

شیوه‌های فتنه‌انگیزی

شیوه‌ها و روش‌های فتنه‌انگیزی از زبان علی(ع) عبارتند از : ۱ . طرح شبهات و پرسش‌های جهت‌دار؛ امام(ع) می‌فرماید : «شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد .» [۲۱۵] ۲ . ترور شخصیت؛ امام علی(ع) در نکوهش کوفیان می‌فرماید : «کاسه‌های غم و اندوه را ، جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت پذیری ، رأی و تدبیر مرا تباه کردید تا آن‌جا که قریش در حق من گفت : «بی‌تردید پسر ابی‌طالب ، مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد .» خدا پدرشان را مزد دهد؛ آیا یکی از آن‌ها تجربه‌های سخت و دشوار مرا دارد ؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد .» [۲۱۶] ۳ . سکوت شیطانی؛ «آن‌جا که باید سخن درست گفت ، در خاموشی خیری نیست؛ چنان که در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود .» [۲۱۷] ۴ . تبلیغات گسترده؛ همسر عثمان و یا ام‌حبیبه دختر ابوسفیان ، پیراهن خونین عثمان را به شام آورد . معاویه با تبلیغات گسترده ، عثمان را خلیفه‌ی مظلوم و خود را صاحب

خون او معرفی کرد و این تبلیغات بر مردم شام مؤثر افتاد . [۲۱۸] هـ بهره‌برداری ابزاری از دین و مقدسات؛ امام در واقعه‌ی صفین فرمود : «آن‌گاه که شامیان در گرما گرم جنگ و در لحظه‌های پیروزی ما ، با حيله و نیرنگ و مکر و فریب کاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند ...» [۲۱۹]

عوامل فتنه‌گری

فتنه و فتنه‌گری از عوامل گوناگونی زاییده می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عوامل انسانی و عالمانه است . ریاست‌طلبی و دنیاپرستی طلحه و زبیر ، دشمنی و حسادت قریش ، هواپرستی معاویه ، معیار قرار دادن افراد برای تشخیص حق و ظاهربینی ، از مهم‌ترین علل پیدایش فتنه است که امام علی (ع) به آن‌ها اشاره کرده است . [۲۲۰]

روش‌های فتنه‌زدایی

حضرت علی (ع) در برابر فتنه‌های مختلف جامعه و فتنه‌زدایی از روش‌های گوناگونی از جمله افشاگری و شبهه‌زدایی ، ارشاد و هدایت ، تهدید و ارباب ، برخورد عملی و قاطعیت بهره گرفت . به فرزندش محمد حنفیه در جنگ جمل فرمود : «اگر کوه‌ها از جای کنده شوند ، تو ثابت و استوار باش؛ دند آن‌ها را بر هم بفشار؛ کاسه‌ی سرت را به خدا عاریت ده؛ پای بر زمین میخ کوب کن؛ به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر؛ از فراوانی دشمن چشم‌پوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است .» [۲۲۱] امام (ع) در مقام افشای سران جمل فرمود : «به خدا سوگند ، طلحه بن عبیدالله برای خون‌خواهی عثمان شورش نکرد ، جز این که می‌ترسید خون عثمان از او مطالبه شود؛ زیرا او خود متهم به قتل عثمان است که در میان مردم از او حریص‌تر بر قتل عثمان یافت نمی‌شد؛ برای این که مردم را دچار شک و تردید کند ، دست به این گونه ادعاهای دروغین زد .» [۲۲۲] حضرت علی (ع) با ارسال نامه‌ای به معاویه به ارشاد او پرداخت . «همانا ستم‌گری و دروغ‌پردازی ، انسان را در دین و دنیا رسوا می‌کند و عیب او را نزد عیب‌جویان آشکار می‌سازد و تو می‌دانی آن‌چه که از دست رفت باز نمی‌گردد . گروهی باطل طلبیدند و خواستند با تفسیر دروغین ، حکم خدا را دگرگون سازند و خدا آنان را دروغ‌گو خواند . معاویه ، از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوش‌حالد و تأسف می‌خورند که چرا اعمالشان اندک است . آن روز کسانی که مهار خویش در دست شیطان دادند ، سخت پشیمانند . تو ما را به داوری قرآن خواندی ، در حالی که خود اهل قرآن نیستی و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم .» [۲۲۳] امام (ع) با تهدید نیز معاویه را سرزنش نموده است . «معاویه ، مرا در جنگ خوانده‌ای ، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا ، و دو لشکر را از کشتار بازدار تا بدانی پرده‌ی تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده و دیده‌ی چه کسانی پوشیده است . من ابوالحسن ، کشنده‌ی جد و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر هستم که سپر آنان را شکافتم . امروز همان شمشیر با من است و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می‌کنم .» [۲۲۴] امام (ع) در برابر فتنه‌ها از برخورد عملی و اجرای حدود الهی کوتاهی نکرد . درباره‌ی ماجرای جمل فرمود : «سوگند به خدا ، گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد . آن‌ها که در آن غرق شوند ، هرگز نتوانند بیرون آیند و آنان که بگریزند هرگز نتوانند خیال بازگشت کنند .» [۲۲۵] و نیز درباره‌ی فتنه‌ی خوارج فرمود : «ای مردم ، من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری نداشت؛ آن‌گاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه‌ی شدت خود رسید .» [۲۲۶]

پی‌نوشتها

[۱] . سوره‌ی بقره ، آیه‌ی ۲۲۰ . [۲] . سوره‌ی اعراف ، آیه‌ی ۸۵ . [۳] . سوره‌ی اعراف ، آیه‌ی ۵۶ . [۴] . سوره‌ی اعراف ، آیه‌ی

۱۷۰. [۵]. سوره‌ی بقره، آیات ۱۱ و ۱۲. [۶]. داریوش آشوری، دانش‌نامه‌ی سیاسی، تهران: سهروردی و مروارید، ۱۳۶۶، ص ۷۲؛ و فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۸۶. [۷]. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۸۶. [۸]. دانش‌نامه‌ی سیاسی، ص ۵۰. [۹]. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۹۴. [۱۰]. همان، ص ۱۴. [۱۱]. دانش‌نامه‌ی سیاسی، ص ۱۵. [۱۲]. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۵. [۱۳]. همان، ص ۲۹۸ و فرهنگ علوم سیاسی، ص ۶۵. [۱۴]. همان، ص ۲۹۹. [۱۵]. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۹۴. [۱۶]. غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۶۲. [۱۷]. همان، ج ۴، ص ۱۹۴. [۱۸]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۱۹]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۸. [۲۰]. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳. [۲۱]. همان، نامه‌ی ۴۳. [۲۲]. همان، خطبه‌ی ۱۹۸. [۲۳]. همان، کلمات قصار ۸۹. [۲۴]. همان، نامه‌ی ۳۱. [۲۵]. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۲۷۵. [۲۶]. همان، ج ۴، ص ۲۹۵. [۲۷]. همان، ج ۴، ص ۲۵۵. [۲۸]. نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۵۲. [۲۹]. من کمال السعاده السعی فی صلاح الجمهور، همان، ج ۶، ص ۳۰. [۳۰]. ان الناس الى صالح الادب احوج منهم الى افضله و الذهب (همان، ج ۲، ص ۵۶۹). [۳۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۹. [۳۲]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۳۳]. همان، نامه‌ی ۶۳. [۳۴]. همان، نامه‌ی ۲۸. [۳۵]. همان، خطبه‌ی ۱۹۲. [۳۶]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۳۷]. عند فساد التیّه ترتفع البرکة (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۲۷). [۳۸]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. [۳۹]. همان، خطبه‌ی ۱۳۱. [۴۰]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۴۱]. همان، خطبه‌ی ۲۱۶. [۴۲]. همان، خطبه‌ی ۲۵. [۴۳]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۴۴]. همان، خطبه‌ی ۹۴. [۴۵]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۴۶]. همان، نامه‌ی ۵۳، خطبه‌ی ۲۱۵؛ نامه‌ی ۲۰؛ نامه‌ی ۴۱. [۴۷]. همان، حکمت ۲۴۷؛ خطبه‌ی ۱۲۱؛ نامه‌ی ۴۶، ص ۱۹. [۴۸]. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۴. [۴۹]. میزان الحکمه‌ی، ج ۱۰، ص ۶۱۴. [۵۰]. بحار الانوار، ج ۴۱، باب عبادته و خوفه (ع)، ح ۴. [۵۱]. مفاتیح الجنان، دعای کمیل. [۵۲]. بحار الانوار، ج ۴۱، ح ۱۷. [۵۳]. بحار الانوار، ج ۴۱، ح ۱۳. [۵۴]. سید هادی کاشف الغطا، مستدرک نهج البلاغه، بیروت: منشورات مکتبه‌ی الاندلس، ص ۱۶۰. [۵۵]. نهج البلاغه، تحقیق صبیح صالح، خطبه‌ی ۱۵۲. [۵۶]. همان، خطبه‌ی ۱. [۵۷]. همان، خطبه‌ی ۲۱۳. [۵۸]. همان، خطبه‌ی ۱۵۲. [۵۹]. دعای صباح. [۶۰]. همان، خطبه‌ی ۱۹۵. [۶۱]. شیخ صدوق، توحید، ص ۳۰۵. [۶۲]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۶. [۶۳]. همان، خطبه‌ی ۱۶۳. [۶۴]. همان، خطبه‌ی ۹۹. [۶۵]. همان، کلام ۱۷۹؛ خطبه‌ی ۱۸۵ و کلام ۱۸۲. [۶۶]. همان، خطبه‌ی ۴۵، ۱۸۶، ۱۷۹ و کلام ۱۷۹. [۶۷]. همان، کلام ۱۸۲. [۶۸]. همان. [۶۹]. همان، خطبه‌ی ۱۸۵. [۷۰]. همان، خطبه‌ی ۱۵۲. [۷۱]. همان، خطبه‌ی ۹۱. [۷۲]. همان، خطبه‌ی ۱۶۵ و ۱۵۵ و کلام ۱۸۲ و ۱۸۵. [۷۳]. ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۴. [۷۴]. دعای صباح. [۷۵]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱ و ۱۸۶ و کلام ۱۸۲. [۷۶]. ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۸. [۷۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی‌های ۱۰۳، ۱۱۳، ۲۳۰، ۱۸۸، ۲۱۳؛ نامه‌های ۶۹، ۳۱؛ حکمت ۴۳۳، ۴۴، ۱۲۶. [۷۸]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۷۹]. الفتوح، ص ۳۸۹. [۸۰]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۲. [۸۱]. همان، خطبه‌ی ۲۲. [۸۲]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱. [۸۳]. همان، خطبه‌ی ۹۱. [۸۴]. همان، خطبه‌ی ۱۵. [۸۵]. الفتوح، ص ۳۹۲. [۸۶]. ر. ر. ک: اطلس الوطن العربی و العالم، مؤسسه جیوبر و جکتس، بیروت، ۱۹۸۶، ج ۳، ص ۹۴. [۸۷]. نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۲۶. [۸۸]. همان، نامه‌ی ۵۳ و نامه‌ی ۲۰ و نامه‌ی ۴۱. [۸۹]. ر. ر. ک: فصل شیوه مدیریتی امام علی (ع). [۹۰]. محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۶. [۹۱]. همان، ج ۴، ص ۷۳. [۹۲]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۹۳]. مستدرک الوسائل، قم: موسسه احیاء التراث، ج ۱۷، ص ۳۴۸. [۹۴]. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۶۹. [۹۵]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۹۶]. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶. [۹۷]. همان، نامه‌ی ۵۱. [۹۸]. همان، نامه‌ی ۷۶، ۲۷، ۵۰، ۵۳. [۹۹]. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۵۸. [۱۰۰]. همان، ج ۱، ص ۲۷۵. [۱۰۱]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۱۰۲]. همان، کلام ۱۶. [۱۰۳]. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۶. [۱۰۴]. تحف العقول، ص ۶۰. [۱۰۵]. غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۵۴. [۱۰۶]. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶. [۱۰۷]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۱۰۸]. پیشین. [۱۰۹]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۱. [۱۱۰]. غرر الحکم، ج ۱، ص

۵۰. [۱۱۱]. تحف العقول، ص ۱۱۹. [۱۱۲]. نهج البلاغه، نامه ۲۷. [۱۱۳]. همان، کلام ۱۲۵. [۱۱۴]. جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۴۷۲. [۱۱۵]. نهج البلاغه، کلام ۱۳۱. [۱۱۶]. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳. [۱۱۷]. همان، خطبه ۱۶۰. [۱۱۸]. ابوجعفر الکلینی، اصول الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ق ۲، ص ۱۶۴. [۱۱۹]. نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۱۲۰]. نهج البلاغه، حکمت ۲۱. [۱۲۱]. همان، نامه ۵۳. [۱۲۲]. پیشین. [۱۲۳]. همان، نامه ۶۲. [۱۲۴]. کتاب الخراج لابن یوسف القاضی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹، ق ۱، ص ۱۱۸. [۱۲۵]. سیره ابن هشام، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۳۷، ۳۳۴. [۱۲۶]. سوره مائده، آیه ۶۷. [۱۲۷]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲. [۱۲۸]. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۳۳. [۱۲۹]. همان، ص ۳۲۶. [۱۳۰]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷. [۱۳۱]. ابن قتیبہ الدینوری، الامامه و السیاسه، ص ۱۳. [۱۳۲]. نهج البلاغه، خطبه ۳. [۱۳۳]. همان. [۱۳۴]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۴. [۱۳۵]. نهج البلاغه، کلام ۱۳۰. [۱۳۶]. الکامل، ج ۳، ص ۱۹۰. [۱۳۷]. الغارات، ج ۱، ص ۳۱۰. [۱۳۸]. نهج البلاغه، خطبه ۳. [۱۳۹]. الامامه و السیاسه، ص ۵۱. [۱۴۰]. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۷، ۳۶. [۱۴۱]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹. [۱۴۲]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲. [۱۴۳]. شیخ مفید، الجمل، ص ۸۹. [۱۴۴]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱. الجمل، ص ۳۵۲، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۸. [۱۴۵]. نهج البلاغه، خطبه ۲۲. [۱۴۶]. نصر بن مزاحم المنقری، وقعه صفین، ص ۲۹ و نهج البلاغه، نامه ۸ و خطبه ۴۳. [۱۴۷]. نهج البلاغه، نامه ۷۷. [۱۴۸]. نهج البلاغه، خطبه ۹۲. [۱۴۹]. «کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، بر آن چه که می خورند گناهی نیست». [۱۵۰]. محمود شهابی، ادوار فقه، ج اول، ص ۵۱۲. [۱۵۱]. ترجمه الغدیر، ج ۱۵، ص ۲۱۹. [۱۵۲]. ترجمه الغدیر، ج ۱۶، ص ۱۷۳ - ۲۰ و ج ۱۷، ص ۱۵۸ و ۲۰. [۱۵۳]. نهج البلاغه، خطبه ۹۱. [۱۵۴]. همان، خطبه ۳. [۱۵۵]. همان. [۱۵۶]. همان، خطبه ۳۳. [۱۵۷]. همان، خطبه ۱۲۶. [۱۵۸]. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶. [۱۵۹]. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳. [۱۶۰]. نهج البلاغه، خطبه ۵۴. [۱۶۱]. همان، خطبه ۹۲. [۱۶۲]. ترجمه الغدیر، ج ۱۹، ص ۳۰۴. [۱۶۳]. نهج البلاغه، نامه ۱۰ و نامه ۳۹. [۱۶۴]. همان، نامه ۶۴. [۱۶۵]. نهج البلاغه، نامه ۱۷. [۱۶۶]. همان، نامه ۶۴. [۱۶۷]. همان، کلمات قصار ۳۶۵، ۳۶۶ و ۴۱ و خطبه ۱۹۲. [۱۶۸]. همان، خطبه ۱۳۶. [۱۶۹]. همان، خطبه ۱۶۵. [۱۷۰]. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳. [۱۷۱]. ادوار فقه، ج ۳، ص ۳۳۲. [۱۷۲]. نهج البلاغه، نامه ۲۰. [۱۷۳]. نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۱۷۴]. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۱۵۰. [۱۷۵]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۵. [۱۷۶]. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۹. [۱۷۷]. همان، ص ۱۰۸. [۱۷۸]. بحار الانوار، ج ۲، حدیث ۲۵. [۱۷۹]. همان ج ۳۳، حدیث ۱۵۴. [۱۸۰]. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ششقیه، ۳. [۱۸۱]. سید جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۶۰ - ۵۱ و علامه عبدالحسین امینی، الغدیر، ج ۶، ص ۴۲. [۱۸۲]. پیشین. [۱۸۳]. سید عبدالحسین شرف الدین النص والاجتهاد، ص ۴۲، الغدیر، ج ۶، ص ۱۴۴ - ۱۴۲. [۱۸۴]. نهج البلاغه، خطبه ۸۸. [۱۸۵]. همان، خطبه ۱۰۳. [۱۸۶]. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶. [۱۸۷]. همان، خطبه ۳. [۱۸۸]. همان، خطبه ۳۷ و کلمات قصار ۲۸۹ و خطبه ۵۶. [۱۸۹]. همان، خطبه ۱۲۶ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۶ و ج ۲، ص ۲۰۳. [۱۹۰]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۶. [۱۹۱]. تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ۱۰۴۳، به نقل از تاریخ الخلفاء. [۱۹۲]. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۷۲. [۱۹۳]. الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۳ و ۱۸۲. [۱۹۴]. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹. [۱۹۵]. همان، خطبه ۱۹۰. [۱۹۶]. همان، خطبه ۱۰۹. [۱۹۷]. غررالحکم، ج ۲، ۱۹۵ - ۱۸۸. [۱۹۸]. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰. [۱۹۹]. الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۸۸، ۱۸۵. [۲۰۰]. ر. ک: به ابن هشام، السیره النبویه، الجزء الاول، بیروت، دارالقلم، ص ۲۸۱ و عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار احیاء التراث العربی، مجلد

الاول ، صص ۴۸۸ - ۴۸۷ . [۲۰۱] . تاریخ طبری ، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده ، ج ۴ ، ص ۱۳۲۷ . [۲۰۲] . یعقوبی ، تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۲۳ . [۲۰۳] . تاریخ الطبری ، ج ۳ ، مطبعة الاستقامة بالقاهرة ، ۱۳۵۷ ، ص ۴۶۲ . [۲۰۴] . علی بن الحسین بن علی مسعودی ، مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۶۲ . [۲۰۵] . نصر بن مزاحم منقری ، واقعه‌ی صفین در تاریخ ، کریم زمانی ، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا ، ص ۲۳۶ . [۲۰۶] . تاریخ طبری ، ابوالقاسم پاینده . ج ۶ ، ص ۲۵۹۸ . [۲۰۷] . المعجم الوسیط ، ص ۶۷۳ ؛ منجد الطلاب ، ص ۴۰۸ ؛ نثر طوبی ، ص ۲۴۳ . [۲۰۸] . ر . ک : سوره‌ی ذاریات ۱۳ و ۱۴ ؛ سوره‌ی توبه ، آیه‌ی ۴۹ ؛ سوره‌ی بقره ، آیه‌ی ۱۹۳ ؛ سوره‌ی طه ، آیه‌ی ۴۰ . [۲۰۹] . ر . ک : نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۹۳ ، ۹۲ ، ۱۲۲ ، ۱۵۱ . [۲۱۰] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۵۰ . [۲۱۱] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۱۵۶ . [۲۱۲] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۱۴۷ . [۲۱۳] . همان ، خطبه‌ی ۱۰۱ و نیز ر . ک به خطبه‌ی ۱۳۸ و مراد حضرت علی (ع) از این شخص ، ظاهراً عبدالملک بن مروان است که به کوفه ، لشکرکشی کرد و مصعب بن زبیر را کشت و مردم کوفه را به خاک و خون کشید . [۲۱۴] . همان ، خطبه‌ی ۹۳ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۱۴۷ ، ۱۲۲ . [۲۱۵] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۳۸ . [۲۱۶] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۲۸ . [۲۱۷] . کلمات قصار . [۲۱۸] . طبقات الکبری ، ج ۴ ، ص ۲۲۹ و رسول جعفریان ، تاریخ سیاسی اسلام ، ج ۲ ، ص ۴۹۵ . [۲۱۹] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۱۲۲ . [۲۲۰] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۱۲۲ ، نامه‌ی ۹ ، ۳۱ و خطبه‌ی ۳۳ ، ۲۱۳ ، ۵۰ ، ۱۴۸ . [۲۲۱] . نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۱۱ . [۲۲۲] . همان ، خطبه‌ی ۱۷۴ . [۲۲۳] . همان ، نامه‌ی ۴۸ . [۲۲۴] . همان ، نامه‌ی ۱۰ . [۲۲۵] . همان ، خطبه‌ی ۱۰ . [۲۲۶] . همان ، خطبه‌ی ۹۳ .

گلشن پنجم : پرسمان اندیشه‌ی علوی

پرسمان اندیشه‌ی علوی

منشأ مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی (ع) توضیح دهید

مشروعیت سیاسی در فلسفه‌ی سیاسی ، به معنای حق حکم راندن است که پاسخی است به پرسش «چرا باید شهروندان از حاکم یا حکومت پیروی کنند ؟» مشروعیت ، توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت است . در این زمینه ، تئوری‌های مختلفی از جمله نظریه‌ی رضایت عمومی ، اراده‌ی عمومی ، قرارداد اجتماعی ، عدالت ، سعادت ، قهر و غلبه ، وراثت و استخلاف ، نظریه‌ی الهی و نظریه‌های تلفیقی دیگر مطرح شده است . حضرت علی (ع) برای حقانیت و مشروعیت حکومت و خلافت خویش ، از چهار طریق وصیت ، لیاقت ، قربت و بیعت استفاده می‌کند . استدلال از طریق لیاقت و شایستگی را در خطبه‌ی ۲ ، ۳ ، ۱۴۲ ، ۱۵۴ ، ۲۳۹ و ... و احتجاج از طریق قربت را در جریان سقیفه [۱] و خطبه‌ی ۶۸ نهج البلاغه ، استدلال از طریق وصیت پیامبر را در خطبه‌ی دوم ، ششم ، صدو هفتادم نهج البلاغه و دیگر منابع روایی و تاریخی و احتجاج از طریق بیعت [۲] را در نامه‌ی ۶ و ۵۴ ، خطبه‌ی ۱۷۳ و ۹۱ تبیین می‌کند . گفتنی است ، که تنها استدلال از طریق وصیت پیامبر ، حقانیت و مشروعیت حکومت علوی و حاکمیت علی (ع) را ثابت می‌کند و سرّ عقلانی این مشروعیت نیز به لیاقت علی (ع) بستگی دارد و نقش بیعت و قربت در مشروعیت جامعه شناختی و مقبولیت مردمی ، کارساز است . به همین دلیل ، حضرت زهرا (س) ، امام حسن ، امام حسین ، امام رضا (ع) ، سلمان ، ابی بن کعب ، ابوذر ، عمار یاسر ، اصبع بن نباته ، قیس بن سعد بن عبادہ انصاری نیز به مشروعیت مبتنی بر وصیت پیامبر (ص) یعنی مشروعیت الهی ، استناد و استدلال می‌کنند . [۳]

علی (ع) چه تصویری از حکومت سیاسی داشت ؟

حکومت ، واسطه‌ای میان حاکم یا هیئت حاکم و مردم است که وضع و اجرای قوانین دولت و حقوق مردم را به عهده دارد و در

تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام معاش جامعه، گام برمی دارد. از این تعریف، به خوبی استفاده می شود که حکومت داری، کاری دنیوی است و به نیازهای دنیایی مردم ارتباط پیدا می کند. امام به اشعث بن قیس، استان دار آذربایجان می گوید: حکومت، طعمه ای در اختیار زمام دار نیست؛ بلکه امانتی بر گردن اوست که باید از آن نگهبانی کند و فردا پاسخ گوی آن باشد. حق او نیست که به استبداد و خودرأیی عمل نماید. [۴] و نیز می فرماید: «زمام دار، امین خدا در زمین و برپا دارنده ی عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است.» [۵] «اگر حاکم بگوید، وظیفه من فرمان دادن است و بر مردم، اطاعت کردن لازم است، جامعه به فساد و دگرگونی سوق می یابد و خرابی در دین پدید می آید.» [۶] «امام به مالک، توصیه ی اخلاقی - عملی می دهد که اگر قدرت، تو را گرفتار نخوت کرد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر.» [۷] پس علی (ع) حکومت و رهبری، را لازم و ارزش مند معرفی می کند؛ به شرطی که هدف عدالت و جلوگیری از ظلم و فساد را دنبال کند و به عنوان امانت بدان نگرسته شود. ولی نگرش منفی علی (ع) نسبت به آن، زمانی است که کسی حکومت را هدف تلقی کند. «ابن عباس در دوران خلافت علی (ع) بر آن حضرت وارد شد، در حالی که ایشان با دست خویش، کفش کهنه ی خود را پینه می زد. از ابن عباس پرسید: قیمت این کفش چه قدر است؟ ابن عباس پاسخ داد: هیچ. امام فرمود: ارزش این کفش کهنه، در نظر من از حکومت و امارت بر شما بیش تر است؛ مگر آن که به وسیله ی آن عدالتی را اجرا کنم و حقّی را به صاحب حقّی برسانم یا ظلمی را از میان ببرم.» [۸] و نیز می فرماید: «خدایا، تو آگاهی که آن چه از ما صادر شده، نه برای میل و رغبت در سلطنت و حکومت بوده و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع دنیا؛ بلکه برای این بود که نشانه های دین تو را بازگردانیم و در شهرهای اصلاح و آرامش برقرار نماییم تا بندگان ستم دیده ات در امن و آسودگی بوده و احکام تو که ضایع مانده، جاری شود.» [۹] «به خدا که مرا نه به خلافت رغبتی بود و نه به حکومت حاجتی، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را بر عهده ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آن چه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان فرموده، نگرستم و از آن پیروی کردم و در پی سنتی که رسول خدا (ص) نهاده است رفتم.» [۱۰] شهید مطهری، در این باره می فرماید: «علی (ع) مانند هر مرد الهی و رجل ربانی دیگر، حکومت و رهبری را به عنوان یک پست و مقام دنیوی که اشباع کننده ی حسّ جاه طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده آل زندگی، سخت تحقیر می کنند و آن را پیشیزی نمی شمارند. آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا، از استخوان خوکی در دست انسان خوره داری، بی مقدارتر می شمرد؛ امّا همین حکومت و زعامت را برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدّس می شمارد.» [۱۱]

نگرش علی (ع) در باره ی سیاست چیست؟

تفسیر اسلامی از سیاست با سایر مکتب ها و نظام های سیاسی، کاملاً تفاوت دارد. برخی سیاست را از مردم تفکیک می کنند و استبداد را پدید می آورند و گروهی به جدایی شریعت از سیاست، فتوا می دهند و سکولاریسم را تحقق می بخشند. سیاست علوی، نوعی نظام مردم سالاری دینی است که هم اکثریت مردم را در دخالت و تصمیم گیری سیاسی محقّ و مکلف می سازد و هم بر اجرای احکام الهی و تثبیت حکومت دینی اصرار می ورزد. پس سیاست علوی، حاکمیت اصول و احکام و ارزش های اسلامی است که متضمّن مصالح مردم است؛ حاکمیتی که با پذیرش و خواست مردم توأم باشد. [۱۲] دنیای گذشته و امروز، تفسیر دیگری را از سیاست، از برخی فیلسوفان سیاسی مانند ماکیاوولی و سیاستمدارانی چون معاویه و عمروعاص به ارث برده است. آن سیاست، به معنای نیرنگ بازی و حيله گری است که در بین عوام مردم بسیار شناخته شده است. سیاست علوی به شدّت با این تفسیر مخالف بوده و از آن نهی می کند. امام علی (ع) از دوران و عصر خود شکایت می کند و می فرماید: «ما در زمانی قرار گرفته ایم که اکثریت مردم آن، نیرنگ را زیرکی می پندارند و ناآگاهان، این اشخاص را به نیک چاره اندیشی نسبت می دهند. اینان را چه سود

؟ خدا این سیاست‌بازان را بکشد که نمی‌دانند افرادی که سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند، چاره‌ی هر چیز را می‌شناسند، ولی امر و نهی خداوند او را از فریب‌کاری باز می‌دارد و با آن که راه کلک بازی را آشنا و توان انجام آن را نیز دارد، آن را رها می‌کند؛ اما آن که درد دین ندارد، از هر فرصت سود جسته و در هر کار، راه حيله را در پیش می‌گیرد. «[۱۳] علی(ع) در باره‌ی زیرکی یا نیرنگ‌بازی معاویه می‌فرماید: «سوگند به خدا، معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ و لیکن او نیرنگ و خیانت، پیشه کرده و از فرمان خدا سرپیچی می‌کند. اگر مکر و نیرنگ نکوئیده نبود، من زیرک‌ترین مردم بودم؛ ولی هر نیرنگی، گناه است و هر نافرمانی‌ای از هر کس که باشد، کفر و حق‌پوشی است و در روز رستاخیز، برای هر نیرنگ‌بازی پرچمی است که با آن شناخته خواهد شد. و سوگند به خدا، من غافل گیر نمی‌شوم تا درباره‌ی من نیرنگ به کار برند؛ و در دشواری گرفتار و ناتوان نمی‌گردم.» [۱۴]

اهداف حکومت از دیدگاه امام علی(ع) چیست ؟

اهداف و آرمان‌های حکومت، یکی از عناصر و اجزای مهم در مباحث حکومت‌شناسی است که هر نظام سیاسی در صدد تحقق بخشیدن به آن‌هاست. امام علی(ع) نیز در نهج البلاغه و سایر منابع اسلامی به بیان اهداف و مقاصد حکومت پرداخته است. این اهداف و مقاصد که مشتمل بر اهداف ابتدایی و متوسط و عالی است، به شرح ذیل‌اند: الف. احیای دین و شعائر و احکام و قوانین الهی و فراهم ساختن بسترهای دین‌داری؛ [۱۵] ب. نابود ساختن آثار فتنه و فساد و استقرار صلاح و صلح و پاکی؛ [۱۶] ج. اقامه‌ی آن دسته از حدود الهی که در اثر ستم حاکمان، به تعطیلی کشیده شدند؛ [۱۷] د. حمایت از بندگان مظلوم و ستم‌دیده که حقوق آن‌ها توسط ستم‌گران پای‌مال شده است و احیا و اقامه‌ی حق و دفع باطل؛ [۱۸] هـ. تحقق بخشیدن به امنیت جاده‌ها و جلوگیری از هرج و مرج و تأمین امنیت کشور؛ [۱۹] و. مبارزه کردن با دشمنان؛ [۲۰] ز. جمع‌آوری بیت‌المال و فراهم آوردن هزینه‌های دفاعی، عمرانی و انتظامی و تأمین رفاه عمومی؛ [۲۱] ح. بهره‌مندی همه‌ی مردم حتی کافران از مواهب مادی و تأمین سعادت مادی و معنوی و توجه به رشد و بالندگی مردم؛ [۲۲] ط. رسیدن انسان‌ها به مقام قرب الهی؛ [۲۳] ی. بهره‌مندی از شایستگان در امور حکومتی؛ [۲۴] ک. حفظ کرامت انسانی و نفی هرگونه رفتارهای غیر اخلاقی به ویژه خودکامگی و برقراری تعامل صحیح بین حکومت و مردم و کسب رضایت آن‌ها؛ [۲۵]

روش حکومت‌داری امام علی(ع) را به اختصار توضیح دهید

امام(ع) در حکومت‌داری خود، از شیوه‌های خاصی استفاده می‌کرد و بدین گونه نبود که تنها از اعمال قدرت در رسیدن به اهداف صحیح حکومتی بهره بگیرد؛ بلکه به روش‌های ذیل نیز تمسک می‌جست: ۱. عقلانیت و استدلال‌گرایی: محور اصلی حکومت علوی، حق و عدل است و معیار برقراری این محور نیز، عقل و استدلال می‌باشد. امام به شخصی که در جنگ جمل گرفتار حیرت شده بود و نسبت به حقانیت طرفین نزاع که از اصحاب پیامبر(ص) بودند دچار شک و تردید گردید، فرمود: «تو دچار اشتباه شده‌ای. به درستی که حق و باطل توسط شخصیت مردان شناخته نمی‌شوند. ابتدا حق را بشناس، آن‌گاه اهلش را هم می‌شناسی، و باطل را بشناس، آن‌گاه اهلش را هم می‌شناسی.» [۲۶] منطق امام در برخورد با خوارج نیز، منطق استدلال و دفع شبهات و تحکیم عقلانی بنیادهای صحیح دینی آن‌ها بود. ۲. مشورت با مردم و مشارکت دادن آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها: امام u در موارد گوناگونی با اصحاب [۲۷] خود مشورت می‌کرد. برای نمونه در جریان جنگ جمل، جنگ صفین و عزیمت آن‌ها به طرف شام، با سپاه خود مشورت کرد. و در محروم کردن معاویه از حاکمیت شام نیز با افراد صالح مشورت نمود. و این شیوه برای تحقق بخشیدن به مشروعیت جامعه شناختی و مقبولیت مردمی، بسیار مؤثر است. [۲۸] ۳. اجرای مساوی و عادلانه و استثنای پذیر قوانین: علی(ع) در تقسیم بیت‌المال، اجرای حدود الهی و سایر حقوق و قوانین عدالت علوی را اجرا می‌کند و هیچ کسی حتی برادرش

عقیل را از این قاعده مستثنا نمی سازد. [۲۹] ۴. اهمیت دادن به افکار توده‌ی مردم و انتقادات: وظیفه‌ی حکومت نسبت به مردم این است که از حقوق آنان دفاع کند و اهداف حکومت را تحقق بخشد و مردم را از موقعیت و واقعیت‌های موجود مطلع سازد تا ذهنیت‌های منفی به حداقل برسند؛ ولی با وجود این، به انتقادات و نظرات مخالفان نیز گوش فرا دهد و علی (ع) نیز به این روش حکومت‌داری، عمل می کرد. ۵. بهره‌گیری از گذشته و تاریخ عبرت آموز و استفاده از سنت‌های خوب گذشته: علی (ع) به مالک فرمود: «آیین پسندیده‌ای را به هم مریز که بزرگان این امت، بدان رفتار نموده‌اند و مردم بدان وسیله به هم پیوسته‌اند و رعیت با یک‌دیگر سازش کرده‌اند و آیینی را قرار مده که چیزی از سنت‌های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده‌ی آن سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند.» [۳۰] امام در بهره گرفتن از تاریخ عبرت آموز، به وقایع تاریخی استناد می کرد و می فرمود: «چنان در کارهایشان نگریسته و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده که گویی یکی از ایشان گردیده، بلکه با آگاهی‌ای که از کارهایشان به دست آورده است، گویی چنان است که با نخستین تا پسینشان به سر برده است.» [۳۱] ۶. حق پرسش دادن به دیگران: سیره‌ی امام در حکومت‌داری این بوده که حق پرسش گری را برای مردم دانسته و آن‌ها را به سؤال کردن ترغیب می نمود. [۳۲] ۷. ارزش نهادن به عهد و پیمان‌ها: علی (ع) همیشه نسبت به وعده‌های خود پای‌بند بود؛ حتی به مالک سفارش می کند که اگر با دشمنت پیمانی نهاده‌ی و در ذمه‌ی خود او را امان دادی به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری، ادا نما و خود را چون سپری در برابر پیمانت برپادار؛ زیرا مردم بر هیچ چیز از واجب‌های خداوند چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت هم‌داستان نباشند با همه هواهای گوناگون که دارند و رأی‌های مخالف یک‌دیگر که در میان آرند و مشرکان نیز جدای از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می شمردند؛ اگر چه زیان پایان ناگوار پیمان‌شکنی را بردند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای، خیانت مکن و پیمانی را که بسته‌ای، مشکن. [۳۳] ۸. رعایت اخلاق حسنه: امام به اخلاق نیکو، متخلق بود و کارگزارانش را نیز بدان توصیه می کرد. [۳۴] ضرار بن حمزه به اصرار معاویه، علی (ع) را چنین توصیف می کند: «به خدا سوگند، که دورانیش و نیرومند بود؛ سخن به فضل می گفت و به عدل، حکم می نمود، علم از اطرافش فرو می ریخت و حکمت بر زبانش جاری بود؛ از دنیا و زیورش وحشت داشت و با شب و تاریکی‌اش مأنوس بود. به خدا سوگند، دارای اشک فراوان و تفکر زیاد بود و به علت بخشش فراوان دستش را خالی می کرد و از نفس خویش وحشت داشت؛ لباس‌های خشن و غذاهای سخت او را خوش می آمد و در میان ما همانند یکی از ما بود. اگر از او می پرسیدیم، پاسخمان می داد و اگر نزدش می رفتیم، ابتدا سلام می نمود و اگر دعوتش می کردیم، نزدمان می آمد. با این حال، به خدا سوگند، با این نزدیکی‌اش به ما و قربی که به ما داشت، به علت هیبتش، با او سخن نمی گفتیم و به خاطر عظمتی که نزد ما داشت، با او ابتدا به سخن در نمی آمدم. اگر لبخندی می زد دندان‌هایش همانند مروارید به رشته کشیده بود. افراد توانا نمی توانستند باطل او را طمع کنند و انسان‌های ضعیف از عدل او مأیوس نمی شدند.» [۳۵] ۹. روش تعلیم و آموزش: سراسر نهج البلاغه حاکی از تعلیم و آموزش علی (ع) به اصحابش است. حقوق آن‌ها و مسائل اعتقادی و اخلاقی و احکام را به آن‌ها آموزش می داده و دشمن و دوست را برای آن‌ها معرفی می کرد. ۱۰. از بین بردن فتنه‌ها و زمینه‌های آن‌ها: یکی از روش‌های حکومتی علوی، فتنه‌شناسی و نابود کردن فتنه‌ها و بسترهای آن‌ها بود. فتنه آن‌جایی تحقق می یابد که حق و باطل آمیخته گردند. منشأ فتنه که هوس‌های فتنه‌گران و بدعت‌های دینی بود، مورد مخالفت شدید آن حضرت قرار می گرفت. امام می فرماید: «وقتی که فتنه‌ها روی می آورند، شبهه ایجاد می کنند و زمانی که روی می گردانند، آگاهی می دهند، فتنه هم‌چون بادها دور می زند و به برخی از شهرها برخورد می کند و از کنار برخی می گذرد.» [۳۶] «از آن رو شبهه را شبهه می نامند که شباهت به حق دارد: دوستان خدا، روشنی‌شان در این شبهه‌ها یقین است و راه‌نمایان، مسیر هدایت؛ ولی دشمنان خدا، گم‌راهی‌شان آن‌ها را به شبهه‌ها فرا می خواند و راه‌نمایان کوری آن‌هاست.» [۳۷]

واژه‌ی خواص، کاربردهای مختلفی دارد. به معنای فامیل و اهل و عیال و بستگان به کار رفته و به معنای اولیای الهی و دوستان پیامبر نیز استعمال شده است. در یک جمله، [۳۸] مراد از خواص، افراد و گروه‌های تأثیرگذار بر جامعه‌اند. [۳۹] با این تعریف کلی، می‌توان تحصیل کردگان، مدیران، نخبگان و استادان، مرتبطان با حکومت و حاکم و سرمایه‌گذاران و... را در دایره‌ی خواص وارد نمود. خواصی که آگاه به حق و طرف‌دار آن هستند، در آبادانی و تکامل و بالندگی جامعه، نقش مهمی ایفا می‌کنند و آنانی که گرفتار جهل و سادگی و یا نیرنگ هستند و پیرو باطل‌اند، در انحراف و انحطاط جامعه مؤثرند. این‌ها می‌توانند تهدیدی علیه عدالت اجتماعی باشند. [۴۰] به همین دلیل، امام(ع) به مالک توصیه می‌کند که به منافع عامه مردم توجه کن و رضایت اکثر را مدنظر بگیر، گرچه رضایت خواص از بین برود و او را به خصلت‌های زشت اطرافیان مانند خودکامگی، چپاول‌گری، نامردی در روابط اقتصادی با دیگران آگاه می‌سازد. [۴۱]

درباره‌ی جریان‌های سیاسی مخالف حضرت علی(ع) توضیح دهید[۴۲]

با نگرش جریان شناسانه می‌توان مخالفان حضرت علی(ع) را به چند گروه تقسیم کرد: ۱. ثروت اندوزان: گروهی از مخالفان امام(ع)، زراندوزان و مال پرستان بودند. کسانی که فکر غارت‌گری بیت‌المال و پر کردن جیب خود را در سر می‌پروراندند. آنان در عصر دولت عثمان از امتیازهای ویژه‌ی برخوردار بودند ولی در حکومت علوی، از همه‌ی آن‌ها محروم شدند و به همین جهت، در مقابل امام ایستادند. روزی شخصی از عبدالرحمن سلمی یکی از این طایفه‌ی زراندوزان، سؤال کرد و او را به خدا قسم داد که صادقانه پاسخ دهد. پرسید: تو را به خدا، غیر از این است که دشمنی تو با امام علی(ع) از روزی آغاز شد که او بیت‌المال کوفه را تقسیم کرد و به تو و خانواده‌ات امتیاز ویژه نداد. و عبدالرحمن پاسخ مثبت داد. [۴۳] یزید بن خنجه از طرف امام، به حکومت ری منصوب شد و پس از درگیری با خوارج و شکست آن‌ها، تمام اموال خوارج را شخصاً تصاحب کرد. امام او را دستگیر کرد و شخصی را مأمور نگه‌داری او تا رسیدن به مرکز نمود. یزید از خواب آن شخص سوء استفاده کرد و به طرف معاویه فرار کرد و علیه امام، قصیده‌ای سرود و از دشمنان سرسخت حضرت شد. [۴۴] عمرو عاص نیز در گذشته از امکانات ویژه‌ی برخوردار بود و امام او را محروم ساخت و دشمن امام گردید. ۲. قدرت طلبان: مخالفت طلحه، زبیر، عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه با امام علی(ع) ریشه در قدرت‌طلبی‌های آن‌ها داشت. به گونه‌ای که حتی تحمل یک‌دیگر را نداشتند. طلحه و زبیر بر سر نماز جماعت، نزاع می‌کردند و هر کدام، خود را شایسته‌ی امام جماعت بودن می‌دانستند. ۳. منافقان: سومین جریان سیاسی مخالف، جریان نفاق است؛ جریانی که اسلام را پذیرا نبود ولی این مطلب را اظهار نمی‌کرد. اشعث بن قیس، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، نمونه‌هایی از طرف‌داران این جریان‌اند. [۴۵] سرچشمه‌ی این جریان نفاق، معاویه است که به تعبیر ابن ابی‌الحدید، او همیشه ملحد بوده و هرگز در کفر و الحاد شک نداشته است. [۴۶] مغیره بن شعبه در انحراف حکومت و تثبیت بنی‌امیه نقش زیادی داشت و از دوستان صمیمی معاویه بود. پسر او نقل می‌کند: هرگاه با پدرم به دیدار معاویه می‌رفتیم، او از هوش و ذکاوت و تدبیر معاویه سخن می‌گفت، تا این که شبی به خانه آمد و دیدم بسیار غم‌گین است و از خوردن شام امتناع کرد. ساعتی انتظار کشیدم، غم پدرم فرو نشست. تصور کردیم از دست ما عصبانی است. از او سؤال کردیم، پدرم گفت: پسر من از نزد کافرترین و پست‌ترین انسان می‌آیم. گفتم: آن کیست؟ گفت: معاویه. گفتم: تو که همیشه از او تعریف می‌کردی پس چه شده است؟ گفت: امشب من و او جلسه‌ای خصوصی داشتیم؛ به او پیشنهاد کردم: ای امیرالمؤمنین، عمری از تو گذشته و پیر شده‌ای، اگر عدالت پیشه کنی و نسبت به اقوام خود، بنی‌هاشم، صله‌ی رحم به جا آوری و به آنان توجه کنی، بهتر است و این کار تو در تاریخ خواهد ماند و ثوابش در آخرت برای تو، و در دنیا مردم از تو به نیکی یاد می‌کنند؛ از طرفی بنی‌هاشم نیز توان مقابله با تو را

ندارند. معاویه گفت: هرگز، هرگز، کدام نام نیک خواهد ماند؟ ابوبکر به قدرت رسید و به عدالت رفتار کرد و با مرگش نام او نیز خاموش شد. عمر به قدرت رسید و با آن همه تلاش همین که مُرد، نامش فراموش شد؛ ولی نام یتیم بنی هاشم را روزی پنج بار با صدای بلند فریاد می کنند «اشهد انّ محمّداً رسول الله»؛ ای بی پدر کدام عمل و کدام نام بعد از نام یتیم بنی هاشم خواهد ماند. نه؛ به خدا قسم، تا نام این مرد را دفن نکنم به طوری که هرگز نامش را نبرند، امکان ندارد آرام گیرم. [۴۷] ۴. حسودان: گروهی از مخالفان علی (ع) نه طالب قدرت و زراندوزی بودند و نه در حلقه منافقان (البته درجهی اعلای از نفاق) جای داشتند، ولی به فضایل و موقعیت امام علی (ع) و علاقه و عشق طرفداران او حسادت می بردند. عایشه نمونهی بارز این جریان است. او از وقتی که همسر پیامبر (ص) شد، به جهت محبت فراوان پیامبر به علی و زهرا و فرزندانش، به آنان رشک می برد و به این حسادت نیز، در قضیهی جنگ جمل اعتراف کرد. [۴۸] ۵. دگراندیشان: گروهی که به یک سلسله اصول اعتقادی معتقد بودند، ولی شهادت اعلام انحراف فکری خود را نداشتند، در عصر حکومت علی (ع) عقاید دگراندیشان بروز کرد. سمره بن جندب و گروهی از خوارج در این طبقه جای دارند، ابن ابی الحدید نقل می کند: «ابوصالح می گوید: به ما گفتند یکی از صحابهی رسول خدا (ص) به شهر آمده؛ به دیدنش رفتیم و دیدیم سمره بن جندب است که در یک طرفش خمر بود! با تعجب پرسیدم: این چه وضعی است؟ گفت: مبتلا- به نفرس است؛ یعنی به بهانهی مرض، مشروب می خورد.» [۴۹] ۶. متحجران: طایفهی خوارج که در فصل دیگری بدان پرداخته ایم، از مخالفان آن حضرت اند که منشأ مخالفت، تحجر و جهل آن ها بود.

روش های کاربردی مخالفان امام علی (ع) چه بود؟

مخالفان حضرت علی (ع) برای رسیدن به اهداف پلید خود، از شیوه های مختلفی جهت منحرف ساختن مردم استفاده می کردند: [۵۰] ۱. سانسور خبری یا حقیقت پوشی: مخالفان، هم وقایع گذشته را سانسور می کردند و نمی گذاشتند نسل جدید از نقش امیرالمؤمنین در ترویج اسلام و ایثار و رشادت های او باخبر شوند؛ هم حدیث ولایت و جریان غدیر را کتمان می کردند و هم تاریخ را تحریف می کردند و گاهی شخصیت های تاریخی را جابه جا می کردند. به عنوان مثال معاویه را محرم اسرار پیامبر و یگانه مفسر قرآن و کاتب وحی معرفی کردند. [۵۱] ۲. تبلیغات علیه امام علی (ع): مهم ترین ابزار جنگ روانی مخالفان امام، تبلیغات بود. با این شیوه، شام علیه امام علی و امام حسن و امام حسین (ع) بسیج شدند و بدترین اوصاف زشت به علی (ع) نسبت داده شد. عمرو بن ثابت، سوار بر مرکب می شد و در شهرها و روستاها دور می زد و هر جا می رسید مردم را جمع می کرد و علیه امام تبلیغ می کرد و جملات زشتی دربارهی حضرت می گفت. [۵۲] عمرو بن عبدالعزیز می گوید: در دوران نوجوانی، نزد یکی از فرزندان عقبه بن مسعود قرآن می آموختم. روزی در حالی که با بچه ها بازی می کردم، علی (ع) را لعن می کردیم. استاد از کنارم گذشت و داخل مسجد شد. از بچه ها جدا شده، برای درس وارد مسجد شدم. همین که استاد مرا دید، شروع به نماز خواندن کرد و به عنوان اعتراض، نمازش را طولانی کرد. وقتی نماز او تمام شد، به او گفتم، استاد چه شده است؟ گفت: پسر، درست شنیدم که تو امروز علی را لعن می کردی؟ گفتم: آری. گفت: از کجا فهمیدی بعد از این که خداوند از اصحاب بدر راضی شده است، بر آنان غضب کرده است تا لعن آنان جایز باشد؟ گفتم: استاد مگر علی (ع) از اهل بدر بوده است. گفت: مگر نقش آفرین بدر غیر از علی کسی دیگری بوده است؟ سپس استادم گزارش جنگ بدر و تلاش امام علی (ع) در شکستن سپاه کفر را توضیح داد و من با استادم عهد کردم که دیگر علی (ع) را لعن نکنم. وقتی پدرم، حاکم مدینه بود و نماز جمعه می خواند، با این که فصیح ترین مردم بود، ولی وقتی به لعن گفتن علی (ع) می رسید، لکنت زبان پیدا می کرد. به پدرم گفتم چرا چنین می شود؟ گفت: پسر، مردمی که پای سخن رانی ما می نشینند اگر فضایل علی (ع) را که پدرت می داند بدانند، هرگز از ما پیروی نمی کنند. قضیهی پدر و استاد، سبب شد تا با خدا عهد ببندم که اگر روزی قدرت به دست من بیفتد، لعن او را بردارم و اکنون که به قدرت رسیدم باید

این کار را بکنم. [۵۳] ۳. ترور شخصیت: ارایه‌ی تصویر نادرست از شخصیت علی(ع) نسل جوان را علیه او بسیج کرد. هاشم بن عتبّه یکی از سرداران سپاه امام علی(ع) در صفین بود که جوانی در این جنگ در برابر او قرار گرفت و شروع به رجز خوانی کرد: من بازمانده‌ی پادشاهان غسانم؛ متدین به دین عثمانم. قاریان ما به ما گفته‌اند که علی قاتل عثمان است. وی با ناسزاگویی علیه سپاه امام(ع) حمله می‌کرد. هاشم بن عتبّه، با دیدن این صحنه برخاست و به او گفت: بعد از این دنیا حساب و کتابی وجود دارد و خداوند درباره‌ی حضور تو در این صحنه از تو بازخواست خواهد کرد؛ از خدا بترس. جوان گفت: من به خاطر این با شما می‌جنگم که شما نماز نمی‌خوانید! رهبرتان نماز نمی‌خواند! رهبرتان، عثمان را کشته است و شما نیز او را در کشتن عثمان یاری کرده‌اید! هاشم گفت: تو با عثمان چه کار داری؟ عثمان را اصحاب رسول خدا(ص) و فرزندانشان کشته‌اند. آنان اهل دین و دانش هستند و کار این دین هم به زمین نمانده است. اما این که می‌گویی رهبر ما نماز نمی‌خواند، لازم است بدانی بعد از رسول خدا(ص)، رهبر ما اولین کسی بود که نماز خوانده است. او نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا(ص) و سزاوارترین فرد به اوست. او دانشمندترین فرد امت اسلامی و آگاه‌ترین مردم به دین خداست. و این گروه که همراه من هستند، اهل شب زنده‌داری، قرآن و دعا می‌باشند. ای جوان، این گروه بدبخت، تو را گم‌راه نکنند. جوان گفت: آیا راهی برای توبه‌ی من وجود دارد؟ هاشم گفت: آری، توبه کن. خداوند توبه‌پذیر است و از کارهای زشت در می‌گذرد. جوان از میدان جنگ عقب‌نشینی کرد. سپاهیان شام به او گفتند: این عراقی تو را فریب داد؟ جوان گفت: خیر او مرا نصیحت کرد. [۵۴] ۴. تحریف دین: معاویه به سمره بن جندب پیشنهاد صد هزار درهم را داد تا شأن نزول آیه‌ی ۲۰۷ بقره «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد» را تغییر دهد. و این آیه را که در لیلۃ المبیت در شأن امام علی(ع)، آنگاه که در شب هجرت پیامبر در بستر او خوابید نازل شد به ابن ملجم مرادی نسبت دهد. سمره بن جندب نپذیرفت تا با چهارصد هزار درهم این پیشنهاد را عملی کرد. [۵۵] ۵. تشویق مخالفان: تشویق خراب‌کاران نیز از روش‌های مخالفان حضرت علی(ع) بود. ابوبرده، پسر ابوموسی اشعری که از مخالفان سرسخت امام بود، روزی ابوالعادیه قاتل عمار یاسر را دید. عمار یاسری که به فرموده‌ی پیامبر، معیار تشخیص حق و باطل است و گروه متجاوز او را می‌کشند. به او گفت: تو قاتل عمار هستی؟ گفت: آری. به او گفت: دستت را بده، دستش را گرفت و بوسید و گفت: هرگز آتش به آن نرسد. [۵۶] ۶. جلوگیری از تثبیت مدیران: روش عدم ثبات مدیریت و تغییر روزمره‌ی مدیران در آسیب‌پذیری حکومت بسیار مؤثر است که دشمنان امام آن را به کار می‌بردند. برای نمونه، مخالفان علی(ع) به سهل بن حنیف که از طرف امام به عنوان والی شام منصوب گردید اجازه‌ی ورود ندادند و یا طرف‌داران بنی‌امیه، راه را بر عماره بن شهاب که جهت حاکمیت کوفه از ناحیه‌ی امام منصوب گردید، بستند. [۵۷] ۷. روش جاسوسی: نقش جاسوسان در سرنگونی حکومت، کم‌تر از نیروهای نظامی نیست. عماره بن عقبه برادر ولید، از مخالفان سرسخت امام در کوفه بود، ولی اظهار به مخالفت نمی‌کرد و اخبار کشور و به ویژه طرف‌داران امام علی(ع) را به شام مخابره می‌کرد. [۵۸] ۸. رشوه دادن: معاویه با این شیوه، دوستان علی(ع) را یا به شهادت می‌رساند و یا آن‌ها را از علی(ع) جدا می‌کرد. با همین شیوه، مالک اشتر رادر منطقه‌ی قلزم در مسیر مصر به شهادت رساند. [۵۹] ۹. غارت بیت‌المال. ۱۰. ایجاد ناامنی و در نهایت ترور فیزیکی امام، از روش‌هایی بود که دشمنان علی(ع) به کار گرفتند. چرا علی(ع) بعد از رحلت پیامبر(ص) سکوت کرد و سکوت او تا ربع قرن طول کشید؟ آیا امیرالمؤمنین، خلافت را حق مسلم خویش نمی‌دانست؟ برای ستاندن حق خود، چه اقدامی نمود؟ سکوت بیست و پنج ساله چه توجیهی دارد؟ پاسخ اجمالی این است که امام، خلافت را حق مسلم خویش می‌دانست. در ستاندن آن نیز اقداماتی نمود ولی به دلایلی از جمله حفظ اسلام نوپای، نگرانی از ارتداد مسلمانان، ترس از تفرقه‌ی آن‌ها، جلوگیری از خونریزی‌های جبران‌ناپذیر، فقدان اصحاب کافی و مطمئن، نامناسب بودن زمان و سفارش‌های پیامبر(ص) سکوت بیست و پنج ساله را بر قیام ترجیح داد. پاسخ تفصیلی این است که امیرالمؤمنین، پس از رحلت رسول خدا، در موارد و زمینه‌های مناسب، مسئله‌ی جانشینی پیامبر را مطرح کردند و فرمودند:

«احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة» [۶۰]؛ «به درخت رسالت احتجاج کردند، ولی میوه‌ی آن را تباه ساختند.» مراد حضرت از ثمره، خودشان است. به سعد بن ابی وقاص، یکی از افراد شورای عمر خطاب کردند: «به خدا سوگند که شما به مقام خلافت حریص‌تر و در خویشاوندی با پیامبر (ص) دورتر هستید و من به خلافت سزاوارتر و به پیامبر (ص) نزدیک‌ترم. و حق مسلم خود را مطالبه می‌کنم، در حالی که شما میان من و حقم مانع شده‌اید. امام در ادامه می‌فرمایند: «و قریش در امر خلافت که اختصاص به من داشت، بر دشمنی با من اتفاق کردند و حق مرا غصب نمودند.» [۶۱] و نیز فرمودند: «سوگند به خدا، از زمانی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت تا امروز، همواره از حق خود محروم شدم در حالی که دیگران بر من مقدم داشته شده و من تنها مانده‌ام.» [۶۲] [۶۳] امام علی جهت احقاق حق خود، از مهاجرین و انصار طلب یاری می‌کرد، شبانه به همراه فاطمه (س) و حسنین (س) به منازل آن‌ها می‌رفت و انحراف اعراب را گوشزد می‌نمود. ابن قتیبہ دینوری، می‌گوید: علی (ص) شبانه از خانه‌ی خود خارج می‌شد، در حالی که فاطمه (س) را سوار بر چهارپا می‌نمود. به مجالس و منازل انصار می‌رفت و از آن‌ها برای احقاق حق خود تقاضای کمک می‌کرد و آن‌ها در جواب علی (ص) و دختر رسول گرامی اسلام (ص) می‌گفتند: ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم و اگر علی (ص) زودتر مراجعه می‌کرد، ما با او بیعت می‌نمودیم و علی (ص) در پاسخ می‌گفت: آیا صحیح بود که من بدن رسول اکرم (ص) را در گوشه‌ی خانه رها کنم و به فکر خلافت و گرفتن بیعت باشم؟ [۶۴] پس علی (ص)، در مقابل انحراف قریش سکوت نکرد و از حق خلافت دفاع کرد و لیکن حفظ دین اسلام، برای او مهم‌ترین هدف، تلقی می‌شد. ایشان گرفتار یک وضعیت اجتماعی شده بودند و خود را بر سر یک دو راهی می‌دیدند: حفظ اسلام و دست‌آورد های آن و به دست آوردن مقام خلافت. و بی‌شک امام راه نخست را ترجیح دادند. «ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم، باید شاهد ایجاد شکاف در اسلام و یا نابودی آن باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت چند روزه بر شما، بسی سخت‌تر و بزرگ‌تر است.» [۶۵] «بعد از رحلت پیامبر (ص) به مردم گفتم که ما اهل بیت پیامبر و وارث عترت او هستیم نه دیگران. کسی در حق ما منازعه نکند و طمع نورزد؛ زیرا بعد از رحلت پیامبر (ص) قریش بر ما اعتراض کرد و حق ما را غصب نمود و امارات را به دیگری واگذار کرد که این موجب شد، ضعیف در حق ما طمع ورزد و دلیل بر ما بزرگواری بفروشد، به خدا سوگند، اگر ترس از ایجاد تفرقه‌ی بین مسلمانان و بازگشت کفر به جامعه‌ی اسلامی نبود و دین تهدید به نابودی نمی‌شد، وضع ما غیر این بود که مشاهده می‌نمایید.» [۶۶] علاوه بر مطلب فوق، امام (ع) یآوری جز اهل بیت (ع) نداشت. امام (ع) در مورد تنها بودن خود می‌فرماید: «در کار خود اندیشیدم و دیدم یآوری جز خاندان خویش ندارم؛ اقدام نکردم و به مرگ آنان راضی نشدم. چشم‌های پر از خاشاک را فرو بستم و با همان گلویی که گویا استخوان در آن گیر کرده بود، جرعه‌ی حوادث را نوشیدم.» [۶۷]

مصحف امام علی (ع) چه اختلافی با قرآن موجود دارد؟

آیا همان مصحف رسول الله (ص) است؟ پیامبر (ص) به جهت کمالات گوناگون علی بن ابی طالب (ع) به ویژه داشتن علم وراثت و کتابت، جمع‌آوری قرآن را به آن حضرت سپرد. رسول خدا (ص) در حال احتضار بود که به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علی، قرآن در میان کتاب‌ها و قطعه‌ها و برگ‌هایی کنار رخت‌خواب من است؛ آن‌ها را برداشته در یک جا گرد آورید و ضایع نکنید چنان که یهود، تورات را ضایع کردند. علی (ص) برگ‌ها را در پارچه‌ای زرد نهاده، در خانه‌اش گذاشت و مهر کرد و فرمود: ردا بر دوش نمی‌اندازم تا زمانی که قرآن را گرد آورم. از آن پس، امام بی‌آن که عبا بر دوش اندازد، با میهمانانش روبه‌رو می‌شد تا هنگامی که قرآن را جمع‌آوری کرد.» [۶۸] این کار شش ماه طول کشید. [۶۹] امام علی (ع) آیات را براساس ترتیب نزول قرآن مرتب کرد و آیات منسوخ را بر ناسخ مقدم داشت و تأویل و مقصود کلی و نیز تنزیل و شأن و سبب نزول وحی را بیان نمود. در مصحف امام (ع) محکّمات از متشابهات تفکیک شده بود و نام‌های کافران و مشرکان و منافقان و مؤمنان در این مصحف، بیان گردیده بود

. تمام این مطالب و برخی از تفسیرهای آیات در مصحف علی (ع) ذکر شده بود . [۷۰] ولی سیاستمداران روزگار علی (ع) به جهت ناهم آهنگی مطالب و تفاسیر مصحف علی (ع) با خواسته‌های سیاسی آن‌ها ، از پذیرش این مصحف امتناع ورزیدند . بنابراین امام (ع) این مصحف را به فرزندان خویش سپرد تا این که امام زمان (عج) هنگام قیام ، آن را همراه خود می آورد . [۷۱] تفاوت مصحف امام علی (ع) که به امر رسول خدا انجام گرفت با قرآن موجود ، در تعداد آیات و سوره‌ها نیست؛ بلکه اولاً ، مصحف حضرت علی (ع) به همراه تفسیر و تزیل و تأویل بود؛ ثانیاً به ترتیب نزول آیات نگاشته شده بود؛ ثالثاً ، آیات منسوخ و ناسخ و محکم و متشابه از یکدیگر متمایز شده بود .

آیا پیامبر (ص) بر امامت علی (ع) تصریح کرده است ؟

رسول خدا (ص) برای تثبیت امامت علی (ع) تلاش فراوان نمود و در هیچ زمینه‌ای برای ابلاغ پیام الهی کوتاهی نکرد . امام علی (ع) نیز برای احیای این حقیقت ، گام‌های استواری برداشت؛ ولی مخالفان وی با قوت ، اقدامات پیامبر (ص) و علی (ع) را خنثا کردند . و اینک نمونه‌هایی از حرکت‌های پیامبر و بهره‌های او از فرصت‌های مناسب در معرفی علی (ع) را بیان می‌کنیم . ۱ . پیامبر (ص) در روز انذار ، روز آغازین ظهور نبوت وی ، هنگامی که خویشان و بستگان خود را به رسالت دعوت کرد ، خلافت امام علی (ع) را نیز به آنان معرفی کرد و نبوت را به امامت و ولایت گره زد و به مخاطبان فهماند که نبوت و امامت دو حقیقت ناگسستنی‌اند . [۷۲] و این معرفی نه از ناحیه‌ی شخص پیامبر بلکه از طرف خداوند ابلاغ شده بود؛ زیرا وقتی در یکی از روزهای مشقت بار مکه ، رئیس قبیله‌ی بنی عامر نزد رسول خدا و در حضور اصحاب مسئله‌ی جانشینی و خلافت را به پیامبر پیشنهاد کرد ، رسول خدا (ص) به صراحت اعلام کرد که مسئله‌ی جانشینی من با خداست . [۷۳] ۲ . عَدَدِل قرار دادن علی (ع) و اولادش در کنار قرآن در حدیث ثقلین و سفارش به مردم جهت همراهی کردن این دو گوهر گران بها و نیز بیان فضایل علی (ع) از زبان پیامبر (ص) مانند شهر علم بودن علی (ع)؛ افضل بودن ضربه‌ی شمشیر علی (ع) از عبادت جن و انس ، در جریان جنگ خندق؛ قرار دادن حبّ علی (ع) به عنوان ملائک ایمان و حلال زادگی و دشمنی او به عنوان معیار نفاق و حرام‌زادگی؛ همراهی حق با علی و علی (ع) با حق؛ هم‌چون کشتی نوح بودن اهل بیت پیامبر (ص) و مایه‌ی نجات و رهایی بودن آن‌ها از هلاکت؛ این موارد ، نمونه‌هایی از اقدامات رسول الله جهت تثبیت امامت حضرت علی (ع) به شمار می‌رود . [۷۴] ۳ . نزول آیه‌ی ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [۷۵] ولی شما هست یکتا خدا همین سان فرستاده‌اش مصطفی دگر مؤمنانی که اندر صلات به وقت رکوعش دهند زکات به اجماع آراء مراد از ولی در این آیه باشد امام علی (ع) [۷۶] تمام مفسران شیعه و اهل تسنن ، آیه‌ی ولایت را در شأن امیرالمؤمنین توصیف می‌کنند . هر چند نقل واقعه به گونه‌های گوناگون بیان گردیده ، ولی همه‌ی آن‌ها از مضمون یکسانی برخوردارند و آن این است که علی (ع) در حال رکوع نمازش ، انگشتی خود را به عنوان زکات به فقیری بخشید و این آیه‌ی شریف در شأنش نازل شد . و علی (ع) را که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» است ، به وصف ولایت ، متصف ساخت . [۷۷] توضیح معنای آیه‌ی شریفه این است که : الف . آیه با کلمه‌ی «انما» انحصار پیدا کرده است ، یعنی این است و جز این نیست که ولایت در سه دسته انحصار دارد ، خدا ، رسول و مؤمنان؛ ب . ولایت به معنای اولی در تدبیر امور اجتماعی است که فرمان‌بری او واجب است . حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر ولایت در این آیه سه مصداق خدا ، رسول الله (ص) و علی (ع) را شامل می‌شود ، پس چرا «الَّذِينَ آمَنُوا» به صورت جمع به کار رفته است ؟ پاسخ این است که با توجه به شأن نزول آیه ، بی‌شک ، حضرت علی (ع) ، مصداق آیه‌ی شریفه است و اگر قرار باشد افراد دیگری نیز مصداق آن قرار گیرند ، باید با دلایل دیگری اثبات گردد؛ مانند احادیث نبوی دیگری که از ولایت سایر ائمه‌ی اطهار گزارش داده‌اند . علاوه بر این که در آیه‌ی مباحله نیز «نساء» جمع به کار رفته و تنها وجود مبارک حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) منظور است .

اشکال دیگری مطرح می‌شود که چگونه علی(ع) در حال نماز و غرق در عبادت حق، فریاد مستمندی را شنید توجه او جلب شد و انگشترش را بخشید [۷۸] با توجه به این که علی بن ابی طالب، هنگام نماز، آن قدر مستغرق در عبادت و بندگی می‌شد که حتی با کشیدن تیر از پای او، از حالت عبادت بیرون نمی‌آمد. پاسخ این است که انفاق مستمند با روح عبادت ناسازگار نیست. و اصولاً اولیای الهی در حال عبادت خدا از عبادت دیگری غافل نمی‌شوند ولی در مقام عبودیت و بندگی مقام جمع الجمع و کسب تمام مصادیق بندگی را دارند و مصداق «لا یشغله شأن عن شأن» هستند: یعنی شأن و کار الهی، آن‌ها را از کار الهی دیگر باز نمی‌دارد. پس پرداخت زکات همانند نماز نیز عبادت و بندگی است و عابد حقیقی با انجام یک عبادت، از عبادت دیگر غفلت نمی‌کند. [۷۹] اشکال دیگر این است که برخی «ولایت» را در آیه‌ی شریفه به معنای دوستی و محبت و ناصر (نه سرپرستی و متصرف در امور) گرفته‌اند. [۸۰] در حالی که ولایت علی(ع) در این آیه در ردیف ولایت پیامبر و خداوند قرار گرفته است. و بی‌شک، ولایت در این دو مورد به معنای سرپرستی است. و وحدت سیاق اقتضا می‌کند که ولایت علی بن ابی طالب نیز به معنای سرپرستی باشد. ۴. جریان غدیر و نزول آیات سوره‌ی مائده مبنی بر ولایت امیرالمؤمنین و تمسک حضرت به این جریان در موارد متعدد و احادیث دیگری مانند، وصایت، وراثت، خلافت، منزلت، هدایت، سفینه، ثقلین و... جملگی بر امامت و ولایت آن حضرت دلالت دارند. با این همه دلایل و قرائن، چرا علی(ع) گوشه نشین شد و حق خلافت از او سلب شد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله خلاصه می‌شود که علی(ع) قربانی تعصب و جاهلیت عرب شد. قدرت طلبی و شهرت خواهی عده‌ای از یک طرف و عصیتهای قومی و فامیلی و تعصبات حزبی و قبیله‌ای گروهی از طرف دیگر، سبب شد تا لیاقت‌ها و صلاحیت‌های علمی و عملی به حاشیه نشینند و آثار شوم اجتماعی، سراسر جامعه‌ی اسلامی را فرا گیرد. علی(ع) علی‌رغم فضایل فراوانش با نیرنگ و دغل‌بازی مخالفانش غریب ماند و فضایل او کتمان شد و با حسد و کینه‌ای که نسبت به او داشتند به غضب خلافت اقدام کردند. تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها، و حق‌کشی‌ها به حدی گسترده شد که ملت اسلامی برای حلّ معضلات به علی(ع) رو آورد. و علی(ع) نیز فرمود: «سوگند به خدا، اگر حضور مردم بر من اتمام حجت نمی‌کرد و اگر خدا از عالمان پیمان نمی‌گرفت که بر گرسنگی مظلوم و شکم‌بارگی ظالم قرار نگیرند، ریسمان خلافت را رها می‌کردم» [۸۱].

زن در نهج البلاغه چگونه توصیف شده است؟

یکی از زمینه‌هایی که علی(ع) در تاریخ سیاسی و اجتماعی خویش بدان پرداخته، بیان نارسایی‌ها و کم‌بودهای زنان است؛ زیرا آغاز حکومت وی گرفتار فتنه‌ها و دسیسه‌های زنانه گردید. برای درک دقیق مراد حضرت، باید کلام علی(ع) را با توجه به شأن صدور کلام حضرت شناخت تا روشن گردد کلام امام(ع) درباره‌ی زن به جنس زن در تمام روزگاران مربوط است یا تنها به زنان جامعه و عصر علی(ع) یا اعصار مشابه آن ارتباط دارد. برای شناخت مقام زن از دیدگاه علی(ع) ابتدا باید به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی دوران علی(ع) توجه کرد و شأن بیان خطبه‌های مربوط به زن را شناخت. و سپس سایر سخنان حضرت نسبت به زن و نیز چگونگی برخورد آن بزرگوار با خانواده‌ی خویش را بررسی کرد تا با توجه به عصمت امام(ع) در گفتار و رفتار، دیدگاه دقیق آن حضرت را نسبت به جنس زن درک نمود. - حضرت علی(ع) در مواردی از سخنانش به کلام حضرت زهرا(س) تمسک جسته و با توجه به مقام عصمت آن بزرگوار مطالب او را حجت شمرده است. برای نمونه در باره‌ی مراسم تجهیز مردگان می‌فرمایند: «حضرت زهراء(س) بعد از ارتحال پدر بزرگوارش به زنان بنی‌هاشم که در ماتم، او را یاری کرده بودند، فرمود: این حالت را رها کنید و به دعا و نیایش مشغول شوید. [۸۲]» و یا در نامه‌ای به وجود همسرش، فاطمه‌ی زهرا(س) مباحثات می‌کند و با افتخار از آن یاد می‌کند و می‌فرماید: «مناخیر نساء العالمین». [۸۳] علی(ع) در عمل و سیره با دل‌سوزی و کمک کردن در امور منزل نیز به شأن و منزلت زن بها می‌داد. امام صادق(ع) می‌فرماید: «امیرالمؤمنین(ع) هیزم تهیه می‌کرد، آب می‌آورد و جاروب

می کرد و فاطمه (س) آرد می کرد و آرد را خمیر می کرد و نان می پخت . « [۸۴] امام علی (ع) به مردان سفارش می کرد که بارهای سنگین خود را بر دوش زنان نشان نگذارند . [۸۵] به همین دلیل ، حضرت ، خود بار منزل را حمل می کرد و می فرمود : « چیزهایی که برای خانواده ی انسان سودمند است ، بردن آن برای افراد با کمال ، موجب نقص نخواهد بود . » حضرت علی (ع) نه تنها مانع فعالیت های سیاسی و اجتماعی و علمی حضرت زهرا (س) نمی شد ، بلکه ایشان دوش به دوش علی (ع) از اهداف و احکام اسلام دفاع می کرد . - تفاوت های زن و مرد نیز بر علی (ع) آشکار است ، یکی از این تفاوت های پذیرفته شده نزد اندیشمندان و متفکران ، تفاوت زن و مرد در عرصه ی عقلانیت مدیریتی است . همان گونه که امام علی (ع) در خطبه ی ۸۰ نهج البلاغه پس از واقعه ی جمل و ناظر به فتنه ها و دسیسه های عایشه فرمود که « زنان ، نواقص العقول اند . » مراد حضرت از عقل ، عقل مدیریتی است ، نه عقل نظری و تحلیل گری ؛ زیرا زنان در شناخت حقایق و تئوری یا فرضیه بافی و فلسفه پردازی ، هیچ تفاوتی با مردان ندارند ؛ ولی این طایفه در عقل مدیریتی از نقصان خاصی برخوردارند ؛ یعنی عقلی که در مرحله ی اجرا و اداره ی مجموعه ی نیروهای انسانی ، تدبیر و برنامه ریزی را به عهده دارد . این بدان معنا نیست که زنان در اداره ی منزل ناتوان باشند ؛ زیرا شأن صدور کلام امام (ع) ، جنگ جمل و مدیریت عایشه در این جنگ است . پس مراد حضرت از عقل در این روایت ، عقل نظری یا عقل عملی نیست ، بلکه عقل مدیریتی منظور اوست . و سرّ نقصان عقل مدیریتی زنان ، کمال عاطفی آنها است ؛ زیرا به تعبیر خانم لامبر ، عاطفه ی قدرت مند زن ، او را بازی می دهد . و علی رغم تیزهوشی و ادراک سریع ، در درک پیوستگی و ارتباط مسایل اجتماعی ضعف دارند . [۸۶] در نتیجه ، مردان از جهت عاطفی و زنان از نظر عقلانی نسبت به یکدیگر احساس نیاز می کنند . و سرّ عدم مشورت با زنان نیز به جهت قوت عاطفه و ضعف اراده ی آنهاست . [۸۷] به همین دلیل امام می فرماید : « از مشورت با زنان بپرهیزید مگر زمانی که کمال عقل آنها آزمایش شود . » [۸۸] اسلام با توجه به تفاوت های جسمانی میان زن و مرد ، احکام و تکالیف شرعی متفاوتی بیان کرده است . تکلیف سنگینی چون جهاد را از او نخواست به تعبیر امام علی (ع) نباید به زن بیش از حد خود تحمیل کرد . زن هم چون شاخه ی گل است نه قهرمان میدان ها . [۸۹] امام علی (ع) مهم ترین وظیفه ی زنان را خانواده داری و شوهرداری و تربیت فرزندان می داند و می فرماید : « جهاد زن ، حسن شوهرداری است . » [۹۰] « هیچ شیریری که به کودک داده می شود ، برکتش ، عظیم تر از شیر مادرش نیست . » [۹۱] حضرت ، نسبت به شیر دادن ، بیش از ازدواج حساس بود ؛ زیرا شیر دادن طبیعت را تغییر می دهد . [۹۲] این سخن که باید زنان از هر جهت شبیه مردان شوند و از نظر وظایف و تکالیف بین آنها تفاوتی نباشد ، نه تنها منشأ افسردگی زنان و مردان می گردد ، بلکه به نابودی نظام خانواده منجر می شود . بسیاری از متفکران غربی ، واژگونی جنسیت را عامل مهم آسیب های روانی مانند افسردگی و آسیب های اجتماعی معرفی کرده اند . [۹۳] زیرا برابر دانستن زن و مرد ، منشأ حضور زن در تمام عرصه ها و فعالیت های اجتماعی می شود و حجاب و پوشش را از دست می دهد و علل بیماری و اضطراب و افسردگی را فراهم می آورد . امام علی (ع) می فرماید : « از طریق حجاب ، چشمان زنان را بپوشان ؛ زیرا حجاب و پوشش ، آنها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت . » [۹۴] این ، بدان معنا نیست که زن علاوه بر خانواده داری و پرورش انسان های بزرگ در مسائل و فعالیت های اجتماعی شرکت نکند . تاریخ گواه است که زنان تشیع در دوران خلافت علی (ع) در فعالیت های اجتماعی مشارکت می کردند و پس از شهادت حضرت نیز به ترویج تشیع و بیان ولایت ائمه ی طاهرین (ع) اقدام نمودند برای نمونه می توان به آمنه بنت شریذ ، جروه بنت مرّه بن غالب تمیمه ، ام حکیم ، حرّه دختر حلیمه سعدیه ، اروی بنت حارث بن عبدالمطلب بن هاشم ، فارغه بنت عبدالرحمن العارثیه ، دارمیه حجوثیه ، عکرشه بنت الاحلس ، ام البراء بنت صفوان بن هلال ، ام سنان بنت خثیمه بن مرشد مزجحیه ، اشاره کرد . [۹۵]

شبهه ای درباره ی زنان

حضرت علی (ع) فرموده اند : « ای مردم ، زنان از ایمان و خرد و ارث ، کم بهره هستند ؛ اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و

روژه نگرفتن در روزهای حیض است و جهت نقصان خردشان آن است که گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است و از جهت نقصان نصیب و بهره نیز ارث آن‌ها نصف ارث مردان است؛ پس از زنهای بد پرهیز کنید و از خوبانشان برحذر باشید، و در گفتار و کردار پسندیده از آن‌ها پیروی نکنید تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند. [۹۶] چه تفسیری می‌توان برای این حدیث ارایه کرد؟ پاسخ این است که این حدیث از نظر سند و اعتبار، جای تردید ندارد و بی‌شک به علی (ع) انتساب دارد؛ [۹۷] اما از نظر دلالت باید گفت که در باره‌ی نقصان ایمان، مراد امام (ع) این است که اصولاً عمل عبادی در تقویت ایمان و ترک آن در تضعیف ایمان نقش دارد. پس وقتی زنان دچار عادات ماهانه می‌شوند و شرعاً مکلف به ترک نماز و روزه می‌گردند، به ناچار گرفتار نقص ایمان می‌شوند ولی شریعت، راه جبران این نقص را معین کرده است؛ فرموده که زنان هنگام نماز بر سجاده‌های خود بنشینند و ذکر خدا را گویند. برخی گمان کرده‌اند عادت ماهانه نوعی پلیدی است، در حالی که این تفکر از قدیم در میان بشر رواج داشته و حتی بنا بر نقل سنن ابوداود، یهودیان، زنان حیض را از خانه بیرون می‌کردند و با او غذا نمی‌خوردند و در یک اتاق زندگی نمی‌کردند و در ظرف او آب نمی‌آشامیدند. به همین دلیل، از رسول خدا درباره‌ی حیض زنان سؤال شد، آیه‌ی ۲۲۲ سوره‌ی بقره نازل شد که بگو حیض نوعی بیماری است (نه نوعی پلیدی). در این حالت با زنان نزدیکی نکنید (نه این که معاشرت نکنید یا با آن‌ها غذا نخورید). [۹۸] و اما حکمت نقصان عقل زنان؛ در مباحث قبلی گذشت که با توجه به قراین حالیه و مقامیه و جریان جنگ جمل و فرمان‌دهی عایشه، مراد از عقل، عقل مدیریتی است که زنان به جهت احساسات و عاطفه‌ی شدید، بهره‌ی کم‌تری از آن دارند و به هیچ وجه مراد از عقل نظری یا عملی و قوه‌ی ادراکی، حقایق هستی و باید و نبایدهای عالم نیست. و اما کم بودن نصیب آن‌ها از ارث بدان جهت است که خداوند، نسبت به حقوق مادی و اقتصادی زنان و مردان خانواده محوره، قوانین آن‌را وضع کرده است و ما نیز باید به عنوان یک نظام و سیستم حقوقی بدان بنگریم و جزء نگرانه از آن پرهیزیم. خداوند متعال، برای تنظیم برنامه‌ی اقتصادی خانواده، مرد را مکلف ساخته است تا نفقه‌ی خود و خانواده‌اش را تأمین کند؛ مهریه‌ی زن را بپردازد و برای معاش زن و فرزند تلاش نماید؛ و هیچ کدام از این تکالیف بر عهده‌ی زن نهاده نشده است و از طرف دیگر، ارث مرد را دو برابر ارث زن معرفی کرده است و یا دیه‌ی زن را نصف دیه‌ی مرد قرار داده است. حال اگر زنی، به دلایل و عللی، نفقه دار خانواده‌ی خود باشد و مشکلات اقتصادی را خود بردوش بکشد و در آن حال، کسی به او آسیبی رساند، علاوه بر نصف دیه، از مازاد بر دیه هم بهره‌مند می‌گردد. فلسفه‌ی پیروی نکردن از زنان نیز به بعد عاطفی آن‌ها برمی‌گردد. البته برخی از این ویژگی‌ها معلول عوامل اجتماعی صدر اسلام و بعد از آن است؛ به همین دلیل، پیامبر اکرم (ص) نیز همین اوصاف را برای زنان ذکر می‌کند. [۹۹] بنابراین، زن با تغییر اوضاع فرهنگی و اجتماعی، البته در چارچوب اسلام، می‌تواند مشاور صادق و امینی باشد. البته با توجه به عاطفه و احساسات اکثری در زنان، باید در مشاوره در امور نزاع برانگیز با احتیاط قدم برداشت و به همین دلیل، شهادت زنان مشروط پذیرفته شده و قضاوت آن‌ها به نظر بسیاری از فقها ممنوع است. پس نباید وضعیت و موقعیت زنان در دوره‌ی جاهلیت را فراموش کرد. زنان در آن دوران نه تنها استقلال اقتصادی نداشتند بلکه از هر شأن اجتماعی و زندگی نیز محروم بودند؛ به همین جهت از رشد فرهنگی، مواهب اجتماعی، ابراز خلاقیت‌ها و ابتکارها و نوآوری‌ها نیز برخوردار نبودند. هیچ ارثی به آن‌ها تعلق نمی‌گرفت. اسلام در این دوران درخشید و استقلال اقتصادی به آن‌ها بخشید. آن‌ها را در امر آموزش علوم و فنون مورد حمایت قرار داد. بیش‌ترین توصیه‌های اخلاقی را به مردان نسبت به زنان ارایه فرمود. با توجه به قضایای تاریخی می‌توان چند احتمال ذیل را درباره‌ی خطبه‌ی امام علی (ص) بیان کرد. الف. شاید سخنان امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی زنان، به شکل قضایای شخصیه است، نه قضایای حقیقیه؛ یعنی تمام زنان در همه‌ی اعصار را شامل نمی‌شود. ب. سخنان حضرت علی (ع) به شکل قضیه‌ی حقیقیه است ولی متعلقش، زنی است که قیود فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خاصی را حمل می‌کند. و بالطبع زنانی که فاقد این قیود باشند، احکام مذکور در این خطبه شامل آن‌ها نمی‌شود. و بی‌شک، دوران معاصر و روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به

گونه‌ای تغییر کرده که نمی‌توان زن امروز را با زن صدر اسلام یک‌سان دانست و اصرار بر بقای حکم با پذیرش تحولات موضوع، با اجتهاد و فقاقت زنده سازگاری ندارد. گفتنی است اصول و احکام ثابتی در اسلام است که ما را مکلف به عدم تغییر موضوع می‌کند و توصیه می‌کند که موضوع حکم تغییر نیابد. برای نمونه، زن و مرد حق ندارند خود را به زن و مرد غربی تغییر دهند و اخلاق و سیاست و معیشت و حیات خانوادگی را متزلزل سازند. و مسئولیت تربیت فرزندان و حفظ نظام خانواده را از دوش خود بردارند. ج. تفسیر خاصی که در سطور قبل، از خطبه‌ی امام شد، تا حدودی شبهات مربوط به آن را برطرف می‌سازد. تنها در باره‌ی اطاعت زنان لازم است این نکته اضافه شود که در روایات فراوانی، اطاعت ناپذیری زنان مقید شده به این که اگر زنان از مردانشان، امور غیر شرعی و خلاف شرع را مانند پوشیدن لباس نازک در عروسی‌ها، عزاداری‌ها و حمام‌ها طلب کردند، مردان مخالفت نمایند [۱۰۰] شایان ذکر است که در آن زمان، حمام‌هایی وجود داشت که بدون لنگ و پیش بند، افراد وارد آن می‌شدند و پیشوایان معصوم از فرستادن زنان به این محل‌ها نهی می‌کردند. [۱۰۱] الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پی‌نوشتها

- [۱]. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵. [۲]. الغدير، ج ۱، ص ۱۶۹؛ احتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰. [۳]. الغدير، ج ۱، ص ۱۹۶، ۲۰۷؛ احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۱۵۱. [۴]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۵]. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۶۰۴. [۶]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۷]. همان. [۸]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۳. [۹]. همان، خطبه‌ی ۱۳۱. [۱۰]. همان، خطبه‌ی ۲۰۵. [۱۱]. سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، ص ۱۰۶ - ۱۰۵. [۱۲]. ر. ک: فصل جامعه‌ی مطلوب علوی. [۱۳]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه‌ی ۴۱. [۱۴]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۹۱، ج ۴، ص ۱۶۳. [۱۵]. پیشین، خطبه‌ی ۱۳۱، صص ۷، ۴۰۶ و خطبه‌ی ۳۳، ص ۱۱۱. [۱۶]. همان. [۱۷]. همان. [۱۸]. همان. [۱۹]. همان، خطبه‌ی ۴۰، ص ۱۲۵ و خطبه‌ی ۳، ص ۵۲. [۲۰]. همان. [۲۱]. همان. [۲۲]. همان. [۲۳]. همان. [۲۴]. همان، نامه‌ی ۵۳، ص ۱۰۱۱. [۲۵]. همان، حکمت ۳۴۲، نامه‌ی ۵۳، خطبه‌ی ۲۰۷. [۲۶]. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه‌ی علی (ع)، انتشارات صدرا، تهران، چاپ دهم، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴. [۲۷]. نهج البلاغه، حکمت، ۴۲۰. [۲۸]. وقعه الصفین؛ ص ۹۲، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۸۰. [۲۹]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱. [۳۰]. همان نامه‌ی، خطبه‌ی ۵۳. [۳۱]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳، و نیز ر، ک: خطبه‌ی ۸۳، ۹۹، ۱۱۱. [۳۲]. همان، خطبه‌ی ۱۶۱، نامه‌ی ۵۰. [۳۳]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۳۴]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۳۵]. هاشم معروف حسینی، سیره‌الائمة الاثنی عشر، ص ۲-۳۳۱ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱. [۳۶]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۳. [۳۷]. همان، خطبه‌ی ۳۸. [۳۸]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. [۳۹]. همان، خطبه‌ی ۲۳۴، ۲۷. [۴۰]. همان، نامه‌ی ۵۳. [۴۱]. همان. [۴۲]. ر. ک: امیرالمؤمنین و مخالفان او، انتشارات امام باقر (ع). [۴۳]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۰. [۴۴]. همان، ص ۸۳. [۴۵]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۵، ج ۱، ص ۲۹۷. [۴۶]. همان، ج ۲، ص ۶۵. [۴۷]. همان، ج ۵، ص ۱۲۹. [۴۸]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۴۷. [۴۹]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۷. [۵۰]. ر. ک: به امیرالمؤمنین و مخالفان او، صص ۴۸ - ۶۸. [۵۱]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲. [۵۲]. همان، ص ۱۰۳. [۵۳]. همان، ص ۵۸. [۵۴]. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۳. [۵۵]. الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۷۳. [۵۶]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۹. [۵۷]. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۲ - ۲۰۱. [۵۸]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱۴. [۵۹]. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۳. [۶۰]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۷. [۶۱]. همان، خطبه‌ی ۱۷۲. [۶۲]. همان، خطبه‌ی ۶. [۶۳]. امام (ع) در خطبه‌ی ۷۴، ۱۱۸، ۴۵، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۹۷، ۱۶۲ و نامه‌ی ۲۸ و ۶۲ و . . از حق خود دفاع کرده و خلافت را حق مسلم خویش معرفی می‌کند. [۶۴]. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۵. [۶۵]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲. [۶۶]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷. [۶۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۶. [۶۸]. بحارالانوار، ج ۹۲

ص ۴۸. [۶۹]. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹. [۷۰]. تاریخ القرآن، ص ۵۴-۵۳؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۳۰. [۷۱].
 . شیخ مفید الارشاد، ص ۳۶۵. [۷۲]. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳. [۷۳]. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶. [۷۴]. ر. ک: الغدير
 ، ینابیع الموده، عبقات الانوار، احقاق الحق، بحار الانوار. [۷۵]. سورهی مائده، آیهی ۵۵. [۷۶]. قرآن مجید، ترجمه‌ی منظوم،
 امید مجد. [۷۷]. تفسیر طبری، ج ۴، ص ۳۸۹؛ الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹؛ تفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰؛ واحدی نیشابوری اسباب
 النزول، ص ۱۱۳؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۴۹. [۷۸]. التفسیر الکبیر، ج ۱۲،
 ص ۳۰. [۷۹]. استاد مطهری در کتاب امامت و رهبری، ص ۱۸۰ نیز با توجه به مراتب و حالات مختلف اولیای الهی به فخر رازی
 پاسخ می‌دهد. [۸۰]. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸ و ۲۵. [۸۱]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵. [۸۲]. زن در آئینه‌ی جلال و جمال،
 ص ۱۸۵. [۸۳]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۸. [۸۴]. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹. [۸۵]. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۲۶. [۸۶].
 تئوری تکامل و روان شناسی، محمود بهزاد، ص ۱۲۸. [۸۷]. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱. [۸۸]. کافی، ج ۵ ص ۳۲۹. [۸۹]. نهج
 البلاغه، نامه‌ی ۳۱. [۹۰]. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱. [۹۱]. وسایل الشیعه، ج ۲۵، ص ۱۸۸. [۹۲]. غرر الحکم، ص ۳۷۹. [۹۳].
 . جوآن بوریس آنکو، جلوه‌ی زندگی یک زن، ص ۱۸۱؛ جان گری، زنان، مردان، روابط، ص ۷۲. [۹۴]. نهج البلاغه، نامه‌ی
 ۳۱. [۹۵]. ر. ک: عمر رضا کحاله، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، الطبعة الخامسة مؤسسه الرساله‌ی، ۱۴۰۴ هـ، ج ۵.
 [۹۶]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۹. [۹۷]. سید عبدالزهره حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۱، ص ۸۲. [۹۸].
 مسئله‌ی حجاب، ص ۶۶، پاسخ‌های استاد، ص ۱۹. [۹۹]. صحیح بخاری، ج ۱، باب ۲۰۹، حدیث ۲۹۳. [۱۰۰]. وسائل الشیعه
 ، ج ۱، ص ۳۷۶، حدیث ۹ و ۱ و ج ۱۴ باب ۹۵، ص ۱۳۰. [۱۰۱]. فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۵۹۵.

سلام‌العملیها
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatimah.org